

موسکود

قبیله رحمت

تاریخ فرهنگی رنگ خدا و دعای شریف ندبه

اسماعیل شفیع سروستانی

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

تقديم به ساحت مقدّس
امام المتّقين، امير مؤمنان، علي عليه السلام

قبیلہ رحمت

(تاریخ فرهنگی رنگ خدا و دعای شریف ندبہ)

اسماعیل شفیع سرورستانی

سرشناسه: شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور: قبیله رحمت (تاریخ فرهنگی رنگ خدا و دعای شریف ندبه)/
اسماعیل شفیعی سروستانی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات موعود عصر (عج)، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.
شابک: ۳-۴۲-۲۹۱۸-۹۶۴-۹۷۸ : ۴۵۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: دعای ندبه
موضوع: دعاها -- خواص
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۲ق۷ش/۸/۲۶۷ BP
رده‌بندی دیوپی: ۲۹۷/۷۷۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۷۲۰۱۱

قبیله رحمت (تاریخ فرهنگی رنگ خدا و دعای شریف ندبه)

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی

ناشر: موعود عصر (عج)

صفحه آرا: فخری سادات بنی زهرا

شابک: ۳-۴۲-۲۹۱۸-۹۶۴-۹۷۸

شمارگان: ۲۵۰۰

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۳

قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال

نشانی ناشر: تهران صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵
تلفن: ۸۸۹۴۱۲۳۵-۸۸۹۴۱۳۳۷ نمابر: ۸۸۹۴۱۴۰۲
فروشگاه اینترنتی: www.yaranshop.ir

سخن ناشر

واژه «تاریخ»، توجه شنونده و خواننده ایرانی را بلافاصله معطوف به تاریخ سیاسی، تاریخ جنگ‌ها و آمد و شد سلسله‌های پادشاهی می‌سازد و در بیان وقایع تاریخی رفته، کمتر به رویکردهای فرهنگی توجه می‌شود. از این‌رو، یکی از مهم‌ترین عوامل و شاید اصلی‌ترین و مؤثرترین آنها، در بسیاری از فراز و فرودهای تاریخی رفته بر اقوام و ملل، مغفول می‌ماند.

نگارش تاریخ فرهنگی، به‌رغم آنکه قریب به چهار دهه از عمر آن می‌گذرد، در «ایران» ناشناخته است و مطالعات جدی در این زمینه، اندک.

نگارنده «تاریخ فرهنگی» همه سعی خود را مصروف آن می‌دارد تا با شناسایی رویکردهای فرهنگی خاص و جاری در عرصه حیات اقوام، از وجهی پوشیده و مؤثر در شکل‌گیری نقطه‌عطف‌های مهم تاریخی پرده‌برداری کند.

اگرچه این اثر مدعی ارائه اثری کامل در این حوزه تاریخ فرهنگی

نیست، اما با همین رویکرد، تلاش دارد تا با تکیه بر یکی از زیباترین منابع دعایی شیعی، یعنی «دعای ندبه»، تاریخ فرهنگی قبیله رحمت، یعنی سلسله‌ی انبیای الهی از آدم علیه السلام تا خاتم صلوات الله علیه، را بازشناسی کند. پوشیده نیست که اثر حاضر بسیار مجمل نگارش یافته است؛ با این همه، خواننده در پایان، متوجه و متذکر نقشه کلی اجمالی الهی در خلق عالم، ارسال انبیا و انزال کتب آسمانی خواهد شد و به عبارت دیگر، این اثر با تکیه بر «دعای ندبه»، شمایی کلی از مبدأ حرکت آدمی در گستره تاریخ، فراز و فرودهای تجربه شده و سرانجام، مقصد غایی و تعریف شده را حاصل می‌کند.

بی‌گمان، هماهنگی و هم‌سویی با این نقشه کلی، جوامع انسانی را از گرفتار آمدن در دریای متلاطم شبهات، از دست دادن فرصت‌ها و عقب ماندن از قبیله رحمت در امان نگه می‌دارد.

ان شاء الله.

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
فصل اول: شأن ادعیه و زیارات	۱۵
ادعاینامه مستضعفان	۱۸
فصل دوم: قبیله رنک خدا (صبغة الله)	۲۳
رانده بهشت حضور	۲۴
راز میوه ممنوعه	۲۶
شجره طیبه	۳۰
فصل سوم: گذار از امت واحده	۳۵
فصل چهارم: تاریخ فراموش شده	۴۱
سرآغاز امامت صالحان	۴۳
فصل پنجم: قاعده استبدال	۵۹
الف) طرد خلیفه به حق رسول	۶۳
ب) کوتاهی در جهاد	۶۴
ج) دوری از ارزش های الهی	۶۴
عقوبت استبدال در قوم حضرت موسی (ع)	۶۵

فصل ششم: بشارت‌دهنده	۷۵
یک پله تا آسمان هفتم	۸۹
فصل هفتم: پیامبر رحمت	۱۰۵
تقدم در آفرینش	۱۰۵
علی (ع)، ولی الله	۱۱۲
۱. اشاره به انتصاب امام علی (ع) در روز غدیر خم	۱۱۳
۲. حدیث منزلت	۱۱۳
۳. انسداد درب همه منازل، به جز منزل علی (ع)	۱۱۵
۴. تزویج فاطمه زهرا (س)	۱۱۶
زیباترین توصیف از حجت خدا	۱۲۵
صراط مستقیم	۱۲۶
صفات و کمالات اهل بیت (ع)	۱۳۲
آخرین پرده	۱۳۴
غفلت از پرسش	۱۳۹
فصل هشتم: فصل ظهور	۱۴۵
درک اضطرار، بیرون شدن از خود و بالأخره بریدن از اغیار	۱۵۶

مقدمه

ادعیه و زیارات، در زمره غنی‌ترین و حقیقی‌ترین منابع اسلامی و شیعی پس از «قرآن کریم» می‌باشند و به‌رغم ناشناخته ماندن جایگاهشان، به دلیل اتکا و اتصال به مصادر متقن و حیاتی حضرات معصومان علیهم‌السلام، واجد عالی‌ترین مضامین درباره مبادی و مبانی نظری دینی درباره عالم و آدم، استوارترین معرفت و شناخت درباره مبدأ و غایت هستی و حکیمانه‌ترین کلام درباره نحوه بودن و سیر در عرصه تاریخند.

از آنجا که حضرت معصومان علیهم‌السلام، حسب شرایط تاریخی و موقعیت خاص سیاسی، اجتماعی عصر خود، ناگزیر به استفاده از ادبیاتی خاص ادعیه و زیارات بودند، همچنین به دلیل ضرورت حفظ «ادب خاص» در هنگام گفت‌وگو و راز و نیاز با حضرت خداوندگار هستی، ساختار متفاوتی را برای بیانات خویش برگزیده‌اند و بالأخره به دلیل غفلت مسلمانان از جایگاه و ظرفیت این منابع، عملاً ادعیه و زیارات، از

ردیف منابع نظری و مطالعات فرهنگی و معرفتی خارج شده و صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از ادعیه و زیارات و دستورالعمل‌ها برای پاسداشت ایام ویژه، شناسایی شده‌اند.

بررسی «ادعیه و زیارات» و مطالعه آنها از منظر مطالعات فرهنگی، ما را متوجه بخش بزرگی از پتانسیل و دارایی نهفته این منابع غنی، در پس «عبارات دعایی» می‌سازد؛ همه آنچه که گاه، محققان در مطالعه «حکمت تاریخ»، «سنت‌ها و قواعد حاکم در فراز و فرود فرهنگ‌ها و تمدن‌ها» و «نظریه‌های سیاسی، اجتماعی نظریه پردازان» جست‌وجو می‌کنند و گاه امید می‌ورزند از مسیر سیر و سلوک و طی مراتب معرفتی، پی به ساحات فراروی آدمی از فرش الشیطان تا عرش الرحمن ببرند.

از همین جا، این اثر با مراجعه به فرازهایی از «دعای ندبه»، متوجه و متذکر «نقشه کلی الهی»، «نقطه عطف‌های سرنوشت‌ساز در تاریخ حیات بشر» و «نظام معرفتی ولایی» مبتنی بر «خلقت نوری و روحی» شده و مبنایی متفاوت برای نقد و بررسی نظریه‌های ارائه شده در عصر مدرن، توسط علمای علوم زیستی، تربیتی و اجتماعی، همچون زیگموند فروید، چارلز داروین و سایرین ارائه می‌کند.

افتتاح این پنجره بر «ادعیه و زیارات»، مجال وارد ساختن این مجموعه سترگ ولایی را در زمره منابع و مصادر مهم مطالعات فرهنگی فراهم می‌آورد.

مقدمه ۱۳

این اثر را به تمامی، تقدیم امام المتّقین، امیر مؤمنان، علی علیه السلام می‌کنم، باشد تا مقبول طبع آن یاری‌دهنده و فریادرس مستضعفان و محرومان واقع شود. ان شاء الله.

رمضان ۱۴۳۵

تیرماه ۱۳۹۳

اسماعیل شفیعی سروسستانی

فصل اول: شأن ادعیه و زیارات

در دوران سخت حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عبّاس، حضرات معصومان علیهم‌السلام، تعلیم و تربیت شیعیان را و جهت اصلی برنامه‌های هدایتگر خود قرار دادند و به دلیل فقدان شرایط و مقتضیات لازم و به منظور حفظ کیان فرهنگی شیعه و شیعیان آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سعی خود را مصروف تفسیر و تبیین اصول و فروع اعتقادی ولایی شیعی و ذخیره‌سازی قوای اهل ولایت برای وقت و بخت معلوم و مقدر کردند.

«ادعیه مأثوره» را به عنوان بزرگ‌ترین و غنی‌ترین منابع «حکمی، لاهوتی و اخلاقی» حضرات معصومان علیهم‌السلام و واجد هزاران راهبرد و استراتژی برای بودن و زیستن، در گستره تاریخ تا به وقت ظهور کبرای دولت حق می‌توان شناخت.

آن حضرات، به مصداق بیت؛

خوشر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

چهار دسته مهم از مباحث اصلی یاد شده را در قالب ادعیه بیان کردند. این شیوه، خود ضامن حفظ این مجموعه بود؛ زیرا هیچ کس

به ادعیه، به چشم مجموعه‌ای از مباحث استراتژیک نمی‌نگریست و از دیگر سو، نوع کلام و بیان به گونه‌ای ترتیب داده شده بود که درک و دریافت دقیق آنها، توسط خلفای بی‌سواد و همراهان فاقد خرد غیرممکن بود.

راز ماندگاری این ادعیه، پس از حراست ویژه حضرت خداوندی، در وجهی، به این موضوع مهم برمی‌گردد. متأسفانه، شیعیان نیز مانند معاندان، این آثار مهم را از منظر «ادعیه ویژه اهل خلوت» و برکنار از تفکر و سوگیری علیه ائمه کفر شناختند. به همین دلیل است که در هیچیک از «مراکز مطالعات فرهنگی»، «مراکز مطالعات استراتژیک»، «مراکز تصمیم‌گیری کلان» و رشته‌های تحصیلی (علوم سیاسی، حقوق، علوم اجتماعی و کلام، فلسفه تاریخ و ...) نشانی از این آثار دیده نمی‌شود.

نگارنده در کتاب «از قلّه عاشورا تا دریای ظهور»، دقایقی از «زیارت عاشورا» را بیان کرده است. در حقیقت، این ادعیه به ترتیب، چهار ساحت اصلی حیات انسان در عرصه هستی از فرش الشیطان تا عرش الرحمن را مطرح و جایگاه و موقعیت انسان مؤمن و انسان کافر را تبیین و حسب سنت‌های الهی، نحوه سیر و سلوک در عرصه تاریخ و گذار از همه مراتب را تا دستیابی به عالی‌ترین مرتبه قرب الی الله را بیان فرموده‌اند. بیان فرازمانی و فرامکانی، ظرفیت این ادعیه و دریافت‌های موجود در آنها را افزایش داده و مجال آن را از زمان فانی تا زمان باقی (ابد الابد) فراکشیده است.

رفعت کلام، غنای مفاهیم، ذوق سرشار و الفاظ و ادبیات شاعرانه این

ادعیه، خود دلیل محکمی است برای شناخت صاحبان این کلمات و انتسابشان به ساحت متعالی قدسی.

بی تردید، مراتب عالی و عرفانی ذوقی این ادعیه، ویژه خودشان است و سایرین از میان مردم، مستقرّ در هزاران رتبه فروتر از معصوم علیه السلام، بسته به درک و دریافتشان، حصّای از آن همه را برخواهند گرفت. اجازه می‌خواهم عرض کنم؛ هرچه نسبت بندگان صاحب معرفت با آن حضرات قاف‌نشین که خود از مرتبه «قاب قوسین» گذشته بودند، بیشتر باشد، پرده‌ها از این ادعیه بیشتر بالا رفته و دقایقش مکشوف خواهد شد. برکنار رفتن پرده‌ها از عروس کلام اهل بیت علیهم السلام، ویژه محرومان این خاندان است و بس.

اگرچه «دعای ندبه»، یک دوره کامل آموزش مباحث اعتقادی است، اما آنچه که این دعا را از سایر ادعیه متمایز ساخته و باعث می‌شود تا اینجانب آن را به عنوان یکی از مصادر اصلی مطالعات فرهنگی و شناخت حکمت تاریخ معرفی کنم، ترسیم جریان‌ات اصلی جاری در گستره تاریخ از بدو خلقت تا عصر ظهور و برپایی قیامت کبری است. از همین رو، «دعای ندبه» دعای هدایتگری است که به وظیفه تبیینی، ترسیم نقشه کلی الهی را در خود فراهم آورده است.

وجه اعتقادی این دعا نیز برگرفته از نقشه کلی الهی ترسیم‌شده در آن است. زنجیره صبغة الله لاجرم در عهد خداوند کریم و آزاد از جمیع تعهدات مرسومند؛ در حالی که وفاداران خود را بر آن عهد، مستقیم و استوار می‌شناسند. آنان به همراه حجت بی‌بدیل «کلام الله»، مستغنی از مراجعه به سایر «منابع» غیر وحیانی هستند در حالی که عنایت

ربّانی از مسیر فرشتگان رحمت، آنان را متصل به منبع غیبی ساخته و از تردید و تشکیک و لغزش مصون می‌دارد. این زنجیره، مؤید به تأییدات الهی، حامل دانش و حیانی و علم بی‌واسطه حضوری و شهودی‌اند و به دلیل دارا بودن مقام قرب، صاحب عالی‌ترین درجه از کمالات الهی و لاجرم حقّ تصرف به اذن الله هستند. این همه، مقام «ولایت» را در آنها اثبات و اطاعت از ایشان را بر سایر عبادالرحمان لازم و بلکه واجب می‌گرداند.

ادعای مستضعفان

از روز آغازین خلقت حضرت آدم علیه السلام و پس از آن، ذریه ایشان، دو جریان، دو زنجیره، یکی نورانی و دیگری ظلمانی، در گستره زمین به راه افتاد. به قول جناب مولانا:

رگ رگست این آب شیرین آب شور

در خلاق می‌رود تا نفع صور^۱

جمعی در جویبار و جریان نورانی و شیرین، طعم و صبغه الهی گرفته و از ظلمت رستند و جمعی در جویبار و جریانی ظلمانی، صبغه شیطانی گرفته و در گریز از ظلمت، به قبیله نور پیوستند.

جماعت اول، «الله»، جلّ و علا و دومی، «طاغوت» را ولیّ خویش

شناختند:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۲

۱. دفتر اول مثنوی، حکایت پادشاه جهود.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

خداوند ولی و سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد و کسانی که کفر ورزیده‌اند، ولی و سرورشان طاغوت است. که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها، به در می‌برد. آنان اهل آتشند که خود در آن جاویدانند.»
دو جریان هدایت و ضلالت در طول تاریخ، چونان چشمه‌ای از آب شیرین و شورند که از ابتدای خلقت تا وقت نفخ صور مردگان پیش می‌روند. این دو، هرگز با هم نمی‌آمیزند و هر یک، حسب سنخیت و تجانس، افراد و جریانات هم‌سو را جذب می‌کند.

تازیان مر تازیان را جاذبند

نوریان مر نوریان را طالبند^۱

ساکنان قبیله نور و نیکی، از سرچشمه جویبار شیرین، سیراب گشته و میراث‌دار تعالیم و دریافت انبیای الهی و آیات نازله آسمانی شدند و در مقابل، ساکنان قبیله ظلمت و شرارت، از جویبار تلخ و شور گمراهی و ضلالت نوشیده و میراث‌دار ابلیس لعین و طاغوت شدند.

نیکوان را هست میراث از خوش آب

آن چه میراث است؟ اورثنا الکتاب^۲

از همین روست که:

هر که را با اختری پیوستگی ست

مرو را با اختر خود هم تگیست

طالعش گر زهره باشد در طرب

میل کلی دارد و عشق و طرب

۱. دفتر دوم مثنوی، بیت ۸۲.

۲. دفتر اول مثنوی، بیت ۷۵۱.

ور بود مریخی خونریز خو

جنگ و بهتان و خصومت جوید او

رنگ‌های نیک از خم صفاست

رنگ زشتان از سیاهابه جفاست

امام معصوم، صادق آل محمد علیهم‌السلام، ادعانامه و اثره مستضعفان را در قالب «دعای شریف ندبه» تنظیم و در پیشگاه حضرت قاضی القضاة، حکیم متعال، به محضر نهاد بیدار انسان‌های خردورز ارائه می‌کنند. در این «ادعانامه شریف»، مصدر و محلّ جوشش آب شیرین، اهل ولایت، واجد «صبغة الله» و مصدر جریان ظلمانی، واجد «لعنة الله» اعلام و سیر و سفر دراز این دو جریان تا نفخ صور و پرپایی قیامت کبری بیان و معرفی شده است.

بنابر آنچه در روایات و تفاسیر آمده است، منظور از «صبغة الله» در آیه مبارکه:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»^۱

این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است؟ ما پرستندگان او هستیم.»

اسلام و میثاقی است که خداوند در عهد الست درباره ولایت علی علیه‌السلام از مردم گرفته است.

امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:

«مراد از رنگ خدایی، اسلام است.»^۲ آن حضرت در روایت دیگری

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۸.

۲. «کافی»، کلینی، ج ۲، ص ۱۴؛ دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵.

فرمودند:

«مراد [عهد بر] ولایت امام علی علیه السلام است که خداوند در عالم میثاق،

که از آن تعبیر به عالم ذر می‌کنند، از مردم گرفت.»^۱

صبغه الله نام آن رنگ لطیف

لعنه الله بوی این رنگ کثیف^۲

حضرات معصومان علیهم السلام، همواره پیروان خود را از شر هواهای نفسانی

و وسوسه‌های رنگین شیطانی بر حذر داشته‌اند. دین الهی، در تفاسیر

به صورت حبل الله، فطرة الله و صبغة الله خوانده شده است و مراد از

صبغه، می‌تواند پاکی و بی‌رنگی فطرت آدمی باشد که به تدریج، در اثر

القائات و اعتقادات رنگارنگ، رنگ و صبغة دیگر می‌گیرد.

رنگ باقی صبغه الله است و بس

غیر آن بر بسته دان همچون جرس

رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین

تا ابد باقی بود بر عابدین^۳

۱. «تفسیر العیاشی»، عیاشی، محمّدبن مسعود، ج ۱، ص ۶۲، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰.

۲. «تفسیر»، ابوالفتوح رازی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۳. مثنوی، ج ۳، ص ۵۴۵.

فصل دوم: قبیله رنگ خدا (صبغة الله)

در «دعای شریف ندبه»، امام معصوم علیه السلام پس از حمد و ثنای خداوند، خالق یکتا را به پاس رقم زدن طایفه «صبغة الله» و دارندگان رنگ خدایی، سپاس می گوید و استقرار خاصان و محبان در صف برگزیدگان را سپاس گفته و می فرماید:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ...»

● پروردگارا! تو را ستایش می کنم برای هرچه که جاری شد از حکم و قضایت

درباره اولیانت؛

● آنان که تنها برای خویش و دینت [ابلاغ دین] خالص گردانیدی؛

● زیرا که برگزیدی برای آنان، نعمت های بارزش زوال ناپذیر و ماندگار که

نزد خود توست؛

● پس از آنکه، زهد و کناره گیری از مقامات، لذت ها، زیور و زینت های دنیایی

را [شرط] پذیرش قرار دادی؛

● و آنان نیز، بر آن شرط متعهد شدند؛ در حالی که می دانستی به عهد خود

وفا خواهند کرد؛

- پس آنان را مقبول و مقرب درگاه خود قرار دادی؛
 - و به آنان، علو ذکر و یاد بلندمرتبه و روشن را بخشیدی؛
 - فرشتگان را بر آنها فرو فرستادی؛
 - با وحی‌ات اکرامشان فرمودی؛
 - و دانشت و علمت را به آنها عطا فرمودی؛
 - آنان را واسطه و وسیله دخول به بهشت رضوان و رحمت خودت قرار دادی.
- جریان جاری صبغة الله از میان اولیای در عهد خداوند رحمان و متعهد به زهد از دنیا، در زمرة مقربان درآمدند تا با «نعمت بی‌زوال»، «فرشتگان نازل شونده»، «کتاب آسمانی» و «دانش و حیانی» بی‌هیچ خوف و تردید، به سوی بندگان خداوند حرکت کرده و دستگیر و بلد آنان برای رساندنشان به بهشت و چشمه رحمت و لطف پروردگار شوند.

اذن خداوندی، زهد از دنیا، توانایی، دانایی و مقام قرب الی الله، دارایی و داده‌هایی بودند که اولیاء را در هدایت و دستگیری مستضعفان طالب قرب، یاری کردند. از همین رو، آنان واجد شرب مدام، وصل مدام و دریافت نعمت بی‌زوال قرب الی الله، نزد ملوک مقتدر بودند.

آنچه از دریا، به دریا می‌رود

از همان جا کامد، آنجا می‌رود

رانده بهشت حضور

پس از این مقدمه روشن و هدایت‌گر، امام معصوم علیه السلام در «دعای

ندبه»،^۱ به ترسیم جریان صبغة الله،^۲ با ذکر مصادیق و همه آنچه که از سوی جریان لعنة الله بر آنها رفته، طالب هدایت و نورانیت را مدد می‌دهد تا نقاط عطف مهم رفته را بشناسد. به عبارت دیگر، «دعای ندبه»، رشته نورانی صبغة الله را معرفی می‌کند؛ از ابتدای خلقت حضرت آدم علیه السلام تا انتهای آن، که به سرنوشت عالم می‌انجامد؛ نقطه عطف‌های مهمی در طول تاریخ، تا خواننده دعا، به اجمال، متوجه و متذکر «نقشه کلی الهی» شود. از این‌روست که گفته می‌شود که «دعای ندبه» وظیفه معرفی و توصیف این جریان الهی را عهده‌دار شده است. پس از حمد و ثنای الهی که مرسوم همه ادعیه و زیارات مأثوره است، می‌خوانیم:

«... بار پروردگارا! سپاس از آن توست درباره آنچه که از قضا و قدرت در مورد دوستانت جاری گشت. آنهایی که وجودشان را برای حضرتت و دینت خالص گردانیدی (صبغة الله) زیرا که برگزیدی برای آنها، چیزهای باارزشی که نزد توست، از نعمت‌های پایدار...»

۱. «دعای ندبه» را حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، به دوستان و شیعیانش تعلیم داده و به آنها امر فرمودند که این دعا را در اعیاد چهارگانه؛ یعنی روزهای عید فطر، عید قربان، عید غدیر و عید جمعه بخوانند و به ما سفارش شده که در عصر غیبت با این دعا با امام، پیشوا، محبوب و مقتدای خود راز دل گوییم و تجدید میثاق کنیم. نخستین فرد موثق و مورد اعتماد و استادی که دعای شریف ندبه را در اثر مکتوب خود از پیشوای به حق، امام جعفر صادق علیه السلام، روایت کرده، «ابوجعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری» است. ایشان از اساتید شیخ مفید است و شیخ مفید فراوان از او روایت نقل کرده است. محدث نوری به هنگام شمارش استادان شیخ مفید از او نام برده است و جز این بزرگان بسیاری از محدثان در آثار خود این دعای شریف را نقل کرده‌اند. برای آشنایی بیشتر به کتاب «با دعای ندبه در پگاه جمعه»، اثر استاد علی‌اکبر مهدی‌پور، از سلسله انتشارات «موعود» مراجعه فرمایید.

۲. صبغه (ص غ یا غ)؛ ۱. ماده‌ای که با آن چیزی را رنگ کنند؛ ۲. دین و ملت؛ ۳. رنگ، رنگ مختصر. صبغة الله؛ رنگ خدا، دین خدا.

فَبَعْضٌ أَسْكَنَتْهُ جَنَّاتُكَ إِلَيَّ أَنْ أُخْرَجَتْهُ مِنْهَا؛

پس بعضی از آنها را در بهشت خود جای دادی تا زمانی که او را از آن بیرون آوردی.»

اولین و مهم‌ترین نقطه عطف تاریخ تولد، حیات و سیر انسان در گستره هستی، از پنجره شناخت ادیان ابراهیمی و توحیدی، بیرون راندن آدم و حوّا عليهما السلام، از بهشت، پس از نزدیک شدنشان به میوه ممنوعه است. کتاب و دین توحیدی، گام به گام، فرزند آدمی را از پیچ‌ها و گذرگاه‌های مهم تاریخی عبور می‌دهد.

راز میوه ممنوعه

قرآن، کتاب تاریخ نیست؛ کتاب هدایت و ذکر است. چنان که فرمود:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛^۱

بی‌هیچ شک و تردید، این کتاب (قرآن) هدایت‌گر برای متقین (مؤمنان) است.»

کلام «قرآن ناطق»، یعنی کلام حضرات معصومان عليهم السلام نیز چونان کلام قرآن صامت، هدایت‌گر و ذاکر است. ذکر، بر قلب مہیای مؤمن، چون آب باران، سرزندگی، شادابی و تنومندی را باعث شده و رشد و کمال را ثمر می‌دهد.

اشاره ادعیه رسیده، همچون «دعای ندبه» به سرگذشت و تاریخ پیشین نیز، برای متذکر ساختن انسان و یادآوری اوست. یادآوری نقاط

۱. سوره بقره (۲)، آیات ۲ و ۳.

عطفی که بر بشر رفته و باعث هدایت یا ضلالت شده است. تذکر این کلام، انسان امروز را متذکر نقطه عطف‌ها، سنت‌های ثابت و احتمال لغزش‌ها می‌شود تا مبادا دیگر بار و دیگر بار انسانی دچار لغزش شده و در گودال ضلالت فرو بلغطد. این کلام منسوب به نبی اکرم ﷺ است که فرمودند:

«لَا يَلْدَعُ الْمُؤْمِنِ مِنْ حُجْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ؛

مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود.»

«دعا»، در یک جمله کوتاه، به اسکان حضرت آدم ﷺ و همسرش حوا ﷺ در بهشت و خروج آنها از بهشت محل سکونتشان اشاره می‌کند. حکایت این اسکان و خروج، حکایت اسکان انسان در صحن و سرای اهل ایمان و خروج بعد از غفلت و نافرمانی از اوامر و نواهی حضرت خداوندی از بهشت مؤمنانه است؛ همان که در طول تاریخ چند هزار ساله حضور انسان در عرصه زمین تکرار شده است.

خلقت حضرت آدم ﷺ با عهد آغاز و خروجش از بهشت نیز با گسست عهد اتفاق افتاد. این اولین تذکر «دعای ندبه» به جمله مؤمنان است و بیان آنچه در اولین مرحله و نقطه عطف از «نقشه کلی الهی» برای سیر و سفر انسان در زمین تا آخرین منزل موعود رخ نمود، پرده‌برداری از سنتی مهم است که اگر درک نشود، ماجرای رانده شدن از «بهشت حضور» در درگاه و آستان حضرت خداوندی، هزاران بار دیگر اتفاق خواهد افتاد.

خداوند به دیار البشری تضمین ماندگاری الی الابد در «بهشت حضور» و در جمع مؤمنان را نداده است. حتی اگر آدم صفی و

ابوالبشر علیه السلام باشد؛ چنان که در عهدشکنی و نافرمانی، آدم و حوا علیهم السلام، از بهشت رانده شده و بر فرش زمین هبوط کردند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«دلیل نامیدن آدم علیه السلام به این اسم، بدان سبب بود که او از «آدیم» و

پوسته و قشر زمین آفریده شده است.»

شیخ صدوق (ره) می گوید: «آدیم» نام چهارمین لایه درونی زمین است

که آدم علیه السلام از آن خلق شده است.»^۱

خلقت بی واسطه پدر و مادر، آن هم از پوسته و قشر زمینی، خود

تذکار مهمی است تا آدمی بداند از هیچ قدرت و توانایی و سرمایه‌ای

برخوردار نیست، جز آنکه دست قدرت الهی او را از خاک مذلت

برکشیده است. در روایتی آمده است که: «خداوند آدم علیه السلام را بدون پدر

و مادر آفرید تا دلیلی باشد بر قدرت الهی.»^۲

پس از آنکه آدم علیه السلام برگزیده شد و در طی مراحل تکوینی، واجد

روح الهی و تعلیم اسماء گردید، ملائک به امر خداوند، بر او سجده

کردند و در بهشت سکونت داده شدند.

از حضرت آدم و حوا علیهم السلام خواسته شده بود که به «درخت ممنوعه»

نزدیک نشوند و از میوه آن تناول نکنند.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ

شِئْتُمَا...»^۳

۱. «علل الشرایع»، ص ۱۴.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳. سوره‌های بقره (۲)، آیه ۳۵؛ اعراف (۷)، آیه ۱۹.

و گفتیم: ای آدم، تو و همسرت در این باغ سکن شوید و از (میوه و نعمت‌های) آن به فراوانی و از هر جای آن خواهید بخورید، و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.»

نافرمانی نافرمانان، ابلیس و پس از او آدم و حوّا علیهم‌السلام، آنها را حسب سنت الهی، مستحقّ و مستعدّ دوری ساخت؛ ابلیس را از درگاه الهی و آدم و حوّا علیهم‌السلام را از بهشت محلّ سکونت. خداوند به ابلیس فرمود:

«قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ...»^۱

فرمود: ای نکوهیدهٔ طرد شده از رحمت من، از بهشت بیرون رو، سوگند می‌خورم که جهنّم را از تو و همهٔ پیروانت، از فرزندان آدم علیهم‌السلام آکنده خواهم ساخت.»

آدم و حوّا علیهم‌السلام، متذکّر حيله و فریب ابلیس شده بودند. خداوند آنها را از آنچه تهدیدشان می‌کرد، بر حذر داشته بود؛ چنان که در «آیهٔ ۲۶ سورهٔ اعراف»، خداوند، همهٔ فرزندان آدمی را یادآور آنچه بر پدر و مادرشان رفته است، متذکّر می‌شود و می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ...»^۲

ای فرزندان آدم! زهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد! چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباس‌هایشان را از ایشان برکند و ...»

این ظاهر قضیه است، باید متذکّر «راز» توبیخ و رانده شدن آدم علیهم‌السلام از بهشت شد و دریافت که گناه بزرگ او چه بود؟ بی‌شک، میوهٔ

۱. سورهٔ اعراف (۷)، آیهٔ ۱۷.

۲. سورهٔ اعراف (۷)، آیهٔ ۲۷، ترجمهٔ فولادوند.

ممنوعه، سیب و گندم و امثال اینها نبوده است. اگر حکمت رانده شدن دانسته شود، ماجرای رفته، تذکار و باعث عبرت گیری سایرین شده و بازدارندگی از تجربه نخستین آدم و حوا عليهما السلام را در پی خواهد داشت. از این راز، تنها حضرات معصومان عليهم السلام پرده برداشته‌اند؛ و گرنه پس از آدم عليه السلام تا به روز قیامت، گندمی و سیبی نیست که فرزندان آدمی نیازمندان آن باشند تا درباره‌اش متذکر شده و از رانده شدن در امان بمانند.

شجرة طيبة

در صبحدم آفرینش، آنگاه که حضرت آدم عليه السلام چشم گشود، گمان برد خداوند در گنج‌خانه‌اش خلقی افضل و اشرف‌تر از او نیافریده است. به او امر شد تا به ساق عرش نگاه کند. چون نظر کرد، دید با قلم تکوین نگاشته‌اند:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و علي بن أبي طالب، أمير المؤمنين و
زوجه فاطمة سيدة نساء العالمين و الحسن و الحسين سيداً شباب اهل
الجنة.»

آدم عليه السلام عرض کرد: «اینان کیانند؟» پاسخ آمد: «اینها از فرزندان تو اند و از تو و جمیع خلق بهترند و اگر اینها نبودند، نه تو را خلق می‌کردم و نه بهشت و جهنم و آسمان و زمین را.»
آنگاه فرمود:

«مبادا بر مقام اینها غبطه خوری! لیکن، آدم در دل تمنای مقام آنها را نمود و شیطان از این راه بر او و همسرش حوا مسلط شد و او را وسوسه کرد که از شجرة ممنوعه که از خوردنش منع شده بودند،

بخوردند»^۱

وقتی آدم و حوا علیهم السلام تمنای مقام بالای اهل بیت علیهم السلام را کردند، شیطان زمینه را برای اغوای آنها مناسب دید و برای آنها قسم یاد کرد که من خیر خواه شما هستم و گفت: آیا نمی خواهید شما را به درختی راهنمایی کنم که اگر از آن بخورید جاویدان می شوید و ملک ابدی می یابید؟
«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى»^۲

پس شیطان او را به وسوسه انداخت و گفت: ای آدم؛ می خواهی تو را به درخت جاوید و فرمانروایی بی زوال رهنمون شوم؟»

گویا، این درخت در بهشت، تمثّل و صورت برزخی شجره طیبه ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام بوده است که تمام نعمت های جسمانی و روحانی از آن است و از آن می روید. خداوند متعال، به این سبب آدم و حوا علیهم السلام را از درخت ممنوعه نهی کرد که آن دو در مقام اهل بیت علیهم السلام نبودند و طلب مقام آنها برای آن دو، به منزله خروج از حدّ و مرتبه خود بود و اثر وضعی این خروج از حدّ، تسلّط شیطان و سقوط از مقامشان بود.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، در تفسیر آیه

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»^۳

۱. «تفسیر تسنیم»، جوادی آملی، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲. سوره طه (۲۰)، آیه ۱۲۰.

۳. سوره نساء (۴)، آیه ۵۴، ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی.

یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش] و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم علیهم‌السلام (که یهود از خاندان او هستند نیز) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها [پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم.»

امام علیه‌السلام فرمودند:

«ما هستیم آل ابراهیم. پس ما مورد حسد واقع شدیم؛ همان‌طور که پدرانمان مورد حسد بودند و اول کسی که بر ما حسد کرد، حضرت آدم علیه‌السلام بود که خدا خود، با دست خود او را آفرید.»^۱

البته مراد از حسد در مورد حضرت آدم علیه‌السلام غبطه خوردن است، نه آن حسدی که رذیله اخلاقی است. بنابراین نهی از خوردن درخت ممنوعه، نهی ارشادی بود و خدا به آدم و حوا علیهم‌السلام هشدار داد که تمنای مقام محمد و آل محمد علیهم‌السلام، باعث رسوایی، ابتلاء به مشقت و خروج از بهشت و بسته شدن چشمان برزخی است؛ بنابراین حضرت آدم علیه‌السلام وقتی به دنیا هبوط کرد، از آرزوی خود توبه کرد و پیامبر و اهل بیتش را واسطه بین خود و خدا قرار داد و به این ترتیب، بر تقدّم و شرف آنها اعتراف نمود و خدا توبه‌اش را پذیرفت.^۲

«دعای ندبه»، در اولین فراز از بیان «نقشه کلی الهی» و معرفی نقطه عطف‌های مهم رفته بر بشر، با متذکر شدن مؤمنان درباره راز درخت ممنوعه، پرده از یکی از دلایل مهم رانده شدن انسان‌ها از بهشت حضور و قرب برمی‌دارد و آنها را متذکر می‌شود تا شاید در

۱. «الاحتجاج علی اهل الحجاج»، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. «تفسیر تسنیم»، ج ۳، ص ۳۶۲.

این باره، مراقبت نمایند تا از مسیر قرب منحرف نشوند و از قبیله صبغة الله به قبیله لعنة الله مبتلا نشوند. به رغم تصور ما، تاریخ هماره تکرار می‌شود.

همواره بشر، نسل در نسل، در شرایط تاریخی خاصی قرار گرفته و حسب سنت‌های ثابت و مقدر هستی، مرتکب عملی می‌شود که پیش از او، هزاران نفر بدان مرتکب شده‌اند؛ به همان سان که ضربت چاقویی باعث پاره شدن دست و بازو می‌شود، ظلم به پدر و مادر و عاق آنها، نگون‌بختی فرزندان را در پی خواهد داشت.

بشر، در هر عصری و در میان هر نسلی که زندگی کند، می‌تواند تأثیر این قواعد را تجربه کند. آگاهی تجربی در جهان فیزیکی، بشر را متذکر و مراقب می‌سازد؛ زیرا پیامد اعمال را به عینه مشاهده می‌کند؛ اما آنچه در ماورای جهان فیزیکی حادث می‌شود، کمتر به چشم می‌آید و انسان دیرتر متذکر نتایج و عواقب اعمال خود می‌شود. ابتلای به دوری از بهشت حضور، مانند ابتلای به عاق والدین شدن فرزند جفاکار در حق پدر، حتمی الوقوع است. تنها کافی است انسان در مدار این واقعه و زمینه‌هایش قرار گیرد تا آن را تجربه کند. خداوند راز عموم بلاها و آفت‌های آوار شده بر بشر را در ماجرای میوه ممنوعه بیان می‌کند و بشر را بدین بهانه متذکر می‌شود.

رانده از مدار رحمت، یعنی فرود بر مدار لعنت و لاجرم تجربه دور ماندن از رحمت الهی و مغضوب شدن. آنکه از رحمت دور می‌افتد، در شقاوت ابدی، مبتلای دنیا و آخرتی تاریک و ظلمانی و جهنمی جاوید و پایدار می‌شود. چنانچه حضرت آدم علیه السلام توبه و انابه نمی‌کرد، در پی

ابلیس، مخاطب خطاب «عَلَيْكَ لَعْنَتِي» و «فَأَنْكَ رَجِيم» قرار می گرفت.

«وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛^۱

و قطعاً لعنت من تا روز جزا بر تو خواهد بود.»

خداوند در هشت آیه بعدی، ابلیس را به عذاب جهنم تهدید و محکوم می کند. در واقع، طرد و نفرین ابلیس مربوط به کیفر دنیوی او و عذاب ابدی در «جهنم»، کیفر اخروی او خواهد بود.

«دعای ندبه»، بلافاصله به سراغ نقطه عطف دوم از سیر و سفر

انسان در عرصه تاریخ می رود.

فصل سوم: گذار از امت واحده

در توصیف و بیان دومین نقطه عطف مهم رفته بر بشر، «دعای ندبه» متذکر ماجرای حضرت نوح نبی علیه السلام می شود و بدون ذکر مقدمه طولانی (قریب به یک هزار سال رنج و مجاهدت حضرت برای به راه راست خواندن قوم خویش)، به آخرین فراز از زندگی حضرت نوح علیه السلام، یعنی سوار شدن او و مؤمنان همراهش در کشتی ساخته شده به دست ایشان، متوجه شده و متذکر می شود که:

«و بعضُ حَمَلَةٌ فِي فَلَكِكَ وَ نَجِيَّتُهُ...»

حضرت نوح علیه السلام که در کشتی نهاده شد تا به همراه مؤمنان به لطف و

رحمت خداوند از هلاکت نجات یابد.»

از زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام، بشر، مستغنی از شریعتی مدون، در کمال سلامت و صحت، و هیئت «امت واحده» روزگار گذراند. در آیات متعددی از «قرآن کریم» به این «امت واحده» اشاره شده است:

«وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

لُقِضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ^۱

(در آغاز)، همه مردم امت واحدی بودند، سپس اختلاف کردند و اگر فرمانی از طرف پروردگارت مقرر نگشته بود، قطعاً در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می‌کنند، میان‌شان داوری می‌شد.

این سخن در «سوره بقره، آیه ۲۱۳»، با وضوح بیشتری بیان شده است:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...»

مردم قبل از بعثت انبیا، همه یک امت بودند. خداوند به دلیل اختلافی که در میان‌شان پدید آمد، انبیایی به بشارت و انداز برگزید و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن، در میان مردم و در آنچه اختلاف کرده‌اند، حکم کنند. این بار در خود دین و کتاب اختلاف کردند.»

پیش از نوح عليه السلام، انبیای دیگری، چون آدم عليه السلام، شیث عليه السلام و ادریس عليه السلام می‌زیستند و بر آنان نیز چون سایر انبیای الهی وحی نازل می‌شد. در این ادوار، انسان‌ها به صورت امتی واحد می‌زیستند. مستکبری نبود تا استکبارورزی کند و اختلاف و خصومت میان مستضعفان و مستکبران پدید نیامده بود. از این‌رو، آنان نیازمند احکام تفصیلی در خصوص مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نبودند.

با رویارویی و اختلاف حادث شده میان مستضعفان و مستکبران، امت واحد از میان رفت و مردم به دو گروه مستکبر و مستضعف تقسیم شدند. خداوند با برانگیختن انبیا، ارسال کتب و حکمت، برای

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۹.

دفاع از حقوق مستضعفان اقدام کرد تا مناسبات ظالمانه، فسخ و قسط و عدل در میان مردم جاری شود.

از این رو، از عهد حضرت نوح علیه السلام، اولین شریعت، نازل و بیان شد. خداوند در «آیه ۳۴ سوره سبأ»، می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»

در هیچ قریه‌ای اخطار کننده‌ای نفرستادیم؛ مگر اینکه مترفان (خوش گذرانان) آنها گفتند: ما آنچه را شما با آن فرستاده شده‌ای، منکریم.»

مستکبران و مترفان، پیروان حضرت نوح علیه السلام را اراذل و فرومایگان می خواندند و از آن پیامبر بزرگ می خواستند که پیروان مستضعف را از خود براند.

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱

[در عهد نوح]، سران قومش گفتند: واقعاً، تو را در گمراهی می بینم.»
هریک از انبیای الهی که به سوی قومی روانه شدند، جماعتی ملاء و مترف، خوشگذران و مستکبر، مال و فرزند و دارایی خود را به رخ انبیا کشیده و سعی در کنار زدن مستضعفان کردند و انبیا نیز حسب مأموریت خود، با قاطعیّت در برابر آنان ایستادگی کردند.

از این زمان و با مضمحل شدن «امت واحده»، تاریخی رقم خورد که در آن، دو گروه مستضعف و مستکبر، با دو نحوه از تفکر و نگرش در جغرافیای زمین پراکنده شدند.

در منابع مختلف، از ملاً به اشراف تفسیر شده است. جماعتی که به اتکای قدرت و موقعیت بر جامعه حکم می‌رانند، مخالفان خود را سرکوب می‌کنند و با اعمال نفوذ، خاستگاه خود را به حکومت‌ها تحمیل می‌نمایند.

این چهره‌های سرشناس، به اتکای قدرت و موقعیت، توجه دیگران و مستضعفان را به خود جلب کرده و سعی در همراه کردن توده مردم با خود و آرای خود می‌کنند.

مترف، یار قرین ملاء، صاحبان نعمت و مکنت فراوانند و همواره سرگرم لذات و شهوات. این جماعت، غرقه رفاه و لذتند و در غفلت از انجام وظایف الهی و آسمانی برای رفاه بیشتر از انجام واجبات نیز سرباز می‌زنند.

داستان سیر تاریخ پس از دوره کوتاه امت واحد، داستان رویارویی مستضعفان و مستکبران و نقاط عطفی است که ملاء و مترف در میان اقوام، همه سعی خود را در حذف انبیای عظام و مستضعفان، در کار وارد کرده و در عرصه زمین فساد و تباهی به راه انداختند.

«قرآن کریم» درباره نبوت حضرت نوح علیه السلام و سرانجام قومش می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا...»^۱

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنان، هزار سال، مگر پنجاه سال از ۹۵۰ سال درنگ کرد و سرانجام طوفان آنها را فراگرفت؛ در حالی که ظالم بودند.»

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۳۵.

مدّت زمان تبلیغ و ارشاد حضرت، پیش از طوفان، ۹۵۰ سال و به استناد برخی روایات، پس از طوفان نیز سیصد و پنجاه سال بوده است.^۱

با برچیده شدن بساط مستکبران در اثر طوفان بزرگ، تا مدّتی اقوام در امان بودند؛ اما هم اینان دیگر بار، سر برآورده و صف‌آرایی مجدد کردند و در مقابل مؤمنان ایستادند. تا آنکه خداوند کریم؛ از روی لطف، رسولی بت‌شکن را اعزام کرد.

۱. «بحار الأنوار»، ج ۱۱، ص ۲۸۵.

فصل چهارم: تاریخ فراموش شده

تذکر درباره «تاریخ مغفول و فراموش شده»، در این فراز «دعای ندبه»، تذکر درباره «شجره مبارکه ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلام»، یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام است. سرآغاز تولد و تأسیس اسلام در «حجاز» و صحن «مسجد الحرام» و ظهور امامت سلسله صالحان از این شجره که گستره‌اش همه تاریخ، همه زمان و همه مکان را درمی‌نوردد.

«و بَعْضٌ اتَّخَذَتْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلاً؛

حضرت ابراهیم، خلیل الرحمن علیه السلام، در نقطه عطف دیگری از تاریخ سیر و سفرشان در زمین، از قبیله مستضعفان سر برآورد تا با درهم شکستن بساطهر ملاء و مترفی، رسم استکبارورزی و بت پرستی طواغیت، مستضعفان را رهایی ببخشد.

این بار نیز، مستکبران گرد هم آمده و با فراهم کردن آتشی بزرگ، سعی در حذف امام مستضعفان کردند. خلیل الله عنوان و امتیاز ویژه این نبی و رسول مکرم بود. در توصیف ایشان، خداوند فرمود:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ

إِبْرَاهِيمَ...! ۱

دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند
و نیکوکار باشد و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد و خداوند،
ابراهیم را به دوستی خود انتخاب کرد.»

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روایتی درباره عنوان خلیل، برای
آن پیامبر گرامی، می فرمایند:

«إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ
غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى؛ ۲

خداوند، ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد؛ زیرا هرگز
تقاضاکننده‌ای را محروم نساخت و هیچ‌گاه از کسی، غیر خدا
تقاضایی نکرد.»

عهد ابراهیم علیه السلام، نقطه عطف مهمی در سیر و سفر انسان بر زمین
و حضور مستضعفان است. در این عهد، در کنار مجاهدت‌های بزرگ
حضرت، علیه مستکبران و هر ملاء و مترقی، دو شاخه مهم از درخت
وجودی حضرت سر بر آورد؛ بنی اسرائیل و بنی اسماعیل. مستکبران در
حیثیتی جدید، سازمان یافته، مجرب و مسلح، به تمامی خود را
مهیا کردند تا در برابر بنی اسماعیل، یعنی مستضعفان، قد کشیده و
کوشیدند با حذف کامل این گروه، آقایی و استیلای خود را در قالب
نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تثبیت کنند.

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۵.

۲. «وسائل الشیعه»، ج ۹، ص ۴۴۲.

سر آغاز امامت صالحان

امام صادق علیه السلام، در «دعای ندبه»، پس از ذکر عهد نوح علیه السلام و سرانجام قوم طغیانگر و ناسپاس، متذکر سومین نقطه عطف از تاریخ طایفه و قبیله صبغة الله، یعنی عهد ابراهیم، خلیل الرحمن علیه السلام می شوند.

از منظر اهل معرفت و دیدگاه عرفانی، هستی و جمله آفریده‌های خداوند، محلّ ظهور اسما و صفات حضرت حق تعالی است. در جهان هستی، با مراتب تفکیکی، هر مظهری، تقدّم و تأخر خود را از تقدّم و تأخر اسمی که مظهر آنست، اخذ می کند. از این رو، هیچ یک از مراتب به تنهایی، واجد تمامی صفات حق تعالی نیست؛ بلکه هر مرتبه‌ای از مراتب، متعدّد هستی، نشانه و آیتی الهی یا اسمی از اسمای حضرت حق تعالی است.

اسم جامع تمامی اسما و صفات، اسم شریف الله جلّ و علا است. این اسم اعظم نیز مانند سایر اسما، احتیاج به مظهر دارد و آن مظهر، از حیث وسعت و جودی، می بایست محیط بر همه مظاهر باشد. حقیقت مقدّس محمدی صلی الله علیه و آله، مظهر جامع اسم الله است؛ به همان گونه که اسم شریف الله در حقیقت و مرتبه بر همه اسما، مقدّم و بر جمیع اسما، تجلی نموده است، مظهر این اسم جامع که انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله است، بر همه مظاهر دیگر الهی، مقدّم بوده و می تواند به طور کامل مراتب حق نما باشد.

هیچ یک از انبیا، از این منصب برخوردار نیستند؛ زیرا آنان اگرچه مظهر تجلیات اسما و صفاتی هستند؛ اما مقام نبیّ ختمی مرتبت، مقام ولایت مطلقه است که بر همه اشیا احاطه دارد.

انسان کامل محمدی ﴿﴾ آینه تمام نمای همه اسمای حسنا و صفات عالی است.

در میان کتب آسمانی پیش از قرآن، دو کتاب از برتری بیشتری برخوردارند و آن دو، «تورات» و «انجیل» هستند. بدیهی است که این دو کتاب آسمانی، همانند هم نبوده و تمایزات و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؛ زیرا در غیر این صورت، هر کدام از دیگری کفایت می‌نمود. بر حسب مقامات حضرت موسی ﴿﴾، «تورات» مظهر ظاهر بوده و به جهان‌های ظاهری و جسمانی بیشتر توجه نموده و در مقابل، به مقتضای مقام عیسی ﴿﴾، «انجیل» مظهر باطن بوده و به جهان‌های باطن و روحانی، بیشتر نظر داشته است؛ ولی به تناسب جامعیت مقام رسول خاتم ﴿﴾، «قرآن» جامع کمالات ظاهر و باطن بوده و به هر دو روی جهان، ظاهر و باطن، آن چنان که شایسته و بایسته است، توجه دارد و امور دنیا و آخرت را توأم برعهده می‌گیرد.^۱

بر این اساس، «قرآن» کامل‌ترین کتاب‌ها و شریعت آن، شریف‌ترین شریعت‌هاست، تمامی کلمات وجودی را در بر دارد و از این رو، به «جوامع الكلم» تعبیر شده است.^۲ به دلیل آنکه «قرآن» دارای جمیع مراتب کمالی است و به دیگر سخن، خلاصه کتب الهی انبیا ﴿﴾ است، بر قلب خاتم الانبیا ﴿﴾ نازل شده است.^۳

بر هیچ کس پوشیده نیست که خداوند متعال، یکصد و بیست و

۱. «المقدمات من الكتاب نص النصوص»، سیدحیدر آملی، صص ۷۲-۷۴.

۲. «اسرار الشیعه»، تصحیح محمد خواجه‌جوی، ص ۳۲.

۳. سوره مائده (۵)، آیه ۴۸.

چهار هزار پیامبر برای هدایت بندگان خود برگزیده و ارسال کرده است؛ اما از میان این همه، تنها از وقت و عهد پیامبرانی خاص، به عنوان نقطه عطف مهم تاریخ بشر یاد شده و ادعیه و زیارات به نحو خاص، در هنگام تعلیم پیروان دین خاتم و عرضه شناخت فرهنگی به ایشان، بر این نقاط عطف تأکید و درباره اش سخن می گویند؟

شاید بتوان اعلام داشت، هر یک از این نقطه عطف ها، بیانگر مرحله ویژه ای از سیر اکمالی دین و رشد ظرفیت وجودی بشر برای دریافت پیام آسمانی بوده است. مراحلی که پی در پی تا تجربه دین جهانی، کتاب کامل و پیامبر جهانی، کاروان و طایفه نورانی صیغه الله را به پیش می رانده اند. از این رو، هر یک از انبیا، میراث دار پیامبران پیشین و منتقل کننده همه موارث به انبیا و اولیای بعد از خود بوده؛ در حالی که هر یک از این بزرگواران نیز محل و مظهر یکی از اسمای خاص خداوند بوده اند.

یهودیان، در ادعای بقای دین موسی علیه السلام در شاخه بنی اسرائیل، در تحریفی آشکار، حضرت اسحاق علیه السلام را به عنوان ذبیح معرفی و بر آن پای فشردند؛ در حالی که از شجره طیبه حضرت ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلام و از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام (ذبیح الله)، شاخه امامت و خلافت دائمی قد کشیده و به برگ و بار می نشست.

بنی اسرائیل، به رغم آگاهی درباره کوتاه بودن شاخه پیامبران بنی اسرائیلی و خاتمه یافتن آن در عهد نبوت و رسالت حضرت عیسی علیه السلام، از روی حسد، درباره اسماعیل و آل محمد علیهم السلام از نسل اسماعیل علیه السلام کین

ورزیدند؛ «قرآن» در «آیه کریمه ۵۴ سوره نساء» می فرماید:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛^۱

یا اینکه آنها به مردم (به پیامبر و آلش) به خاطر آنچه خداوند از
فضلش به آنها داده حسد می ورزند؟ همانا ما به خاندان ابراهیم کتاب
و حکمت دادیم و آنها را حکومتی عظیم عطا کردیم.»

این حسد ورزیدن، تکرار غبطه خوردن حضرت آدم عليه السلام درباره
مقام محمد و آل محمد عليهم السلام بود که به رغم نهی خداوند درباره نزدیک
شدن به شجره ممنوعه، تحت القا و فریب ابلیس بدان نزدیک شد
و لاجرم استحقاق و استعداد دور شدن از بهشت حضور و هبوط به
فرش زمین را یافت. در نقطه عطف دیگر، بنی اسرائیل، فریفته شده و
درباره بنی اسماعیل (محمد و آل محمد عليهم السلام) حسد ورزیدند. بی تردید
این عمل، آنان را مستعد و مستحق دور شدن از مقام و موقعیت
اعطایی خداوند می ساخت.

همین خلافت و جانشینی وسوسه شیطانی، بر جان قابیل نیز کارگر
افتاده بود، آن زمان که از مقام وصایت و خلافت هابیل و جانشینی او،
پس از آدم عليه السلام مطلع شد و کمر به قتل آن مظلوم بست.

به استناد آیات و روایات بسیاری، امامت و نبوت محمد و آل
محمد عليهم السلام، بر تنه قد کشیده و استوار ابراهیم خلیل الرحمن عليه السلام استوار
گشته است.

در «قرآن کریم»، هفت جا به شجره مبارکه اشاره شده است. خداوند در «آیه ۳۵ سوره نور» می‌فرماید:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ...»

خدا نور آسمان‌ها و زمین است و مثل نور او، چون چراغ‌دانی است که در آن چراغی است و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت بابرکت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. روغنش (از شفافیت) گرچه آتشی به آن نرسد، نزدیک است روشنی دهد، روشنی بر روشنی است. خدا هر که را بخواهد به نور خویش هدایت می‌کند...»

در روایات بسیاری، از شجره مبارکه نه شرقی و نه غربی، به شجره پربرکت آل ابراهیم علیهم‌السلام تفسیر شده است.

جابر از امام محمدباقر علیه‌السلام و ایشان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نقل می‌کند که فرمودند:

«اصل و ریشه شجره مبارکه، ابراهیم علیه‌السلام است.»^۱

ابن مردویه از ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

«مراد از «شجره طیبه»، قلب ابراهیم علیه‌السلام است.»^۲

درباره این شجره مبارکه، در کتب ادعیه آمده است: هنگامی که امام

۱. «تفسیر البرهان»، ذیل آیه ۳۵ از سوره نور.

۲. «درالمنثور»، ج ۵، ص ۴۹ (نقل از «تاریخ فراموش شده اسلام»، سیدحسین موسوی زنجانی، ۱۳۸۵).

عصر (عج) حضرت علی علیه السلام را زیارت می کنند، چنین می خوانند:

«السَّلَامُ عَلَي الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ وَ الدَّوْحَةِ الْهَاشِمِيَّةِ.»

در اعمال مشترک ماه شعبان، امام سجّاد علیه السلام، می فرمایند:

هر روز چنین بخوانید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ شَجَرَةَ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعَ الرُّسَالَةِ.»

در «دعای ندبه» آمده است:

«و قال (رسول الله صلی الله علیه و آله) «أنا و علیٌّ من شَجَرَةٍ واحدة و سایر الناس

من شَجَرَةٍ شَتِي»

به هر حال، روایات مربوط به شجره ابراهیم علیه السلام در «نور الثقلین»

نیز در ذیل آیه آمده است. پس با توجه به روایات، ادعیه و زیارت های

فوق، ریشه دین مسلمانان ابراهیم علیه السلام است و محمد و آل محمد علیهم السلام

ادامه آن شجره هستند.^۱

صالح بن سهل همدانی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

«منظور خداوند از درخت پربرکت شجره مبارکه ابراهیم خلیل علیه السلام

است.»^۲

یهودیان، از نظر اجداد، به حضرت اسحاق علیه السلام، پسر کوچک حضرت

ابراهیم علیه السلام می رسند و چون از اولاد اسحاق علیه السلام تعداد زیادی (۴۸ نفر)

پیامبر بودند، باور یهودیان این بوده که از پسر دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام،

یعنی اسماعیل علیه السلام نبوت و امامت، ادامه نداشته و ندارد و این تنها یهود

است که وارث نبوت ابراهیمی است؛ در حالی که، حسب وعده حضرت

۱. «تاریخ فراموش شده»، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۱۱.

خداوندی، وعده «ملک عظیم» به فرزندان اسماعیل علیه السلام و آل محمد صلی الله علیه و آله داده شده بود؛ چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام، در زمان حیات خود و با انتقال اسماعیل علیه السلام به سرزمین «حجاز»، اجرای مراسم قربانی در «صحرای منا» و پرکشیدن بنای «خانه خدا» در «مسجد الحرام»، پایه‌های دین جهانی شجره مبارکه آل ابراهیم علیه السلام، محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را استوار ساخت.

طبق نقل ربان ابن صلت از امام رضا علیه السلام، عامل اساسی دشمنی یهود با اسلام، حسد بوده است.^۱

یهودیان همه تلاش خود را مصروف شناسایی زمان و مکان تولد و ظهور رسول موعود و پیامبر آخر الزمان ساختند و از آنجا که مسلط به علوم غریبه (تنجیم، جفر و ...) بودند، گمان می‌بردند می‌توانند ایشان را پیدا کرده و به قتل برسانند.

علی بن ابراهیم حی بن اخطب یهودی گفت:

رسولی که ما منتظرش بودیم، خیال می‌کردیم از بنی اسرائیل است؛ ولی حالا معلوم شد که از بنی اسماعیل است. ابدأ تسلیم او نمی‌شویم؛ زیرا بنی اسرائیل بر تمام مردم جهان برتری دارد حتی بر بنی اسماعیل.

«تفسیر نورالثقلین، ج ۱»، صص ۴۹۱ تا ۴۹۳، شش روایت نقل می‌کند که مشکل دشمنان اهل بیت علیهم السلام حسادت و بخل بوده است به اینکه چرا آل محمد صلی الله علیه و آله وارث علوم انبیا باشند؛ اما بنی اسرائیل و بنی امیه و بنی عباس نباشند.

۱. همان، ص ۵۲، به نقل از «البرهان»، ج ۱، ص ۳۷۶.

در «ج ۱، نورالثقلین، ص ۹۲»، از امام باقر علیه السلام نقل نقل شده است که:
 یهودیان ساده دل و بی غرض از روی «تورات» خودشان اوصاف
 رسول خاتم صلی الله علیه و آله را می خواندند، ولی گروه حسود، با عناد و مستکبر
 یهود مانع از این کار آنها می شدند.»

و در همان صفحه از «احتجاج» نقل می کند که امام حسن
 عسگری علیه السلام فرمودند:

«شاخه پر عناد یهود، خودشان پیش خودشان به دروغ اوصافی را که
 برای رسول آخر الزمان می نوشتند و به عوامشان وانمود می کردند که
 رسول آخر الزمان این چنین اوصافی دارد که دقیقاً برخلاف اوصافی
 بوده که در «تورات» آمده و اضافه می کردند که این رسول خاتم و
 منتظر و موعود پس از ۵۰۰ سال دیگر مبعوث خواهد شد! یهود
 حسود و معاند با این کارشان می خواستند ریاست خودشان بر
 عوامشان را حفظ کنند و باز می خواستند با حفظ ریاست خودشان
 بر توده عوام یهود از پرداخت هزینه و انفاقات مورد دستور رسول
 خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کنند.»^۱

عموم علما و منابع روایی اهل سنت بر موضوع حسادت یهود
 درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت مکرّم ایشان تأکید دارند.

چنان که بیان شد، حضرت خلیل الرحمن علیه السلام، در زمان حیات
 خود و به امر خداوند، بنیادهای بنای اسلام و برکشیده شدن شاخه
 بنی اسماعیل از تنه شجره مبارکه را استوار ساختند و با به جا گذاشتن
 نشانه های بزرگی، همچون تجدید بنای «خانه کعبه» و انجام مراسم

قربانی، همگان را متذکر نقشه کلی الهی و بعثت پیامبر آخرالزمان ﷺ و اهل بیتش شدند.

مدفون شدن حضرت اسماعیل علیه السلام در صحن «مسجد الحرام» و در «حجر اسماعیل»، خود نشان دیگری بر این مدعا بود. از این رو، می توان مؤسس اسلام را حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام دانست و عهد ابراهیم علیه السلام را می توان مبدأ تاریخ تولد اسلام شناخت. در منابع اهل سنت آمده است:

«احمد بن عرباض ابن سایه نقل می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در حالی که هنوز آدم علیه السلام در حال گل بوده است، من در امّ الکتاب، خاتم النبیین نامیده می شدم و من به صراحت می گویم تاریخ من از کی شروع شد؟ من خودم به شما خبر می دهم نخستین لحظه تاریخ من، لحظه ای بود که ابراهیم خلیل مرا از خدا درخواست کرد.»^۱

در منابع شیعی، علی بن ابراهیم نقل می کند رسول خدا ﷺ فرمودند: «من نتیجه دعای ابراهیم هستم.»^۲

مرحوم صدوق در «خصال» از ابی امامه نقل می کند که گفت: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: تاریخ دعوت شما (اسلام) را از چه حادثه ای حساب کنم؟ پاسخ دادند: «از دعوت (دعای) ابراهیم برای بعثت من حساب کنید.»^۳

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«برای هر پیامبری امامی هست از انبیای سابق و امام من، پدرم

۱. «تاریخ فراموش شده اسلام»، به نقل از «در المنثور»، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. همان، به نقل از «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. همان.

ابراهیم است»^۱

سخن رسول خدا ﷺ ناظر بر این دعا و درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام است:

ابراهیم علیه السلام گفت: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»^۲

بارخدا یا، بین مردم حجاز (مکه) رسولی را مبعوث فرما که آیات تو را بر آنان تلاوت کند و کتاب و حکمت را بر آنان تعلیم کند و آنان را تزکیه کند و تو عزیز و حکیمی.»

آیات بسیاری مؤید این مطلب است. «قرآن کریم»، اوصاف بسیاری برای حضرت ابراهیم علیه السلام بیان می‌دارد؛ از جمله اینکه ایشان بر «صراط مستقیم»، «بنده مطیع» خداوند و «پرچمدار توحید» بود.

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۳
سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای پیروی کن؛ چرا که او از مشرکان نبود.»

خداوند، این پیامبر عظیم‌الشان را اسوه حسنه و سرمشق برای دیگران معرفی می‌کند، و می‌فرماید:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^۴

[دین و آیین] چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا

۱. همان، به نقل از «مسند احمد»، ج ۱، ص ۴۲۹.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۹.

۳. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۴.

۴. سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۵.

کند و نیکوکار باشد و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد؟»

یهودیان، به رغم نسبت بنی اسرائیل، از طریق حضرت اسحاق علیه السلام، به ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام، پیرو صادق و راستینی برای ایشان نبودند و با نافرمانی از پیام و مرام حضرت ابراهیم علیه السلام، روی به ستمکاری، تجاوز به حدود الله و سرکشی گذاردند و از آیین و مرام نیاکان خود خارج شدند.

خداوند تعالی در «آیه ۶۸ سوره آل عمران» می فرماید:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللهُ وَلىُّ الْمُؤْمِنِينَ؛

سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند. این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند و خدا، سرور مؤمنان است. کسانی که اهداف ایشان را دنبال نکنند، از نزدیکان او نخواهند بود؛ ولو از قبیله و نژاد او باشند.»

لذا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان و پیروان آل محمد صلی الله علیه و آله با تکیه بر اهداف حضرت ابراهیم، خلیل الرحمن علیه السلام، صمیمی ترین افراد و یاران او هستند.^۱

امام علی علیه السلام می فرماید:

«سزاوارترین مردم به پیامبران، آنها هستند که به دستورات آنها

داناتر باشند و بعد «آیه ۶۸ سوره آل عمران» را قرائت فرمودند.^۲

۱. «تفسیر نمونه»، مکارم شیرازی، ناصر، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۴۶۲.

۲. «مجمع البیان»، طبرسی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۷۷۰؛ «نهج البلاغه»، حکم ۹۲، ص ۴۸۴.

حضرت ابراهیم علیه السلام و دین حنیف ایشان، افتتاح اسلام و دین جهانی و کامل پیامبر آخرالزمان است که به دست آخرین وصی ایشان، منجر به تأسیس حکومت جهانی توحیدی می‌شود و برای همیشه، بساط ظلم و جور یهودیان تمامیت‌خواه برچیده می‌شود.

یکی از بزرگان یهود در عصر حاضر که خود از خاخام‌های مشهور صهیونیستی نیز هست، می‌گوید:

«گفت‌وگو از گذشته و تاریخ فلسطین، تنها راهی برای توجیه زمان حال و عمل کنونی در این منطقه نیست؛ بلکه گفت‌وگو درباره‌ی پایان تاریخ و سرانجام جهان است.»

گفت‌وگو از بنی‌اسرائیل و تحریف منابع و رویدادهای تاریخی، معطوف به تاریخ فردا و تأسیس حکومت جهانی و دین جهانی است. از این‌رو، آنان همه‌ی همت خود را مصروف سرکوب مستضعفان، سلطه بر جهانیان و قتل عام مسلمانان محق از نوادگان ابراهیم علیه السلام می‌کنند. با این مقدمه‌ی طولانی، تا حدودی، اهمیت تذکر دعا درباره‌ی این نقطه عطف مهم، یعنی بعثت ابراهیم، خلیل‌الرحمان مکشوف می‌شود.

«و بَعْضُ كَلِمَتِهِ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيمًا...»

و با بعضی دیگر، از طریق درخت، هم کلام شدی و برادرش را وزیر و یاورش قرار دادی...»

حضرت موسی علیه السلام، بر جاده و مسیر صبغة الله، ستونی استوار بود تا خط و نشان مستضعفان در وقت غلبه و هجوم جماعت لعنة الله از بین نرود.

بیان داستان و ماجرای رفته بر اقوام و ملل و آنچه بر سر انبیای

الهی رفته، در خود و با خود ذکر شریفی دارد تا شاید مردم متذکر شده و استکبارورزی از سر بنهند، به قبیله مؤمنان پیوندند و از ضلالت برهند.

بیان این ماجراها، در خود، نقشه کلی الهی و خط سیر جریان اهل حق و صبغة الله را پوشیده دارد؛ بلکه مجال نشان دادن سنت‌های الهی و عبرت آموزی مردم را نیز فراهم می‌آورد.

سنت‌های الهی قواعد ثابتی هستند که هر لحظه و در هر کجا، مجال ظهور و آشکار شدن می‌یابند و از قوانین فیزیکی جاری در میان عناصر مادی پیرامون ما، دقیق‌تر عمل می‌کنند.

هرگاه قومی از پذیرش احکام خداوند و تبعیت از اولیای ایشان سرباززند، به رغم همه دارایی، قدرت، مکتب و خیل سپاهیان، همچون فرعون ملعون، در دل دریا مدفون خواهد شد و سرای عهدشکنی و جور بر مستضعفان را در این سرای و آن سرای خواهد دید.

از غفلت و حجاب افتاده بر قلب و چشم بشر است که مؤمنانه تمام قوانین مادی و فیزیکی جاری در میان پدیده‌های مادی را شناسایی کرده و آن را پاس می‌دارد؛ اما به رغم همه آشکاری، به نیست‌انگاری عارض شده بر قلب مستکبران و نفی حقیقت هستی در سیر اکمالی پهنه جهان که آن همه را مملو از سیاهی، ظلم و تباهی ساخته است، پی نمی‌برد.

بزرگ‌ترین گناه بنی‌اسرائیل، پیمان‌شکنی، اصرار بر گناه و نافرمانی از اوامر و نواهی حضرت موسی کلیم الله ﷺ، قتل عام انبیای الهی و دنیامداری بود. این صفات رذیله، حسب سنت الهی، بنی‌اسرائیل را از

مقام برگزیدگی، برای محقق ساختن یکی از بزرگ‌ترین برنامه‌های الهی بیرون برود.

از فرزندان و شاخه اسحاق نبی عليه السلام، چهل و هشت نفر به نبوت رسیدند؛ در حالی که یکی پس از دیگری، به دست بنی‌اسرائیل، به شهادت می‌رسیدند.

«لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا...»^۱

ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنها فرستادیم؛ (ولی) هر زمان، پیامبری حکمی برخلاف هوس‌ها و دلخواه آنان می‌آورد، عده‌ای را تکذیب می‌کردند و عده‌ای را می‌کشتند.»

تا آنکه نوبت به حضرت کلیم‌الله، موسی عليه السلام رسید.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ...»^۲

ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و بعد از او پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم و به عیسی بن مریم، دلایل روشن دادیم و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی برخلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری کردید)؛ پس عده‌ای را تکذیب کرده و جمعی را به قتل رساندید؟»

آنان پس از یوسف عليه السلام و تجربه عزت و سربلندی تمام، مبتلای ستم‌فرعونیان شدند، «قرآن کریم» این واقعه را متذکر شده و می‌فرماید:

«وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ...»^۳

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۷۰.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۸۷.

۳. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۱.

به خاطر بیاورید زمانی را که از چنگال فرعونیان، نجاتتان بخشیدیم! آنها که پیوسته شما را شکنجه می‌دادند، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را (برای خدمت‌گذاری) زنده می‌گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از سوی خداوند برای شما بود.»

بنی‌اسرائیل به رغم همه نعمت‌ها، بعثت حضرت موسی علیه السلام و انزال «تورات»، دیگر بار و پس از مشاهده صدها آیت الهی و تجربه عزت و سربلندی در سایه‌سار نخل بلند حضرت کلیم الله، دیگر بار خیره‌سری پیشه کردند و روی به عصیان و طغیان گذاردند:

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ...»^۱

(سپس) بنی‌اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی) منزل دادیم و از روزی‌های پاکیزه به آنها عطا کردیم؛ (اما آنها به نزاع و اختلاف برخاستند) و اختلاف نکردند؛ مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد. پروردگار تو، روز قیامت، در آنچه اختلاف می‌کردند، میان آنها داوری می‌کند!»

فصل پنجم: قاعده استبدال

به استناد همه آیات و روایات، خلقت هستی بدون هدف نبوده و تمامی پدیده‌های جزئی و کلی آفریدگار هستی، در سیر آن هدف کلی در سریان و حرکت است: «انا لله و انا الیه راجعون.» از آنجا که گل سرسید آفرینش، انسان، با دارا بودن همه امکانات مادی و معنوی، نقش آفرین اصلی در تحقق این هدف کلی در عرصه تاریخ است و همو، ذیل اشارت و حضور انبیای عظام الهی، عهده‌دار تکلیف، اجرای فرامین الهی و زمینه‌ساز تحقق اهداف کلی خداوند است؛ اما دو عامل و باعث مهم درونی و بیرونی، یکی شیطان و جنودش از بیرون و نفس اماره از درون، در راهزنی، انسان مختار صاحب خرد را از تبعیت تمام و فرمانبرداری تمام بازداشته، موجب ایجاد فساد در زمین و تأخیر در تحقق آن اهداف مقدس الهی شده است.

استبدال در لغت، به معنی مبدل کردن چیزی به چیزی، تعویض، برگرداندن و جایگزینی است.^۱ سنت استبدال، سنت و قاعده جایگزینی

۱. «لغتنامه دهخدا».

اقوامی است که به هر دلیل و از جمله غفلت و خودکامگی از همراهی و حرکت در مسیر سنت‌های الهی و فرامین و حیانی بازمانده و از میدان خارج شده‌اند. از این رو، استبدال، به منزله تغییر رفتار یا تغییر مأموریتی است که قبلاً بنا به مصالحی اعلام شده است؛ اما، با بروز تغییر در مواضع و رفتار اقوام، رفتار خداوند نیز تغییر کرده و اجرای مأموریت اعلام شده، از قومی به قوم دیگر احاله داده شده است. الزاماً، مبانی رفتار با مردم و اقوام، به وفاداری، پایمردی و پایبندی آنان به موازین و ارزش‌های و حیانی برمی‌گردد. در «سوره توبه، آیه ۳۹» می‌خوانیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبَدِلُ قَوْمًا
غَيْرَكُمْ...!»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده که چون به شما گفته شود: در راه خدا [برای جهاد] بیرون شوید، به زمین سنگینی می‌کنید (و بدان می‌چسبید) آیا به جای آخرت T به زندگی (دوروز I) دنیا راضی شده‌اید! (با اینکه) متاع زندگی در دنیا (در برابر) آخرت جز اندکی نیست. اگر بیرون نروید، خداوند شما را به عذابی دردناک عذاب کند و گروه دیگری [که پا برجایی در جنگ داشته باشند] به جای شما آورد، و شما [با این تخلف از جهاد]، به آن زیان نرسانید و خدا بر هر چیز تواناست.»

خداوند در این آیه، مؤمنان را در دوری کردن از جهاد، نکوهش کرده و تهدید می‌نماید، چنانچه از یاری پیامبر دست بکشید، زیانی به

۱. سوره توبه (۹)، آیات ۳۸ و ۳۹.

او نمی‌رسانید؛ بلکه به جای شما، قوم دیگری را می‌آوریم که از یاری پیامبر خدا و جهاد دست نمی‌کشند. در آیات متعددی خداوند متعال جاری بودن سنت استبدال و جایگزینی اقوام و احالهٔ مأموریت قومی به قومی دیگر را بیان فرموده‌اند.

- آیهٔ مبارکه برای قانون استبدال، دو وجه تربیتی را بیان می‌فرماید.
۱. در وجه سلبی، تنبیه و عقوبت جامعه‌ای است که استحقاق خود را از دست داده و به جامعه‌ای دیگر تبدیل می‌شود؛
 ۲. در وجه ایجابی، تکریم جامعهٔ جایگزین است. «قرآن کریم» می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ
يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از آیین خود بازگردد، خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و [آنان] نیز او را دوست دارند.»

استبدال از سنن ثابت و لایتغیر الهی است که تحقق آن، در طول تاریخ و در وسعت و محدوده‌های مختلف، اتفاق افتاده و پس از این هم، دربارهٔ سایر اقوام محقق خواهد شد.

«قرآن کریم»، مؤمنان را متذکر این سنت ثابت می‌شود تا بدانند، تکریم و تنبیه در نسبت به عملکرد اقوام، تبدیل‌پذیر هستند و هیچ رتبه‌ای و موقعیتی الی‌الابد به قومی اعطاء نمی‌شود؛ چنان‌که بنی‌اسرائیل، جملهٔ تکریم‌های حضرت خداوندی را حکم ثابت فرض

۱. سورهٔ مائده (۵)، آیهٔ ۵۴.

کرده و به رغم تعدی و تجاوز از حدود الهی، استکبارورزی و آلودگی، آن همه تکریم را درباره خود ثابت و دائمی فرض کردند.

سنت استبدال، سنتی معقول، مشروع و پذیرفته فطرت انسان است. در جریان زندگی جاری و در میان عموم و در همه ادوار نیز هر امیر و سرکرده‌ای، در وقت مجاهدت برای دستیابی به اهدافش، چنانچه سرباز و حتی فرماندهی را کاهل بیابد و او را در انجام مأموریت نالایق تشخیص دهد، پس از تذکار و حتی تنبیه، او را حذف کرده و فرماندهی دیگر را جایگزین می‌سازد و چه بسا که مأمور قبلی را توبیخ یا به دلیل خیانت محکوم به حبس، تبعید یا مرگ کند.

حکمت خلقت و نقشه کلی الهی، بسیار عالی و متعالی است و جمله خلقت آسمان و زمین، ارسال انبیا و انزال کتب، به سبب آن جعل و خلق شده است. از این رو، نمی‌توان پذیرفت که این همه مقدمات گران‌سنگ در اثر کاهلی، خیانت و آلودگی یک قوم رها شده و از دست برود.

ابلیس و جنود ملعونش، همه سعی خود را مصروف سنگ‌اندازی در مسیر تحقق این نقشه الهی می‌سازند.

موضوع فریب فرزندان آدمی، مشغول داشتن آنها به دنیا، بسط فساد در زمین و میان آدمیان و ...، جملگی در مسیر به تعویق انداختن اجرای این نقشه، قابل شناسایی است.

جمله ملل و ادیان توحیدی و سلسله مراتب بعثت انبیای عظام الهی، به مثابه پلکان رفیعی هستند که در آن، گام به گام، انبیا، آدمی را به مرتبه و پلکان اکمال دین و تحقق ملک عظیم خداوندی در عصر

ظهور کبرای حضرت ولی عصر (عج) می‌رسانند؛ روزی که پای ابلیس، جنود ابلیس و جملهٔ رذایل ابلیسی از صحنهٔ حیات جسم و جان و جغرافیای زمینی برطرف خواهد شد. ان شاء الله
سنت استبدال در میان قوم بنی‌اسرائیل و در طول تاریخ حیات آنان واقع شد.

آنچه در میان بنی‌اسرائیل گذشت، احتمالاً پرده از سه شرط ضروری، برای وقوع این سنت تبدیل و تغییر و جایگزینی برمی‌دارد.

الف) طرد خلیفه به حق رسول

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَيْتُمُ الْأُكُوحَ...»^۱

و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید [و آیین مرا ضایع کردید]! آیا در مورد فرمان پروردگارتان [و تمديد مدت میعاد او]، عجله نمودید [و زود قضاوت کردید؟!]

سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت [و با عصبانیت] به سوی خود کشید؛ او گفت:

فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان، مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!»

در آیه دیگری خداوند از زبان حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ...»^۱

هنگامی که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید با اینکه من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت و خدا فاسقان را هدایت نمی کند.»

ب) کوتاهی در جهاد

خداوند متعال می فرماید:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِكُمْ...»^۲

ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید! و به پشت سر خود بازنگردید [و عقب گرد نکنید] که زیانکار خواهید بود! گفتند: «ای موسی! در آن [سرزمین]، جمعیتی [نیرومند و] ستمگرند؛ و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها از آن خارج شوند؛ اگر آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد!».

ج) دوری از ارزش های الهی

خداوند متعال می فرماید:

«وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوُا

۱. سوره صف (۶۱)، آیه ۵.

۲. سوره مائده (۵)، آیات ۲۰-۲۶.

آنکه لا یُکَلِّمُهُمْ وَ لا یَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ؛^۱
 قوم موسی بعد از رفتن او [به میعادگاه خدا]، از زیورهای خود
 گوساله‌ای ساختند؛ جسد بی‌جانی که صدای گوساله داشت! آیا آنها
 نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید، و به راه [راست] هدایتشان
 نمی‌کند؟! آن را [خدای خود] انتخاب کردند، و ظالم بودند!»

عقوبت استبدال در قوم حضرت موسی علیه السلام

خداوند متعال در حکایت از حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:
 «قَالَ رَبُّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ
 الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا
 تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛^۲
 [موسی] گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم،
 میان ما و این جمعیت گنهکار، جدایی بی‌فکن! * خداوند [به موسی]
 فرمود: این سرزمین [مقدس]، تا [سرنوشت] این جمعیت گنهکار،
 غمگین مباش!»

جدا افتادن از حجت حی خداوند، به منزله رها و یله شدن در
 دشت پربلای زمین است. خروج از جاده مرضی الهی و طایفه صیغه‌الله
 و گرفتار آمدن در جاده غضب الهی و استقرار در میان طایفه لعنة‌الله.
 برای حجت خدا و مؤمنان حقیقی، اندوهی نیست؛ زیرا در نسبت و
 اتصال به خداوند، در حلقه حفاظتی خداوند و عنایات او خواهند بود؛

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۸.

۲. سوره مائده (۵)، آیه ۲۵ و ۲۶.

چنان که، بنی اسرائیل، پیش از بریده شدن از حضرت موسی علیه السلام، از دریا گذشتند، از مائده آسمانی برخوردار شدند و همه خوف و ترس آنان، تبدیل به امنیت و برخورداری شد.

استبدال سنتی ثابت است که در هر زمان و در میان هر قومی، احتمال وقوع دارد. هر طایفه و قومی در التزام عملی به جهاد، در همراهی با ولی منصوب از سوی حضرت حق و تمسک به اصول دین و شریعت الهی برکشیده می شود و به عکس، دیگری در جاده حزیض و خواری، سقوط و سرنگونی را به تجربه خواهد نشست. این قوم، ناگزیر، شاهد اعتلا و رفعت قوم جایگزین و صالح خواهد شد.

«مثنوی مولوی»، شاعرانه، قصه ابتلای قوم بنی اسرائیل و ترک ادب آنان را بیان داشته و از کیفیت سلب توفیق سخن می گوید:
از خدا جویم توفیق ادب

بی ادب محروم گشت از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

مائده از آسمان در می رسید

بی شری و بیع و بی گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس

بی ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع شد خوان و نان از آسمان

ماند رنج زرع و بیل و داس مان

باز عیسی چون شفاعت کرد حق

خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

باز گستاخان ادب بگذاشتند

چون گدایان زله‌ها برداشتند

لابه کرده عیسی ایشان را که این

دایمست و کم نگردد از زمین

بدگمانی کردن و حرص آوری

کفر باشد پیش خوان مهتری

زان گدارویان نادیده ز آرز

آن در رحمت بریشان شد فراز

ابر بر ناید پی منع زکات

وز زنا افتد و با اندر جهات

هرچه بر تو آید از ظلمات و غم

آن ز بی‌باکی و گستاخیست هم

هر که بی‌باکی کند در راه دوست

رهزن مردان شد و نامرد اوست

از ادب بر نور گشتست این فلک

وز ادب معصوم و پاک آمد ملک

بد ز گستاخی کسوف آفتاب

شد عزازیلی ز جرأت ردّ باب

در «قرآن کریم»، پیش‌بینی شگفتی درباره‌ی جایگزینی و استبدال

طایفه‌ای از مسلمانان به جای طایفه‌ی دیگر بیان شده است. روایات

حضرات معصومان علیهم‌السلام نیز به تفسیر و تأویل و مصداق شناسی این

استبدال کمک کرده‌اند.

هنگامی که آیه «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ

عَلِي ذَلِكْ قَدِيرًا؛^۱ ای مردم اگر او بخواهد، شما را از میان می‌برد و افراد دیگری را به جای شما می‌گذارد و خدا بر این کار تواناست.»

در واقع، خداوند به سنت استبدال اشاره فرمودند. در آن وضع، پیامبر اکرم ﷺ دست به پشت سلمان فارسی زدند و فرمودند:

«آنها، عجم و فارس، قوم سلمان هستند.»^۲

مفسران اهل سنت نیز همین روایت را نقل کرده‌اند.^۳ در «آیه ۳۸ سوره محمد» نیز خداوند به صراحت از سنت جابه‌جایی اقوام یاد کرده و می‌فرمایند:

«... إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ؛

آگاه باشید! شما همان [مردمی] هستید که برای انفاق در راه خدا فراخوانده شده‌اید، پس برخی از شما بخل می‌ورزند و هرکس بخل بورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده و [گرنه] خدا بی‌نیاز است و شما نیازمند، و اگر روی برتابید خدا جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما خواهند بود.»

در «مجمع البیان»، از قول امام صادق علیه السلام، در این باره آمده است:

«إِنْ تَوَلَّوْا يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ - يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ يَعْنِي الْمَوَالِي؛^۴

هان ای جامعه عرب! اگر از حق و عدالت و عمل به قرآن T روی برتابید، خدای توانا مردمی دیگر را به جای شما برخواهد گزید که از شما نخواهند بود؛ یعنی موالی را.»

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۳.

۲. «التبیان»، ج ۳، ص ۲۵۳؛ «مجمع البیان»، ج ۳، ص ۷۸۱.

۳. «تفسیر ماوروی»، ج ۱، ص ۴۳۵.

۴. «مجمع البیان»، ج ۹، ص ۴۶۱؛ «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۶۴.

و نیز آورده‌اند که فرمود:

«... وَ اللَّهُ أَبَدِلُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ؛

به خدا سوگند! که او به وعده‌اش عمل نموده و تبدیل اتفاق افتاده است.»

«سوره محمد»، سوره جهاد است. از مسئله جهاد شروع و با مسئله جهاد نیز ختم می‌شود.

خداوند متعال در «آیه ۵۴ سوره مائده»، خطاب به مؤمنان، آنان را متذکر این سنت و استبدال و جایگزینی شده و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ...؛
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما، از دینش برگردد،
خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان هم
خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان فروتنانند و در برابر کافران
سرسخت و قدرتمند. همواره در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش
هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند. این فضل خداست که به هرکس
بخواند، می‌دهد و خدا بسیار عطاکننده و داناست.»

بنی اسرائیل، اگرچه طیّ سال‌های متمادی، پس از خروج از «مصر»، شاهد معجزات و الطاف خداوند بوده و پی در پی، از آن همه برخوردار بودند؛ اما گمان می‌بردند که این همه، بی‌هیچ شرط، بدان‌ها ارائه شده و به هر صورت که درباره تکالیف خود و رسول خداوند کریم، عمل نمایند، حکم، ثابت و نعمت، مدام و برقرار خواهد بود. از این‌رو، گرفتار مکر خداوند شده و ناگهان، سزای بدعهدی، کاهلی و روی برگرداندن از جهاد و انجام تکلیف را چشیده و از درگاه عزّت، به فرش ذلّت

در غلّتیدند. آنان مبتلای حاکمان جابر و سلطه جویی چون بخت النصر شده، رنج آوارگی مدام را به دوش کشیدند و صاحب صفت و لقب مشهور یهودی سرگردان گردیدند.

در سوره‌های «محمّد» و «مائده»، خداوند کریم، یکی از دلایل این تبدیل و جابه‌جایی را کاهلی در جهاد فی سبیل الله معرفی نموده و قوم جایگزین را مجاهدان سرسخت و قدرتمندی معرفی می‌کند که از سرزنش‌ها نمی‌هراسند. خدا را دوست دارند و خدا نیز آنها را دوست دارد. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَهُمْ بَنِيَانٍ مَرْصُوصًا»^۱ به تحقیق، خداوند آن مؤمنان را که در صف جهاد، مانند سدّ آهنین هم‌دست و پایدارند، بسیار دوست دارد.»

بی‌تردید، یکی از دلایل محرومان اقوام پیشین از لطف مدام و نعمت‌های فراوان خداوند کریم، استقرار آن اقوام در موقعیتی بوده است که ناگزیر اقتضای محرومیت و برخورداری از آن الطاف دانستند؛ اگر نه خداوند، از روی کرم، شاکران نعمت را از داشتن نعمت محروم نمی‌سازد و به عکس، بر آن نیز می‌افزاید؛ چنان که فرمود:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۲

درست واپس همین آیه از «سوره ابراهیم»، خداوند سخن حضرت موسی علیه السلام خطاب به قومش را بیان می‌فرماید:

«وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ

حَمِيدٌ»^۳

۱. سوره الصف (۶۱)، آیه ۴.

۲. سوره ابراهیم (۱۲)، آیه ۴.

۳. همان، آیه ۸.

و موسی گفت: اگر شما و هر که روی زمین [است]، همگی کافر شوید، بی گمان خداوند بی نیاز ستوده است. آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند [و] کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد، به شما نرسیده است. فرستادگان شان دلایل آشکار برایشان آوردند؛ ولی آنها دست‌هایشان را [به نشانه اعتراض] بر دهان‌هایشان نهادند و گفتند: ما به آنچه شما بدان مأموریت دارید، کافریم و از آنچه ما را بدان می‌خوانید، سخت در شگیم.»

هریک از انبیای عظام الهی، حامل فرمانی و مأموریتی بودند که در صورت تحقق آن مأموریت و انجامش با همراهی قومشان، بخشی از نقشه کلی الهی پیش رفته و کشتی ساکنان زمین به «سرزمین امن موعود» می‌رسید و در آنجا لنگر می‌انداخت.

خداوند، اجرای این نقشه را با هدایت «کتاب الله» و همراهی رسول الله ﷺ که هر دو واجد صبغه الله (رنگ خدایی) بودند، حسب سنت ثابت، در گرو همراهی و همگامی اختیاری اقوام قرار داده بود؛ اگر نه، برای او زحمتی نداشت، اگر می‌خواست در لحظه‌ای و توسط همین انبیای عظام الهی و حتی توسط فرشته‌ای برگزیده، «نقشه کلی» خود را درباره هستی، زمین و ساکنانش محقق می‌ساخت. زمین آوردگاه انسان و صحن امتحان و ابتلا قرار داده شد تا نیک‌نامان از بدنامان، وفاداران از جفاکاران و مردان از نامردان بازشناخته شوند.

متأسفانه، جفای پی در پی قوم موسی علیه السلام، اجرای کامل مأموریت آن پیامبر بزرگوار را به تعویق انداخت و واپس حضرت، دیگر بار قوم

بنی اسرائیل روی به تباهی و فساد در زمین آوردند تا آنکه خداوند، حسب قاعده استبدال، قوم دیگری را جایگزین آنها ساخت و آنان را در رنج و تعب و سرگردانی رها کرد تا در لعنت همیشگی، نشان و مصداق کامل جریان لعنة الله شوند.

«وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا...»^۱

و چون موسی خشمناک و اندوهگین به نزد قوم خود بازگشت، گفت: پس از من، چه بدجانشینانی برایم بودید. آیا درباره امر پروردگار خویش [و تمدید میعاد] عجله کردید؟ و الواح را بینداخت و سر برادرش را گرفته به سوی خود می کشید. [هارون] گفت: ای پسر مادرم! این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند؛ پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده.»

ریشه کفر و عصیان بنی اسرائیل، به فرموده امام صادق علیه السلام در حرص به دنیا، تکبر و حسد قابل شناسایی بود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ریشه‌ها و اصول کفر و عصیان سه چیز است: «حرص و تکبر و حسد» اما حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوعه بخورد و تکبر سبب شد تا ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند و حسد سبب شد که یکی از فرزندان آدم، دیگری را به قتل برساند.»

در ادامه آیه، موسی علیه السلام می فرماید:

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ...»^۲

۱. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۵۰.

۲. سورة اعراف (۷)، آیات ۱۵۱ و ۱۵۲.

پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را به رحمت خویش در آور
که تو از همه رحیمان، رحیم‌تری. کسانی که گوساله پرستیدند، مورد
خشم پروردگارشان قرار می‌گیرند و ذلّتی در زندگی این دنیا به آنها
می‌رسد و دروغ‌سازان را چنان سزا می‌دهیم.»

حسب آنچه اقوام پیشین مرتکب شده و پسرفت خود را به تجربه
نشستند، چهار عامل، همچون: به خشم آوردن اولیای الهی، کوتاهی در جهاد،
کوتاهی در عمل و ناسپاسی پس از تجربه نعمت‌ها، عوامل مؤثر در وقوع قاعده
و سنت استبدال هستند. باشد تا همه اقوام عبرت گیرند. ان شاء الله.
حضرت موسی علیه السلام، تنها و بی‌یاور بر دروازه‌های «بیت المقدّس» ماندند
تا آنکه ایشان رحلت فرموده و بنی‌اسرائیل مبتلای سرگردانی شدند.

«قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ...»^۱

خداوند به موسی فرمود: این سرزمین [مقدّس]، تا چهل سال بر آنها
حرام [ممنوع است و به آن نخواهند رسید] است؛ پیوسته در زمین
[در این بیابان] سرگردان خواهند بود و درباره [سرنوشت] این
جمعیت گنهکار غمگین مباش!

فصل ششم: بشارت‌دهنده

پس از ذکر حضرت موسی علیه السلام، دعا به نقطه عطف ششم از تاریخ رفته می‌رسد. آخرین پیامبر بنی‌اسرائیل، عیسی علیه السلام، بشارت دهنده احمد، پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله است. هدف اصلی در نقشه کلی الهی، ارسال رسل و انزال کتب، دین رسول خاتم و شخص رسول خاتم بوده و هر یک از انبیای پیشین، مقدمه، زمینه‌ساز، تسهیل‌کننده و کمال‌بخش بودند تا بشر، استعداد تجربه «دین کامل و رسول خاتم» را فراهم آورد.

در «البرهان، ج ۱، ص ۴۶۰»، روایاتی نقل شده که مفهوم آن این است که از ابتدای خلقت تمام انبیاء، رسول خاتم مقصود نهایی بوده است.^۱

«وَبَعْضُ أَوْلَادَتِهِ مِنْ غَيْرِ أَبِي وَآتِيَتْهُ الْبَيِّنَاتُ...»

و برخی دیگر را بدون پدر به وجود آوردی و به او معجزات و دلایل آشکار عنایت نمودی و با روح القدس تأییدش کردی و برای هر یک (پیامبران) شریعتی را عنایت کردی و طریق و راه روشنی معین فرمودی و برای هر یک، جانشینانی برگزیدی تا یکی پس از دیگری

۱. «تاریخ فراموش شده»، ص ۷۸.

حافظ شریعت باشند.»

بنی اسرائیل، برای اجرای مأموریتی ویژه برگزیده شده بودند؛ اما به دلیل عصیان و سرکشی، گوش سر و جان بر پیام الهی بسته و برخلاف مسیر انبیای الهی، به بت پرستی و استکبارورزی روی آوردند و از اینجا، چنان که بیان شد مأموریت از ایشان برداشته شد و لعنت همیشگی نیز نصیب آنها گشت و به قبیله لعنة الله پیوستند.

حضرت عیسی علیه السلام، آخرین پیامبر بنی اسرائیل از شاخه کوتاه شجره ابراهیم خلیل الله علیه السلام، یعنی اسحاق نبی علیه السلام بود که بشارت دهنده انتقال سلسله پیامبری فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام، به شاخه بلند آن، یعنی فرزند اسماعیل نبی علیه السلام بود.

پیامبران بنی اسرائیل از شاخه اسحاق نبی علیه السلام، مأموریتی قومی و قبیله‌ای داشتند، پیوسته به شریعت موسوی و فاقد استعداد دین جهانی و توانایی تشکیل حکومت جهانی بودند.

بینه روشن حضرت عیسی علیه السلام، بشارت به فرا رسیدن فصل بعثت پیامبر آخر الزمان، ظهور دین کامل محمدی صلی الله علیه و آله و بالآخره شکل‌گیری حکومت جهانی موعود توسط یکی از اوصیای آن پیامبر رحمت و شفقت، یعنی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود.

این مهم را اشرار بنی اسرائیل تاب نیاورده و با انکار حضرت عیسی، رسول الله صلی الله علیه و آله، در مسیر تجربه لعنت الهی تا آخرین درکه سیه بختی نزول کردند. آنان از روی کین‌ورزی، به جان اولیای الهی افتادند و همه سرمایه خود را در مسیر ممانعت از شکل‌گیری و تحقق اراده خداوند برای شکل‌گیری حکومت صالحان در کار وارد کردند.

«دعای ندبه»، نقشه کلی الهی را به اجمال بیان می‌کند و با ذکر ارکان و ستون‌های بلند صراط مستقیم، مخاطبان را متذکر ضرورت سنجش موقعیت خود و رویکردشان با این شاخص می‌شود و آنها را تا استقرار در صراط مستقیم و تجربه صبغة الله و گرفتن رنگ خدایی مدد می‌رساند.

«قرآن کریم»، به کرات در آیات مختلف، متذکر محدودیت شریعت حضرت موسی علیه السلام به بنی‌اسرائیل می‌شود و می‌فرماید:

«وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا»^۱

و کتاب آسمانی را به موسی دادیم و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمون گردانیدیم که زنهار، غیر از من کارسازی مگیرید.»
همچنین می‌فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ»^۲

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و شک نداشته باشی که او آیات الهی را دریافت داشت و ما آن را وسیله هدایت بنی‌اسرائیل قرار دادیم.»
آیات فراوانی در «قرآن» متذکر اختصاص شریعت موسی علیه السلام به بنی‌اسرائیل می‌شوند؛ چنان‌که در «تورات» نیز، حضرت موسی علیه السلام را نجات‌بخش بنی‌اسرائیل و هدایت آنها معرفی می‌کند.

از این‌روست که درمی‌یابیم رسالت این پیامبر گرامی خداوند و پس

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲.

۲. سوره سجده (۳۲)، آیه ۲۳.

از آن حضرت عیسیٰ علیه السلام جهانی نبوده و منحصر به قوم بنی اسرائیل است. مطالعه سرگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نشان می‌دهد که ایشان، نه یهودی بودند و نه مسیحی؛ بلکه از دین حنیف حضرت ابراهیم، خلیل الرحمن علیه السلام پیروی می‌کردند.

قرآن، بنی اسرائیل را وارثان موسی علیه السلام و شریعت ایشان معرفی کرده، می‌فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَ أَوْثَرْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ؛^۱

و به تحقیق ما به موسی هدایت داده و کتاب را به ارث به بنی اسرائیل دادیم.»

مرحوم علامه طباطبایی دربارهٔ جهانی بودن رسالت عیسی علیه السلام در ذیل آیه «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ...» می‌فرمایند:

«آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود، آن است که عیسی علیه السلام تنها مبعوث به بنی اسرائیل بوده؛ چنان‌که از آیاتی هم که دربارهٔ موسی علیه السلام است، همین استفاده می‌شود. با اینکه در تفسیر «آیه ۲۱۳ سوره بقره» روشن می‌شود که عیسی علیه السلام هم مانند موسی علیه السلام از پیغمبران اولوالعزم بوده و مبعوث به تمام مردم دنیا گردیده است. علاوه بر این، دلایل دیگری از قرآن و آیات «سوره یس» آورده‌اند که دین عیسی جهانی بوده است نه مختص بنی اسرائیل؛ بلکه مبعوث شدنش از بین بنی اسرائیل بوده است.»^۲

بنی اسرائیل ستیزه‌جویی با پیامبران الهی را آغاز کردند و از

۱. سوره غافر (۴۰)، آیه ۵۳.

۲. «تفسیر المیزان»، طباطبایی، سیدمحمدحسین، ج ۱۷، ص ۸۴.

آنجا که به استناد «تورات» و بشارت‌های مندرج در آن، از آمدن پیامبر آخرالزمان از نسل اسماعیل علیه السلام آگاهی داشتند، همهٔ همت خود را مصروف منحرف کردن دین موسوی و کشاندن آن در مسیر دلخواهشان، یعنی سلطه جویی، تأسیس حکومت جهانی غاصبانه و ممانعت از تحقق وعدهٔ الهی، مبنی بر بعثت پیامبر آخرالزمان و دین کامل جهانی کردند.

بنی‌اسرائیل، از تولد عیسی علیه السلام و حتی کیفیت تولد ایشان آگاهی داشتند. از این‌رو، با نادیده گرفتن همهٔ شواهد، ابتدا، مریم مقدس علیها السلام را به فحشا متهم کردند. چنانچه حضرت عیسی علیه السلام، در گهواره به سخن در نمی‌آمد، این متشرعان فریبکار، مریم مقدس علیها السلام را در ملأعام و به جرم فحشا، سنگسار می‌کردند.

نکتهٔ زیبا این است که به تصریح «قرآن»، عیسی علیه السلام، شیوهٔ رویارو شدن حضرت مریم علیها السلام با مردم را به ایشان آموخت:

«فَكُلِّي وَ اَشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا ... فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ...»^۱

پس از [خرما] بخور و [از آب نهر] بنوش و چشم روشن دار و اگر کسی از آدمیان را دیدی [که دربارهٔ نوزاد از تو می‌پرسند]، بگو: من برای [خدای] رحمان روزه [سکوت] نذر کرده‌ام و امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.

پذیرش حضرت عیسی علیه السلام، نزد بنی‌اسرائیل، به منزلهٔ اعتراف آوردن به آخرین فصل از پیامبری بنی‌اسرائیل، پایان دوران فاعلیت پیامبران بنی‌اسرائیلی و ضرورتاً گردن نهادن به پیام پیامبر آخرالزمان از نسل

اسماعیل علیه السلام، یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود. از این رو، کتاب آسمانی «انجیل»، بشارت‌دهنده، مصدق «تورات» و مبشر آمدن احمد صلی الله علیه و آله بود. «وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...!» و هنگامی را به یاد آور که عیسی، پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ در حالی که تورات را که پیش روی من است، تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است، بشارت می‌دهم.»

حضرت عیسی علیه السلام، فریاد اعتراض بلندی علیه بنی اسرائیل منحرف و فریسیان^۲ دغلكار بود و مصلحی برای دین و شریعت موسوی که

۱. سوره صف (۶۱)، آیه ۶.

۲. فریسیان Pharisees (جدایی طلب) اعضای یک جنبش یهودی هستند که پیش از عصر مسیحیت در «فلسطین» شکوفا شد و اختلاف آنان «یهودیت خاخمی» را به وجود آوردند. دیدگاه سنتی می‌گوید که فریسیان نماینده آن یهودیانی هستند که به سنت‌های شفاهی تفسیر «کتاب مقدس» قائل بودند، در مقابل «صدوقیان» که به فهم لفظ‌گرای (Literalist) کتاب مقدس گرایش داشتند.

فریسیان تنها گروهی در اسرائیل بودند که پس از واقعه ۷۰ م (ویرانی معبد) باقی ماندند. عیسی علیه السلام درباره رستاخیز، فرشتگان و شیاطین با فریسیان هم عقیده بوده اما هم‌نشینی او با گنهکاران و تعبیرهای او از برخی کلیات شریعت، مخالفت آنان را برانگیخت. همچنین تعدادی از فریسیان به «کلیسای اورشلیم» آغازین پیوستند. (منبع: «فرهنگ ادیان جهان»)

صدوقیان: بنابر سنت تلمودی، این نام برگرفته از نام صادوق Zadok است. صدوقیان طبقه کوچک اشرافی حاکم بودند. آنان محافظه‌کاران ثروتمندی بودند که به «تورات» بسیار پایبند بودند و با هر نوع نوآوری به مخالفت می‌پرداختند و با معبد ارتباطی قوی داشتند. مقام کاهن بزرگ را در دست داشتند و موقعیت مسلطی را در هیئت حاکمه (سنهدرین) به دست آورده بودند. به دلیل تفوق سیاسی‌شان بر جامعه یهودی بود که سیاست‌مداران رومی با آنها رابطه خوبی داشتند. از دیگر سو آنها نیز چون ثروتمند بودند، مایل بودند تا با رومیان روابط خوب و آشتی‌جویانه‌ای داشته باشند؛ به طور کلی صدوقیان در تقابل جدی با فریسیان بودند و هم از منظر عقیدتی و هم از منظر سیاسی کاملاً با فریسیان مخالف بودند. تعالیم ایشان دارای چهار ویژگی بود: ۱. انکار شریعت شفاهی؛ ۲. معتبر دانستن اسفار پنجگانه (تورات) و در سایر کتاب‌های عهد قدیم؛ ۳. انکار قیامت و رستاخیز، آنها همچنین منکر ثواب و عقاب بوده، وجود ملائکه و ارواح

توسط دنیاپرستان به انحراف و تحریف کشیده شده بود. حضرت عیسی علیه السلام، به‌رغم تبلیغات علمای مسیحی، فردی انقلابی و معترض به روش‌های ستمکارانه علمای معبد و فریسیان دغلكار بود. علیه رباخواری و ستم آنها قیام کرده و دگه‌های رباخواری آنها را به هم ریخت. برخی از سخنان ایشان در این باب چنین است:

«... (۱۳) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید!؛ زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شونده‌گان را از دخول مانع می‌شود. (۱۴) وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار!؛ زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا، نماز را طویل می‌کنید؛ از آن‌رو عذاب شدیدتر خواهید یافت. (۱۵) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار!؛ زیرا که بر و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد، او را دو مرتبه پست‌تر از خود، سپر جهنم می‌سازید.»^۱

از گذشته‌های دور تا به امروز، مردم رفاه‌طلب و غنیمت‌دان، تصور غلطی از مسیحا داشتند. حضرت عیسی علیه السلام به منظور تعیین

را نیز انکار می‌کردند؛ ۴. اعتقاد به آرای مطلقه انسانی و اعتقاد به تفویض کامل. فریسیان در هر چهار عقیده یاد شده، به مخالفت با صدوقیان می‌پرداختند. آنها برای شریعت شفاهی، ارزشی همسنگ «تورات» قائل بودند و آن را منبعی مهم برای دین خود می‌دانستند. آنان همچنین در مورد «کتاب مقدس»، نگاهی کاملاً متفاوت از صدوقیان را دارا بودند و کتب انبیا و سایر رساله‌های کتاب مقدس را که صدوقیان نمی‌پذیرفتند، معتبر می‌دانستند. صدوقیان، که تعدادشان بسیار کم بود، همواره با حاکمان از در دوستی وارد می‌شدند و از مخالفت با رومیان پرهیز می‌کردند؛ در حالی که فریسیان بیشتر با مردم عادی، محققان و معلمان انس و الفت داشتند و مشارکت سیاسی با رومیان را نمی‌پسندیدند. (ضیاء توحیدی، «پژوهشکده باقرالعلوم»، www.pajoohe.com)
۱. «متی» ۲۳: ۱-۳۶؛ «لوقا» ۱۱: ۳۹-۵۴؛ «آشنایی با ادیان بزرگ»، حسین توفیقی، صص ۱۱۹-۱۲۰.

اندیشه‌های نادرست، هدف رسالت خود را چنین اعلام کرد:

«(۳۴) گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی را بر زمین بگذارم؛ نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم؛ بلکه شمشیر را؛ (۳۵) زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود، دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش، جدا سازم. (۳۶) و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود.»^۱

مسیحیان به نشانه و تصور مصلوب شدن عیسی مسیح ﷺ در راه گناهان بشر، نشان صلیبی به گردن می‌آویزند. حضرت عیسی ﷺ بارها به تأکید گفته است که پیرو واقعی او کسی است که صلیب خود را بردارد و به دنبال او برود. از این سخن، می‌توان به روشنی دریافت که سابقه آویختن نشان صلیب به دوران زندگی آن حضرت برمی‌گردد و نباید آن را نشانه مصلوب شدن او دانست. این سنت باید به انکار خویشتن و اعلام آمادگی برای شهادت در راه خدا تفسیر شود.^۲

«(۲۵) و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده، بدیشان گفت: (۲۶) «اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خویش را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند باشد. (۲۷) و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.»^۳

حال مقایسه کنید این سخنان جهادی را با دریافت محرف برخی مسیحیان که نوعی ذلت‌پذیری را تبلیغ نموده و اعلام می‌دارند:

۱. «آشنایی با ادیان بزرگ»، ص ۱۱۷؛ به نقل از متی ۱۰: ۳۴-۳۶.

۲. همان، ص ۱۱۶.

۳. لوقا ۱۴: ۲۵-۲۶؛ «آشنایی با ادیان بزرگ»، ص ۱۱۶.

هر که به صورت تو سیلی نواخت، سمت دیگر صورت خود را هم بدو بنما.

«(۳۴) پس مردم را با شاگردان خود خوانده و گفت: هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته مرا متابعت نماید؛ (۳۵) زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به جهت من و «انجیل» به باد دهد، آن را برهاند.»^۱

یهودیان دغلكار که چهره انقلابی حضرت را دیدار کردند، علیه او بسیج شدند. شورا گرفتند و همه همت خود را مصروف متهم کردن ایشان و جستن راهی برای مجازات او، به دست فرماندهان نظامی رومی کردند.

عیسی علیه السلام به اتفاق حواریون، شهر به شهر و روستا به روستا به راه افتاد و با قدرت، به انجام وظیفه و مأموریت الهی اش پرداخت؛ اما، ورود او به «اورشلیم»، پایه‌های تخت فریسیان و یهودیان ستمگر را به لرزه درآورد و آنان را واداشت تا درباره ایشان اندیشه کنند.

حضرت پس از ورود به «اورشلیم»، به سوی «هیکل» (معبد) رفت، دگه‌های ربا و گردآمدگان در «هیکل» را درهم ریخت و به موعظه‌ای کوبنده مشغول آمد. این همه برای توطئه علمای یهود و دستیگر ساختن حضرت کافی بود. هنگامی که تعقیب و دستگیری حضرت مسیح علیه السلام قطعی و نزدیک شد و دانست که با وی، همچون یک مجرم رفتار خواهند کرد، برای دفاع مسلحانه، آخرین تلاش خود

۱. مرقس ۸: ۳۴ ۳۵؛ لوقا ۹: ۲۳ ۲۵؛ «آشنایی با ادیان بزرگ»، ص ۱۱۷.

را کرد؛ اما پاسخ مساعدی نشیند:

«(۳۶) پس به ایشان گفت: ... کسی که شمشیر ندارد، جامه خود را فروخته، آن را بخرد؛ (۳۷) زیرا به شما می‌گویم که این نوشته، یعنی پیش‌گویی در من، می‌باید به انجام رسد؛ یعنی با گناهکاران محسوب شوم؛ زیرا هرچه در خصوص من است، انقضا دارد (۳۸) گفتند: ای خداوند اینک دو شمشیر! ایشان گفت: کافی است.»^۱

از آنجا که یاران عیسی علیه السلام به سبب تصور نادرست خود از مسیحای موعود برای او خطری احساس نمی‌کردند، فرمان مؤکد وی را برای خرید شمشیر جدی نگرفتند؛ اما هنگامی که جمعی کثیر با شمشیرها و چوب‌ها به او هجوم آوردند، آنان هم به اهمیت حمل سلاح پی بردند؛ ولی به علت فقدان آمادگی قبلی، استفاده از شمشیر در آن وضعیت بحرانی بی‌نتیجه بود و موجب قصاص می‌گردید. از این رو، حضرت مسیح علیه السلام در آن شرایط، آنان را از این کار منع کرد.^۲

رنج‌های حضرت عیسی علیه السلام، در آخرین روزهای زندگی، شامل خیانت شاگردش یهودا، انکار پطرس، محاکمه نزد یهودیان به اتهام بی‌اعتقادی، محاکمه نزد حاکم رومی، پنتیوس پیلاتس Pontius Pilate به اتهام نقض قوانین مدنی و محکومیت به صلیب، از چهره علمای یهود که غرقه فساد و تباهی بودند، پرده برداشت.

● با این حال، حضرت تا آخرین لحظه حضور در میان مردم، با جامعه بنی‌اسرائیل اتمام حجت نمود؛

۱. لوقا ۲۲: ۳۶-۳۸؛ «آشنایی با ادیان بزرگ»، ص ۱۱۷.

۲. همان.

- فرارسیدن فصل بعثت پیامبر آخرالزمان را بشارت داد؛
 - بنیاد آیین الهی مسیحی را برکشید تا خط ممیز و اعلام پایان دوران فاعلیت آیین موسوی باشد.
- حضرت، پس از عتاب فراوان، شهر «قدس» را مخاطب قرار داد و گفت:

«(۳۷) ای فرزندان اورشلیم! قاتل انبیا و سنگسارکننده مرسلان خود، چند مرتبه خود ستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید. (۳۸) اینک، خانه شما برای شما ویران گذارده می‌شود؛ (۳۹) زیرا به شما می‌گویم از این پس، مرا نخواهید دید تا بگویید مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.»^۱

پس از حضرت عیسی علیه السلام، مسیحیت نوپا با چالش‌های گوناگونی روبه‌رو شد. مسیحیان اولیه، در ازدحام آزار و اذیت یهودیان، هویت دینی، سیاسی و فلسفی خود را به ترتیب با زمینه‌های یهودی جایگیر شده، حاکمیت سیاسی فرماندهان روحی و دریافت‌های فلسفی جاری آن عصر، در چالش یافتند و متأسفانه، به زودی در دریای متلاطم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قرن اول پس از میلاد، آغوش خود را بر گونه‌های مختلف تحریف گشودند.

مهم‌ترین و نخستین تحریف‌های وارد شده، از طریق مردی از یهودیان متعصب، به نام پولس یا شائول یهودی اتفاق افتاد.

۱. متی ۲۳: ۳۷-۳۹؛ لوقا ۱۳: ۳۴-۳۵؛ همان، ص ۱۲۱.

شائول در شهر «طرسوس» زندگی می‌کرد و پدرش از یهودیان معتقد به سنت‌ها، عادات و رسوم یهودی و مادر وی از شخصیت‌های ممتاز بود و کارهای قابل توجهی را ارائه می‌کرد. از این‌رو دولت «روم» با پادشاه‌های معنوی از او حمایت می‌کرد.^۱

پولس، با دخل و تصرف در الهیات و شریعت مسیحی، زمینه‌های التقاط و انحراف از مبادی و مبانی وحیانی آئین عیسی مسیح ﷺ را فراهم آورد.

محقق مسیحی، مایکل هارت، در کتاب «صد شخصیت جاودان» می‌نویسد:

«باید گفت که بنیان‌گذار مسیحیت یک تن نبوده و این کار به دست دو نفر صورت پذیرفته است، مسیح ﷺ و پولس و از این‌رو باید افتخار آن، بین این دو تقسیم گردد. بر این اساس، مسیح ﷺ ایجاد کننده اصول اخلاقی مسیحیت بوده است؛ اما اصول لاهوتی آن، توسط پولس به وجود آمده است. از این‌رو، مسیح بشارت هیچ‌یک از موارد ارائه شده توسط پولس را نداده است و پولس اولین فردی است که مسیح ﷺ را فراخواند.»

گوستاو لوبون درباره تغییرات شگرف حادث شده در ساختار مسیحیت پولسی می‌نویسد:

«پولس به نام عیسی، دین ما را تأسیس کرد؛ در حالی که اگر خود مسیح زنده بود، چیزی از این دین را درک نمی‌کرد و اگر به حواریون

۱. «تفسیر عهد جدید»، فصل نهم، هدایت شائول.

دوازده‌گانه گفته می‌شد که خداوند در عیسی تجدد یافته است، این رسوایی را بر نمی‌تافتند و فریادهای اعتراض خویش بلند می‌کردند.^۱ پولس، در طی همه سال‌های فعالیت خود و به تدریج، دیگرگونی بسیاری را وارد مسیحیت نوپا کرد؛ از جمله او با:

۱. اعطای جنبه اولوهی به حضرت مسیح ﴿﴾ (تجسم خدا در مسیح ﴿﴾)؛

۲. بطلان تمامی انجیل‌ها به جز «انجیل پولس»؛

۳. نفی ضرورت عمل و تکلیف در مقابل ایمان صرف (کفایت ایمان)؛

۴. تزریق روحیه تسلیم‌پذیری از فرمانروایان؛

۵. زمینه‌سازی آشتی یهود و مسیحیت؛

۶. انعقاد نطفه مسیحیت یهودی؛

۷. و ...

در سال ۱۴۰ م، به تمامی بر مسیحیت اولیه فائق آمد و باعث برکشیده شدن مسیحیت یهودی شده پولسی در جهان شد.

این اثر، وظیفه بررسی و تبیین همه دقایق را ندارد و تنها متذکر نقطه عطف‌های مهم رفته بر تاریخ است. امید می‌رود جوانان عزیز، با مجال بیشتر، امکان مطالعه همه دقایق و سرفصل‌ها را از مسیر منابع دیگر، حاصل کنند.

هر یک از انبیای الهی از حضرت آدم ﴿﴾ تا حضرت خاتم ﴿﴾، در موقعیت و مقام و شرایط تاریخی عصر خود، حافظ شریعت و ارکان

۱. «زیستن حقایق»، گوستاولوبون، ص ۱۸۷.

دین توحیدی بودند. آنها حجت، دلیل و علمی آشکار بودند که زنجیره اولیا و اوصیای بر حق را نشان داده و مردم را متذکر صراط نیل به حقیقت معنی می‌شدند؛ تا به بیان «دعای ندبه»:

«وَلَيْسَ يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَيَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ وَلَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْ أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا وَاقَّمتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا...»

تا اینکه حق از مدار خود زایل نگردد و باطل بر اهل زمین چیره نشود و کسی نگوید: [خدایا] اگر به سوی ما رسولی می‌فرستادی تا ما را بیم دهد و برای ما رهبری هدایت کننده می‌گماشتی، ما پیش از خذلان و رسوایی مال، از آیات پیروی می‌کردیم تا اینکه امر رسالت به حبیب و رسول برگزیده‌ات، محمد ﷺ منتهی گردید.»

یکی از دلایل در غلتیدن مردم و به ویژه جوانان ما در دریای شبهات و گرفتار آمدنشان در گرداب فرق و نحل، به تعطیل بودن مطالعات فرهنگی و قرائت سرسری آیات و روایات و ادعیه مأثوره برمی‌گردد. مردم معمولاً:

۱. حسب آموزه‌های محرف، منشأ خلقت و پدر اولین خلق عالم، یعنی حضرت آدم عليه السلام را حامل و حاوی علم و معرفت، بینش توحیدی، آگاه به رسالت انبیا، مطلع از سرانجام بودن در عصر هستی، نمی‌شناسند؛

۲. مردم، زنجیره هدایت را از زنجیره ضلالت باز نمی‌شناسند؛ (عدم معرفت درباره حجج الهی)

۳. به وقایع و حوادث بزرگ در نقطه عطف‌های مهم تاریخی، به صورت جریانی نمی‌نگرند و آن همه را نقطه‌ها یا جزایر منفک از هم،

باز می‌شناسند؛

۴. از نقشه کلی الهی غفلت کرده و هستی را رها در تندباد مجموعه حوادث و هواجس اشخاص می‌پندارند؛

۵. از چشم‌انداز آینده و سرنوشت غایی جهان و ساکنان آنان (جهان آینده و آینده جهان) که در منابع دینی و اقوال عموم انبیای الهی و اوصیای ایشان به آن اشاره شده است، نظر نمی‌کنند؛

۶. درباره جهان‌بینی و دریافت کلی قبیله لعنت، منکران و معاندان و مبعضان قبیله رنگ خدا صبغة الله، فاقد آگاهی و معرفت شایسته‌اند؛ در حالی که این جهان‌بینی، در طول تاریخ، با تغییر صورت (حفظ ماهیت شیطنانی) باعث رهنزی نسل در نسل فرزندان آدمی گشته و آنها را به ضلالت و گمراهی کشیده است.

از این‌روست که این شش سرخط، روح غالب و پنهان در کالبد عموم ادعیه و زیارات مأثوره است. متأسفانه، عموم و عوام مردم، به این مجموعه سترگ فرهنگی، به مثابه نردبانی برای رسیدن به «بهشت» و استخوان سبک کردن و کسب ثواب می‌نگرند.

غیبت این مجموعه از منابع نظری شیعی، در میان سایر منابع شناخت و غفلت از این ذخایر در حوزه‌های علمیّه و مراجع دانشگاهی جهان اسلام، از اسفبارترین موضوعات قابل توجه و قابل نکوهش است. متأسفانه، نگارنده از استعداد و استطاعت غور در ساحات باطنی این مجموعه گرانسنگ برخوردار نیست و تنها حسب مطالعات فرهنگی، وجهی از این قبیل منابع را شناسایی و بازنمایی می‌کند.

یک پله تا آسمان هفتم

امر رسالت و میراث انبیای سلف، دست به دست گشت و بالأخره به آخرین رسول، خاتم الانبیاء ﷺ رسید. در «زیارت وارث» این سلسله مقدّس و میراث بران حق و حقیقت معرفی شده‌اند.

«زیارت وارث» را صفوان جمال از امام صادق ﷺ روایت کرده است؛ چنان که از عنوان برمی آید، حضرت در وقت زیارت حضرت اباعبدالله ﷺ، ایشان را میراث بر سلسله انبیاء و اوصیاء خوانده است و در اولین حلقه از این سلسله می‌فرماید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ

اللَّهِ ...»

در دریافت الهی، اسلامی، خلقت هستی مبتنی بر علم و حکمت است؛ بلکه اولین مخلوق، خود نیز عالم، نبی و حامل مأموریت آسمانی برای هدایت مردم بوده، حجت خداوند و آگاه از مبدأ و مقصد سیر و سفر انسان در ساحت زمین است.

در فراز دیگر از «دعای ندبه» می‌خوانیم:

«إِلَىٰ أَنْ تُنْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَىٰ حَبِيبِكَ وَنَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ؛

تا اینکه امر رسالت به حبیب و رسول برگزیده‌ات، محمد ﷺ منتهی

گردد.»

نظام معرفتی مبتنی بر دریافت‌های وحیانی، با ارائه تعریف و اعلام موقعیت از انسان، جهان مادی و موجودات منتشر در میان هستی، تفسیر ویژه‌ای را از مبدأ و غایت هستی ارائه می‌کند؛ تفسیری که در

مبانی و مبادی آن، با آنچه که جهان‌شناسی عصر جدید خوانده می‌شود، متفاوت است.

در واقع، ما در عصر جدید، مواجه با تفسیر جدیدی از عالم و آدم شده‌ایم که در بنیاد، با منظومه هستی‌شناسی و حیانی دینی متفاوت است. رویکرد دنیامدارانه سکولار قرون هفدهم و هجدهم میلادی به هستی، با تقدس‌زدایی از عالم و یله‌گذاردن علم مقدس و هستی‌شناسی دینی، به زمان و مکان فانی دنیوی مادی اصالت بخشید و آن را در چشم بشر زینت داد. از اینجا، خودبنیادی بشر بریده از آسمان و اعتزال جسته از منابع و حیانی و تجربه‌های دینی، دریافت متکی به تجربه‌های حسی و عینی را اساس نظر و عمل خود قرار داد تا عالم و آدمی نو را بنا نهد.

پذیرش عقل مکانیکی و معاش، به عنوان حجت نهایی، به انکار ما بعد الطبیعه و هر امر باطنی و غیبی در پهنه هستی انجامید تا در نهایت، پوزیتیویست‌های^۱ عصر مدرن، به تمامی، احکام علوم و دریافت‌های دینی را مهمل و مردود شناختند. آنها حتی صحت احکام مندرج در منابع و حیانی را مورد تشکیک قرار دادند و تأثیر هر حکم و قاعده را مشروط به پذیرش آن در دادگاه علوم جدید و محک تجربه‌گرایی محض شناختند.

۱. اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم (Positivism) اصطلاحی فلسفی است که در قرن هجدهم میلادی توسط فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، آگوست کنت Auguste Conte ساخته شد. کنت بر این باور بود که جبری تاریخی، بشریت را به سمتی خواهد برد که نگرش دینی و فلسفی از بین رفته و تنها شکلی از اندیشه باقی می‌ماند که متعلق به اندیشه قطعی Positive و تجربه علم است. در این عصر جدید، تاریخ نهادهای اجتماعی مربوط به دین و فلسفه از بین خواهد رفت. پوزیتیویست‌ها به داده‌های بی‌واسطه حواس، اکتفا کرده و به قواعد آن اصالت و قطعیت بخشیدند.

مذهب اصالت تجربه (آمپریسم)^۱، تنها آنچه را که در گستره شناسایی تجربی آزمایشگاهی و کمی وارد می‌شد، پذیرفته و در برابر احکام آن، سر تعظیم فرود می‌آورد.

این رهیافت در هریک از شاخه‌های علوم جدید، با تجدید نظر در احکام علوم مقدس و سنتی، موجب ارائه تفسیری جدید شد. درباره عصر روشنگری^۲ گفته شده است:

در عصر روشنگری، تکیه بر رهیافت تجربی و علمی در تمامی حوزه‌ها به نام عقل و مبارزه با خرافات، ساده‌لوحی و تعصب مذهبی است. «جرئت دانستن، داشته باش، یا شهامت استفاده از عقل خود را داشته باش.» شعاری بود که کانت برای عصر روشنگری برگزید.^۳

1. Empiricism.

۲. «مورخان، معمولاً تاریخ را به دوران‌های مختلف تقسیم می‌کنند؛ مانند «دوران باستان»، «دوران قرون وسطی» و «دوران جدید». «دوران جدید» نیز به دوره‌های دیگری تقسیم می‌شود: «رنسانس»، «رفرماسیون» (اصلاح دین) و «روشنگری». «رنسانس» و «رفرماسیون»، سده‌های پانزدهم و شانزدهم را در برمی‌گیرند و روشنگری سده هفدهم و به ویژه سده هجدهم را. اما از چه رو سده هجدهم را «عصر روشنگری» می‌نامند؟

از آنجا که سده هجدهم از بسیاری جهات با فرهنگ «یونان» در دوره ۴۰۰ - ۵۳۰ پیش از میلاد همانند است، این دوره را نیز مانند آن دوره از تاریخ «یونان» «عصر روشنگری» می‌نامند. در آن عصر از تاریخ فرهنگ «یونان»، خرد می‌کوشید تا فرمانروایی خود را در همه قلمروها مستقر کند و با خرافاتی که از دوران پیشین به ارث رسیده بود، به نبرد برخیزد و در این کار، موفق هم شد و شالوده‌های عقلانی و فلسفی او غیر دینی را بنا نهاد که حتی علم و فلسفه جدید نیز بر آن استوارند... شالوده «روشنگری» سده هجدهم «بینشی این جهانی» از زندگی است که طی رنسانسی در هنر، دین، سیاست و علم طبیعی شکل گرفت. آغاز «فلسفه روشنگری» را می‌باید در «انگلستان» جست‌وجو کرد. سپس این جنبش از انگلستان به «فرانسه» و سپس به «آلمان» راه یافت. ارنست کاسیرر، «فلسفه روشنگری»، ترجمه یدالله موفق، انتشارات «نیلوفر»، ۱۳۷۰، صص ۱۶ و ۱۷.

«واژه روشنگری برابر با انگلیسی Enlightenment و آلمانی Aufklaetung به معنای روشن شدگی و بیداری است.»

لوسین گلدمن، «فلسفه روشنگری»، ترجمه شیوا کاویانی، «فکر روز»، ۱۳۷۵، ص ۱۶.

۳. «ظهور و سقوط لیبرالیسم»، ص ۲۷۹.

این عصر، موجد شکل‌گیری نوع جدیدی از طبقه‌بندی علوم، تعاریف و اصطلاحات تفسیری جدید درباره منشأ خلق و پیدایش جهان، انسان و بالآخره سیر و نهایت هستی و جهان شد. امروزه، کمتر محصل یا دانشجویی را می‌توان شناخت که با فرضیه «تطور انواع»، «انتخاب اصلح» و «تنازع بقاء» آشنا نباشد یا از این منظر، به منشأ پیدایش موجودات و جایگاه آنها در میان هستی ننگرد. متأسفانه، طی دهه‌های اخیر، شاهد تفاسیر جدیدی از این دست، درباره عالم و آدم از سوی علمای دینی نیز بوده‌ایم.

لامارک،^۱ به عنوان پیش‌قراول زیست‌شناسی نوین، برای همه تغییر و تحولات عارض بر پیکر جانوران و نباتات، وجهی مادی را ذکر کرد. وی نخستین کسی است که نظریه تکامل طبیعی را مطرح کرد. سرویلیام لارنس، در سخنرانی‌های خود و چمبر در کتاب «آثار به جا مانده تاریخ طبیعی خلقت» و اسپنسر در نخستین اثر خود، نظریه لامارک را بسط دادند و چارلز داروین، در کتاب «اصل انواع»، این نظریه را به صورت معتبر خود در آورد.^۲

از آن پس، با تکیه بر اصل ترقی اعلام کردند که:

هر یک از انواع، نسبت به موجودات پیش از خود کامل‌ترند و به عبارتی، هر موجود در نسبتی نزدیک با موجود پس از خود است و به سان حلقه‌های یک زنجیره به هم متصلند؛ در حالی که موجود قبلی، نسبت به موجود بعدی، از هر حیث ناقص‌تر و رشد نیافته‌تر

۱. ژان، باتیست لامارک Jean - Batriste Lamarek فرانسوی زیست‌شناس و اولین کسی است که اولین بار فرضیه تکامل را ارائه کرد. وی واضح دیدگاه لامارکسیسم است.
۲. «تاریخ اندیشه اجتماعی»، بارنز ویبکی، ج ۲، ص ۲۰۳.

است. ضمن آنکه این تغییر و تحول شرایط مادی اند که موجب بروز اشکال ویژه‌ای برای اندام‌ها می‌شوند.

همه تکیه فلسفه زیست‌شناسی، بر ساخت بیرونی و وجه مادی حیوانات است. اینان با غفلت از وجه دینی و ماورایی موجودات، برای هستی، صرفاً قائل به ساحتی مادی شدند.

داروین، برای اثبات حیوان بودن انسان، اصولی را مدلل ساخت که عبارتند از:

اولاً، انسان از لحاظ اختصاصات جسمی، هیچ گونه صفت مخصوص به خود ندارد؛

ثانیاً نفسانیات انسان با وجود نمو و تکامل فوق العاده، از خصایص قاطع نیستند و از این گذشته، درست از سنخ نفسانیات جانوران عالی‌اند.

حاصل آنکه، باید نشان داده شود که بین انسان و جانوران، از نظر نفسانیات، تفاوت اساسی وجود ندارد؛ بلکه مورد اختلاف آنها، در کمیت است، نه در کیفیت قوای عقلانی.^۱

اگر دکارت،^۲ پس از آن شک معروف و بزرگ، اعلام کرد:

من می‌اندیشم، پس هستم و «من اندیشنده نفسانی» را که در گرو عقل کمی مانده بود، شناسای عالم و آدم فرض کرد، پژوهندگانی هم که انسان را موضوع شناسایی قرار دادند، حیات را مجموعه‌ای از صفات مشترک میان گیاه و جانور دانستند که موجب تولد، رشد، تولید

۱. همان، ص ۱۶۳.

۲. رنه دکارت، Rene Decartes، ۱۵۹۶-۱۶۵۰ م. ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی.

مثل و مرگ می‌شد. زیست‌شناسی تکلیف مرگ و زندگی را متناسب با دریافت خود معلوم می‌ساخت؛ چنان که مرگ نیز مسئله‌ای بود بریده از ماوراء الطبیعه که در دستگاه نظری زیست‌شناسان، قانونمند می‌شد و به عبارت دیگر، مقام و شأن آدمی، از موجودی مرگ‌اندیش و معاداندیش تا سر حدّ جانوری که در سیر تکوینی بر روی دو پای خود می‌ایستد، نزول کرد؛ زیرا انسان دیگر موجودی نبود که در خود، روح مجرد از ماده را حمل می‌نمود. از همین منظر، حیات متعالی نیز مبدل به حیات حیوی گردید؛ چنان که بشر همهٔ همّت خویش را مصروف قدرت بخشیدن به قوای حیوی نمود تا تمامی بهره‌مندی‌های حیات حیوی، مانند خوردن، خفتن و تولید مثل را از آن خود کند؛ بلکه با مسئله‌ای به نام مرگ که لاینحل به نظر می‌رسید، در افتد و به مدد همان علوم زیستی، فرا رسیدن دردناک و سیاه آن را به تعویق اندازد. این پندار، حرص و ولع سیری‌ناپذیری‌ای را به جان انسان افکند تا به هر قیمت ممکن، حتی نابود کردن هم‌نوعان خود، ساحت پیرامونش را برای ماندن و بهره‌مندی بیشتر، فراخ‌تر نماید. از این‌رو، زمان حال چنان در نظرش پیراسته و آراسته شد که مذهب اصالت حال، مذهب پذیرفته شدهٔ او گردید.

کانت دربارهٔ دستاورد اصلی «عصر روشنگری» می‌گوید:

«من دستاورد اصلی روشنگری را یعنی بیرون شدن انسان را از کمینگاهی خود ساخته - میان امور دینی جای می‌دهم. این کار من از آن روست که حکمرانان ما در مسائل هنری و علمی، هیچ علاقه‌ای به ایفای نقش مراقب نسبت به اتباع خود ندارند؛ علاوه بر آن، این

اتکای دینی زیان آورتر و خوارکننده‌تر از همه عوامل است.»^۱

ارائه مفروضاتی از این دست که طی قرون جدید، صورت علمی مدرن نیز یافت و منشأ و منبع آموزه‌های دانشگاهی نیز واقع شد، جمله آموزه‌ها و دریافتهای پیشین (مبتنی بر سنت‌های دینی و علم مقدس و حیانی) را برخاسته از جهل و خرافه اعلام کرد تا جمله رویکردها و دستاوردهای «عصر جدید» را اصیل، واجد عالی‌ترین مرتبه از دریافتها و دستاوردهای بشری و ناگزیر و محتوم جلوه دهد. در واقع، آنان اعلام می‌داشتند که بشر با پشت سر گذاردن «دوران طفولیت» و «کودکی و نوجوانی»، به «دوران کمال» و «رشد اکمل» خود رسیده و لاجرم، غرب و دستاوردهای علمی و تمدنی‌اش، به عنوان سرآمد همه دستاوردهای فرهنگی و تمدنی اقوام و ملل پیشین برای او قابل شناسایی بوده است. از این‌رو، تاریخ همه اقوام و ملل هم ذیل آن، قابل شناسایی است و عموم اقوال و ملل، می‌بایست در عمل و نظر، سر در پی آن داشته باشند و از حوزه فرهنگی و تمدنی خاص آن تبعیت کنند.

آنان چنین تصویر و تصور می‌کنند که قطار حیات و حضور بشر، از ایستگاه پست و وضعیت اولیه، مرحله به مرحله پیش آمده و امروزه روز، به ایستگاه و حوزه فرهنگی و تمدنی «عصر مدرن» رسیده است. این مفروضات را به عنوان جان‌مایه و روح عموم شاخه‌های علوم زیست‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، سیاست و اقتصاد می‌توان شناسایی کرد.

۱. «فلسفه روشنگری»، لوسیون گلدمن، ص ۳۳.

بازشناسی و نقد این منظومه بر کشیده شده بر مفروضات غیرمتقن، غیر وحیانی، این جهانی، ماتریالیستی و حامل و حاوی دیدگاهی تک‌ساحتی به عالم و آدم، در گرو بازبینی و مطالعه مجدد نظام معرفتی مبتنی بر دریافت‌های وحیانی است؛ همان که حضرات معصومان علیهم‌السلام خود را موظف و مکلف به ترسیم، تبیین و تفسیر آن با اتکای کلام قدسی وحیانی «قرآن کریم» می‌دانستند.

شاید به همین سبب و به دلیل اهمیت و جایگاه نظام معرفتی و تقدّم آن بر سایر مباحث است که در ادعیه ماثوره، همچون «دعای ندبه» نیز امام معصوم علیه‌السلام در ترسیم این نظام معرفتی، از منشأ خلقت و پیدایش هستی آغاز می‌کند و به عکس منظومه غیروحیانی غربی، این نظام متعالی را برخاسته از ماده بی‌شعور و جهل و خرافه نمی‌شناسد؛ بلکه آن را به اذن‌الله برخاسته از عالی‌ترین و نورانی‌ترین مرتبه روحانی هستی، یعنی نور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت مکرم علیهم‌السلام ایشان می‌داند؛ هم آنان که حامل کامل‌ترین کتاب آسمانی و دین وحیانی بوده و خود نیز مبلغ و دعوت‌کننده به سوی آن می‌باشند.

ادیان توحیدی و کلام وحیانی، منشأ و مبدأ خلقت را معطوف به حکمت، نورانیت و علم می‌دانند و سیر تطوّر را از وجود متعالی و موجود عالی به موجود دانی می‌شناسند. از این‌رو، در سلسله مراتب، حیوان، نبات و پس از آنها جمادات در اسفل مراتب تعریف می‌شوند. در این بینش، آشفتگی، تصادف و بیهودگی و بی‌هدفی جایی نداشته و کلّ و جزء هستی، در همه مراتب روحی و مادی، در ظرف تقدیرات و مقدرات معین خود و بی‌کم و کاست از مبدأ هستی، سیری را به سوی

مقصد غایی در می‌نوردند تا مقصد غایی آفریدگار هستی، خداوند متعال در همه مراتب محقق شود.

اولویت و اشرفیت در این منظومه شریف، مختص به موجود عالی، حاوی و حامل پاکیزه‌ترین، شایسته‌ترین، برگزیده‌ترین و عالی‌ترین مرتبه از صفات متعالی است و سایرین، به نسبت واجد شدن این صفات، در مراتب بعدی قرار می‌گیرند.

این منظومه و ساختار و مراتبش، پذیرفته فطرت پاک و عقل سلیم است. روی گردانی از این منظومه و رویکرد به علم بریده از دریافت وحیانی، یعنی آنچه که در «دوران معاصر غربی» بر جان آدمی آوار شد، موجب وارونگی دیدگاه و لاجرم وارونگی در فرهنگ و وارونگی در عمل و سیر در عرصه زمین شد؛ یعنی سیر و سفر انفسی و آفاق بشر، از باطن به ظاهر، از کل به جزء و از عالم جان به عالم جسم، تبدیل شد و در مراتب بعدی، «سیر از ظاهر به ظاهر»، روزی فرهنگی و مادی ابنای بشر گردید.

این واقعه، ناشی از استعفای از تفکر، به معنی اصیل کلمه بود و این معنا فراموش شد که، به قول شیخ محمود شبستری:

تفکر رفتن از باطل سوی حق

به جزو اندر بدیدن کل مطلق

«سیر از ظاهر به ظاهر»، بشر را مبتلای جزئی‌نگری، نگاه مولکولی به هستی، اعراض و پرهیز از دریافت کلی و لاجرم غفلت از کل مطلق و دیدار اجزای منتشر در پهنه هستی ساخت.

این همه را در ابتلا به روشنفکری می‌توان خلاصه کرد. روشنفکری

حاصل دیگرگونی و تحوّل است. روشنفکر با ظاهربینی، از دیدار باطن هستی اعراض کرد تا در «سیر از ظاهر به ظاهر» که از عوارض غلبه نفس آماره است، جهان را صحنه مجادلات و خلجانات و آمارگی نفس کند.

ابتلا به شبهه علمی و شهوت عملی، از بارزترین عوارض بیماری مهلک روشنفکری است؛ چنان که تغییر و تبدیل پی در پی دریافت‌ها و حرکت بر جاده آزمون و خطا را نیز در زمره این عوارض می‌توان شناسایی کرد. از این همه، به عنوان خودبنیادی انسان بریده از دریافت کلی متفکرانه منبعت از کلام مزنگای و حیانی یاد می‌شود. تلّون، تغییر، ظاهربینی، خلجان، هیجان، شبهه، شهوت و شک در عمل و نظر از نتایج ناگزیر و تبعات خودبنیادی است. به قول حافظ:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم

لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست

کفر است در این مذهب خودبینی و خودرأیی

یکی از مهم‌ترین ترفندهای ابلیس لعین علیه انسان که در عصر جدید و از طریق سلسله‌ای از علمای ملحد یهودی به اجرا درآمد، بی‌تاریخ و بی‌ریشه جلوه دادن انسان و منسوب داشتن آفرینش آدمی به منشأ غیرالهی و آکنده از جهل و خرافه است.

چارلز داروین، یکی از حلقه‌های این زنجیره است. وی با ارائه «فرضیه تکامل»، به رغم ادیان الهی، منشأ خلقت را به جهل و سیاه‌ترین لایه مجعول و مجهول، منتسب داشت تا آدمی بی‌تاریخ و موجودی جلوه داده شود که حسب سلسله‌ای از حوادث و جهش‌ها،

با سر منشأ حیوانی صرف و فاقد هر گونه آگاهی، حکمت و معنی برای آمدن و شدن، پای به عرصه وجود گذارده است. اولین نتیجه این مفروضات مجعول و مجهول، رها ماندن آدمی بر تنداب حوادث و هواجس است؛ گاهی مانده بر امواج یک دریای طوفانی.

ادیان توحیدی، با تعریف از انسان، به عنوان موجودی با منشأ الهی و برخاسته از زلال حکمت رحمانی، قبل از هر چیز، پرده از هویت حقیقی انسان برداشتند تا لاجرم به اتکای این هویت، در مسیر زنجیره انبیا و رسل، پای از فطرت الهی خارج نساخته و پلکان صعودی را تا تجربه عالی‌ترین مرتبه کمالی طی کند.

ادعیه و زیاراتی، همچون «دعای ندبه» علاوه بر اینکه از ابتدا، انسان را یادآور این هویت حقیقی می‌شوند و با تعریف سلسله هدایتگر انبیا و رسل، نقاط عطف رفته را باز می‌نمایند، با گفت‌وگو از مقصد و سر منزل، یعنی غلبه دین کامل بر جمیع ملل و نحل «تُظْهِرُ دِیْنَهُ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهِ» و نوید در رسیدن فصل تأسیس دولت کریمه عادلانه، زیر پرچم امام مبین حق، پرده از سرانجام این سیر و سفر برداشته و برای همیشه، حیرانی، ندانم به کجایی و انفعال را از صحنه حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها محو می‌کنند.

به جز این، «ادعیه و زیارات»، انسان مؤمن و موحد را یادآور خلقت نوری و روحی و ابتدای عوالم مادی بر این عالم نوری می‌شوند. بیان تقدم عالم نوری بر عالم مادی، در تعریف و زبان وحی و روایات، از خلق عالم و آدم، همه محدودیت عالم ملکی و حصر زمانی و مکانی را در هم شکسته و انسان را به ابدیت و زمان باقی پیوند می‌دهد. در

مقابل، دریافت ماتریالیستی همه بودن و شدن را در گستره زمان و مکان فانی اسیر می‌سازد و مجال ظهور و بروز همه استعداد و ظرفیت‌های فرازمانی و ما بعد الطبیعه‌ای را از انسان سلب می‌نماید. «دریافت مدرن»، انسان را در عرض سایر موجودات، همچون نباتات و حیوانات تعریف کرده و همه توانایی و ظرفیتش را برخاسته از فعل و انفعالات ماده و از مظاهر ماده می‌شناسد. از همین جاست که علوم جدید، از شناسایی، توجیه و تفسیر بخش بزرگی از کنش‌ها و واکنش‌های انسان باز می‌ماند و ناگزیر به انکار یا سکوت می‌شود.

این وجه از حقیقت هستی، متأسفانه به دلیل غلبه علم مدرن، به تمامی از دستور مطالعات و نگرش مردم و حتی حوزه‌های علوم دینی نیز حذف شده است.

بنای علوم مدرن و جدید و دریافت کلی حاصل شده از آن، درباره عالم و آدم، بر نگرشی ماتریالیستی استوار است. از این رو، اساساً منکر منشأ غیر مادی و روحانی هستی و منکر ابتدای هستی بر آفرینش نوری و ماوراء الطبیعه‌ای است. از همین مسیر، تقدّم و تأخر آمد و شد موجودات نیز بسته تقدّم و تأخر حضور و ظهور صورت مادی آنها بر عرصه خاک، شناسایی می‌شود.

می‌توان تصوّر کرد که این مبنا، چه نقشی در ترسیم منظومه هستی، مبانی نگرش به هستی و تعریف از مبدأ و مقصد آمد و شد جمیع موجودات ایفا کرده و چه تأثیراتی بر اعمال و معاملات و نقش‌آفرینی انسان بر صحنه حیات می‌گذارد. عموم حوزه‌های علمی شرقی نیز به تبع علم جدید و مدرن، تبعیت صرف این حوزه علمی

را پیشه کرده و در جزء و کلّ این علوم، خود را بدان حوزه وابسته ساخته‌اند.

«دعای ندبه»، با اشاره به فصل حضور و حیات حضرت رسول اکرم ﷺ و دوران فاعلیت شریعت محمدی ﷺ، از آنان، به عنوان برگزیده برگزیدگان از میان جمع انبیا و اصفیای الهی، برتر از همه انتخاب شدگان و گرامی‌ترین از میان معتمدان یاد می‌کند و تقدّم آنان را در خلقت نوری یادآور می‌شود:

صَفْوَةٌ مِّنْ اصْطَفَيْتَهُ؛ برگزیده برگزیدگان، از میان جمع انبیا و اصفیای الهی؛
 أَفْضَلُ مِّنْ اجْتَبَيْتَهُ؛ برتر از همه انتخاب شدگان؛
 أَكْرَمَ مِّنْ اعْتَمَدْتَهُ؛ گرامی‌ترین از میان معتمدان؛
 قَدَّمَتَهُ عَلَىٰ أَنْبِيَائِكَ؛ مقدم‌تر از همه انبیای پیشین؛
 وَ بَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ؛ مبعوث شده برای جنّ و انس؛
 وَأَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ؛ شرق‌ها و مغرب‌های عالم را زیر پایش
 گذاردی؛

وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ؛ براق را [در سفر معراج] مستخر او گردانیدی؛
 وَ عَرَّجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ؛ او را به آسمان خود بالا بردی ...

علم به گذشته و آینده تا هنگام پایان آفرینش به او سپردی و او را به وسیله ترس و رعب (در دل دشمنانش) یاری دادی و گرداگردش جبرئیل و میکائیل و فرشتگان نشان‌دارت واداشتی و به او وعده دادی که:

«تُظْهِرَ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛

دینش را بر همه دین‌ها پیروز گردانی؛ اگرچه مشرکان نپسندند»

و این جریان پس از آنی بود که جایگیرش کردی در جایگاه راستی از خاندانش و قرار دادی برای او و خاندانش، نخستین خانه‌ای را که برای مردم بنا شد که «مکه» است و مایهٔ برکت و موجب راهنمایی جهانیان است و در آن نشانه‌های آشکاری است؛ چون مقام ابراهیم و هر که در آن آید، ایمن است و فرمودی، جز این نیست که:

«أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱
خدا اراده فرموده تا دور کند از شما خاندان، پلیدی را و به خوبی شما را پاک گردانده و آنگاه مزد محمد ﷺ را در کتاب خود، مودت اهل بیت ایشان قرار داد.»

«فَقُلْتُ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»

فصل هفتم: پیامبر رحمت

«دعای ندبه»، در توضیح و تبیین نقشه کلی الهی و معرفی نقطه عطف‌های مهم رفته بر تاریخ بشر، وقتی به پلکان خاندان رسالت و امامت نبی گرامی، محمد بن عبدالله ﷺ می‌رسد، پرده از سیر تاریخی و آمد و شد ابنای آدمی و سلسله انبیا و رسل بالا زده و تقدّم آفرینش روحی و نوری حضرت رسول الله ﷺ و خاندان مکرمش را بیان می‌دارد.

تقدّم در آفرینش

در این باره از رسول خدا ﷺ نقل شده است که:

«وقتی خدای متعال می‌خواست جهان را بیافریند، نور من را گشود و از پرتو نور من، عرش را آفرید. نور امیرالمؤمنین را گشود و از پرتو نور او، ملائک را خلق کرد. نور دخترم زهرا را گشود و از پرتو نور او، آسمان‌ها و زمین را آفرید. نور فرزندانم، حسن را، گشود و از پرتو نور او، خورشید و ماه و ستارگان و کهکشان‌ها را خلق نمود. نور فرزندانم حسین را گشود و از پرتو نور او، بهشت و حورالعین

را آفرید. از آنجا که نور ما از نور خدای متعال است، بنابراین (نور ما) از عرش، ملائک، آسمان‌ها، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشان‌ها، بهشت و حورالعین برتر و بالاتر است. سپس خداوند به تاریکی و ظلمت امر کرد که پرده‌های خود را بگستراند.

اینجا بود که تمام آسمان‌ها بر ملائک، تاریک و ظلمانی گشت؛ در حالی که مشغول تسبیح و تقدیس بودند. ملائک ضجه زنان عرض کردند: «پروردگارا! از آن زمان که ما را آفریدی و این اشباح [ائمه اطهار علیهم‌السلام] را بر ما شناساندی، تاکنون چنین بلایی ندیده‌ایم. تو را سوگند می‌دهیم به حق این اشباح که این ظلمت و تاریکی را از ما بر طرف سازی!»

در این هنگام خدای متعال از نور دخترم فاطمه، قندیل‌هایی از نور ایجاد کرد و در دل عرش معلق ساخت که با پرتوافکنی از آن قندیل‌ها، آسمان‌ها و زمین روشن و نورانی شد.^۱

«دعای ندبه»، مؤمنان را درباره این خاندان گرامی و خلقتشان یادآور موارد زیر می‌شود:

۱. افضلیت، اولویت و اشرفیت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سلسله آفریده‌ها و مراتب خلقت نوری کل موجودات و پدیده‌ها؛
۲. افضلیت، اولویت و اشرفیت نبی گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حیث دارا بودن کمالات وجودی، نسبت به سایر انبیای عظام الهی؛
۳. پاک داشتن و شایسته شناختن خاندان نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از هر گونه

۱. «تفسیر البرهان»، ج ۱، صص ۳۹۲-۳۹۳.

پلیدی، برای آنکه تداوم بخش و تکمیل کننده رسالت آن پیامبر عظیم الشان، امامت بر مردم و محقق کننده نقشه کلی الهی در فصل آخر از حیات بشر در گستره زمین باشند؛

۴. گستره سیطره نبوت و ولایت ایشان بر ثقلین (جن و انس)؛

۵. گستره سیطره حاکمیت و جغرافیای نبوت ایشان در تمامی

گستره زمین (شرق و غرب عالم)؛

۶. مجال، قدرت و رخصت سیر و سفر در همه عوالم ملکی و ملکوتی؛

۷. وعده غلبه دین جهانی بر کلیه ملل و ادیان (در آخر الزمان).

هیچ اثری در میان ادعیه، تا این حد و به اجمال، سیر و سفر آدمی

در گستره زمین، مبدأ و مقصد، بلد و رهنمای او و ماجرای رفته بر

پیشینیان را بیان نکرده است.

معرفی سبیل الله و باب الله در طی طریق الی الله، واسپس بعثت

رسول ختمی مرتبت ﷺ، عالی ترین فصل از دوره حیات رسول اکرم ﷺ

است. خدای رحمان در «ماجرای غدیر»، از این فصل، به عنوان بخش

نهایی و تکمیل کننده دین یاد کرده؛ بلکه عدم ابلاغ آن را به منزله ناتمام

گزاردن وظیفه رسالت حضرت اعلام نموده بود. به این سبب، از آن

روز، به عنوان عید الله الاکبر یاد شده است؛ زیرا با اختتام سلسله ارسال

انبیا و انزال کتب، مجال سیر الی الله و تجربه فلاح، بدون اعلام ولایت

و امامت سلسله اوصیای نبی اکرم ﷺ از بین رفته و بشر در برهوت

تردید و بی کسی، به گمراهی مبتلا شده و به هلاکت می رسید.

موضوع اکمال الدین و اعلام ولایت و امامت وصی رسول الله ﷺ، را در

نسبت با مباحث زیر باید دید:

● مجموعه نقشه کلی الهی و ضرورت تحقق آن، برای تجربه عالی ترین مرتبه تقرب الی الله و رحمت واسعة خداوندی؛

● «ملک عظیم خداوندی در آخر الزمان و پس از ظهور کبرای امام عصر (عج)؛ در حالی که همه نیرو و قوای ابلیس لعین و جنودش، مصروف ممانعت و سنگ اندازی درباره این امور مهم است.

«الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...»^۱

امروز، نا امید شده اند آنان که کافر شده اند از دین شما! پس از آنها نترسید و از من بترسید! امروز، من دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و پسندیدم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

علمای شیعه و سنی درباره زمان نزول این بخش از آیه، تنها دو قول را مطرح کرده اند:

نزول آن در «حجّة الوداع» در روز عرفه و نزول آن در «غدیر خم».

ابوسعید خدری و جابر انصاری گفته اند:

چون آیه «اکملت لکم دینکم» فرود آمد، پیامبر ﷺ فرمودند:

«اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ، وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَعْدِي»^۲

خداوند بزرگتر است از آنچه به وصف در آید بر کامل کردن دین

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۳.

۲. «الغدیر»، علامه امینی، ج ۱، ص ۲۳۰.

و تمام نمودن نعمت خود و رضایت پروردگار به رسالت من و به ولایت علی بن ابی طالب، پس از من.»

«دعای ندبه»، در توصیف اعلام ولایت و امامت امام علی بن ابی طالب علیه السلام به عالی ترین و مهم ترین فرازها رسیده و به حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اشاره می کند که:

«قَالَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مِنْ عَادِهِ، وَ أَنْصُرْ مِنْ نَصْرِهِ، وَ اخْذِلْ مِنْ خَذَلِهِ وَ قَالَ مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ، وَ قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى ...!»

پس در حالی که همه در حضور او بودند، چنین گفت: هر آنکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست. پروردگار! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن، یاری نما هر که او را یاری نماید و خار گردان هر که او را خوار نماید و گفت: هر که را من پیامبر او هستم، پس علی امیر و فرمانروای اوست و فرمود: من و علی از یک درختیم و دیگر انسان ها از درختان مختلفند. او را قرار داد در جایگاه هارون نسبت به موسی، پس به او فرمود: تو نسبت به من، همانند هارون برای موسی هستی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست و دخترش را که سرور و بانوی زنان عالم است، به او تزویج فرمود و حلال کرد از مسجدش برای او، آنچه برای خودش حلال بود و همه درهای مسجد را نیز جز در خانه علی بست، آنگاه علم و حکمتش را نزد او به ودیعه نهاد و فرمود من شهر علمم و علی درب آن...»

پیامبر اکرم ﷺ پس از اعلام ولایت و امامت امیرالمؤمنین ﷺ با جمله‌ای دعایی به درگاه خداوند متعال، برای یاری دهندگان امام نصرت و برای خوارکنندگانش تا ابدالآباد خواری می‌طلبید.

چنان‌که در به اجابت رسیدن دعای رسول گرامی ﷺ از سوی خداوند هیچ تردیدی نیست، قید زمان نیز از دعا برداشته شده و دعا در گسترهٔ زمان، مشمول کلیهٔ یاری‌دهندگان یا خوارکنندگان امیرمؤمنان ﷺ و اوصیای ایشان می‌شود.

پس از آن، حضرت رسول الله ﷺ از سه رابطهٔ شگفت روحی، (اصل در خلقت)، حقوقی و حقیقی خودشان نسبت به امام علی ﷺ سخن می‌گویند تا وجوه پیوند و نسبت امام را با رسول خدا ﷺ توصیف کرده باشند.

ایشان می‌فرمایند:

«أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى؛

من و علی از یک درختیم و دیگران نهل از درختان مختلفند.»

پیامبر اکرم ﷺ ابتدا از نسبت ویژه‌ای پرده برمی‌دارد که دیگران درباره‌اش غفلت می‌ورزند، به نقل برخی علما در برابر شجرهٔ طیبه و مبارکهٔ آل محمد ﷺ شجرهٔ ملعونهٔ بنی‌امیه قرار دارد.

سیوطی، از علمای اهل سنت، در «الدر المنثور» روایتی نقل کرده است که: رسول اکرم ﷺ در خواب دید بنی‌امیه یکی پس از دیگری، چون بوزینگان بر منبرش برمی‌جهند، پیغمبر ﷺ متأثر شد و پس از آن، دیگر کسی او را خندان ندید و پس از آن، خداوند این آیات را از

«سورة اسراء، آیه ۶۰» نازل فرمود: ^۱

«وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ؛ ^۲

و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم: به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم و [نیز] آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می دهیم؛ ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی افزاید.»

«تفسیر البرهان» از ابوهریره همان حدیث را آورده و مرحوم

طبرسی در «مجمع البیان» می گوید:

مهمل بن سعد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که شجره ملعونه در قرآن، بنی امیه و نسل او هستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مهم ترین خطبه خودشان، یعنی «غدیر» و در

مهم ترین روز، یعنی روز اعلام ولایت و امامت و وصایت، مردم را یادآور یکی از بزرگترین انشعابها در آینده نزدیک، پس از خودشان می شوند و با گفت و گو از شجره ملعونه، تداوم و شاخه به شاخه بودن جریان لعنت شده و مطرود را معرفی می کنند و برای رفع همه شبهات، از اساس و بنیاد، آن را از شجره طیبه آل محمد صلی الله علیه و آله منفک و جدا معرفی می کنند.

شجره آل محمد صلی الله علیه و آله، شجره طیبه ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلام شجره طیبه

انبیاء، رسولان و اصفیای الهی است.

حضرات معصومان علیهم السلام در توضیح «آیه ۶۰ سورة اسراء»، منظور از

۱. «الدر المنثور»، ص ۱۹۱.

۲. سورة اسراء، آیه ۶۰.

شجره معلونه را بنی‌امیه معرفی می‌کنند.^۱

پس از آن، حضرت نبی اکرم ﷺ در ادامه با اشاره به نسبت میان حضرت موسی و هارون علیهما السلام از منزلت علی علیه السلام در مقام وزیر و مشیر و مشار، همچون هارون علیه السلام سخن می‌گویند و ضمن اشاره به برادرخوانده‌اش، علی علیه السلام دیگر بار به اتفاق و اتحاد ایشان در شجره و خاندان طیبه آل محمد علیهم السلام اشاره می‌کنند.

هریک از توصیفات بعدی در فرازهای «دعای ندبه»، پرده از شئونات چند وجهی امام علی علیه السلام کنار می‌زند و از نسبت‌های انفکاک‌ناپذیر ایشان با رسول رحمت صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید.

علی علیه السلام، ولی الله

حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام، در قالب خطابه و دعا، اساس احتجاج با منکران و مبغضان مقام امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را استوار ساخته و اسناد غیر قابل تردیدی را بیان می‌دارند که به مدد آنها، چهره مدعیان آشکار می‌شود و برای هر صاحب خردی، تردید به جا نمی‌گذارند که جانشینان و اوصیای نبی گرامی صلی الله علیه و آله، الزاماً و ضرورتاً از کسانی هستند که در نسبت و شأن حقیقی و حقوقی و بالأخره اشتراک در خلقت نوری و روحی، واجد عالی‌ترین ویژگی‌ها برای احراز این مقام مهم و سرنوشت‌سازند و مدعیان، فاقد این ویژگی‌ها می‌باشند. آنان به عنوان غاصبان حق محمد و آل محمد علیهم السلام و لاجرم گمراه‌کنندگان امت مسلمان، در اولین قرن از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۳۲۱؛ «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۱۸۰.

و تولّد اسلام عزیزند.

اعلام این شروط، برای جلب منصب خلافت و امامت، نفی استراتژی «شورای ثقیفه» در حذف شروط لازم و جعل اعتبارات مجعول عصر جاهلی است:

۱. اشاره به انتصاب امام علی علیه السلام در روز غدیر خم

روایات، تعداد شاهدان انتصاب حضرت امیر علیه السلام را متفاوت ذکر کرده‌اند. عیاشی ذیل «آیه ۶۷ سوره مائده» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«من تعجب می‌کنم از اینکه شخص با آوردن دو شاهد، حقش را می‌گیرد؛ اما علی بن ابی طالب علیه السلام با ده هزار شاهد حقش ضایع شد.»^۱
ابن شهر آشوب نیز در روایتی از امام صادق علیه السلام شاهدان «غدیر» را ده هزار نفر عنوان کرده است.^۲ به هر حال تعداد جمعیت حاضر در «غدیر» را از هزار و سیصد نفر تا صد و بیست هزار نفر گزارش کرده‌اند.

درباره تاریخ «غدیر» و موضوع اعلام ولایت امام علی علیه السلام و بیعت جمعی از حضار با حضرت، بین منابع شیعی و سنی اختلاف وجود ندارد.

۲. حدیث منزلت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، برای ارائه برهان برتری علی علیه السلام بر سایر صحابه و در تأیید امامت و خلافت ایشان، به «حدیث منزلت» احتجاج نموده

۱. «سُبل الهدی و الرشاد»، صالحی شامی، محمدبن یوسف، تحقیق عادل احمد عبدال موجود، چاپ اول، «بیروت»، «دارالکتب العلمیه»، ۱۴۱۴ هـ.ق.

۲. «الخصال»، صدوق، محمدبن علی، «قم»، «انتشارات جامعه مدرسین»، ۱۴۰۳ هـ.ق.

و می فرمایند:

«پیامبر ﷺ فرمود تو نسبت به من، به مانند هارون برای موسی

هستی.»

«حدیث منزلت» یکی از قوی ترین و متقن ترین دلایل امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام است. این حدیث مورد قبول عالمان شیعه و سنی می باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مناسبت های مختلف، علی علیه السلام را نسبت به خود، در منزلت و مقام هارون برای موسی علیه السلام معرفی نموده و به ایشان فرموده اند:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛^۱

تو برای من در مقام و منزلت هارون از موسی هستی، جز اینکه بعد از من، پیغمبری نخواهد بود.»

«قطعیت صدور آن، مورد اعتراف بزرگان علمای اسلام و ثقات محدثان شیعی و سنی است و نزد شیعیان بر تقدّم و افضلیت علی بر سایر صحابه دلالت دارد.»^۲

این حدیث با تعبیر و الفاظ مختلف و در زمان ها و مکان های گوناگون از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ از جمله روز «پیمان اول برادری» (قبل از هجرت به «مدینه»)، روز «پیمان دوم برادری» (پنج ماه بعد از هجرت از مدینه)، در منزل امّ سلمه، به هنگام تعیین

۱. کتاب المناقب، «سنن الترمذی»، ح ۳۷۳۴، ۳۷۳۰، ۳۷۳۱؛ «مسند احمد بن حنبل»، ۱/۱۷۹ و ۳/۳۳۸؛ «مناقب، ابن حنبل»، «حلیة الاولیاء»، حافظ ابونعیم اصفهانی، ۷/۱۹۵.
۲. «الاستیعاب» به نقل سید محسن امینی در «اعیان الشیعه»، ۱/۳۷۱.

سرپرست برای دختر خمره، و از همه مشهورتر در «غزوة تبوک» بنا به نقل خطیب بغدادی،^۱ ولید بن عبدالملک اموی هم اصل این حدیث را پذیرفته و لفظ هارون را به قارون تبدیل کرده است. مأمون عباسی نیز به هنگام احتجاج با فقهاء، به این حدیث استناد کرده است.^۲ بنا بر نقل خطیب بغدادی، عمر با استناد به «حدیث منزلت»، فردی را که به علی علیه السلام دشنام می داد، منافق خواند.^۳

۳. انسداد درب همه منازل، به جز منزل علی علیه السلام

یکی دیگر از مستندات مقام و منزلت امام علی علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، انسداد همه درهای منازل که به «مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله» باز می شدند، به امر خداوند بود، غیر از درب منزل علی علیه السلام.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، درباره «آیه ۳۶ سوره نور» که می فرماید:

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»

الآصال؛

[این چراغ پر فروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند فرموده [است]، دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین در امان باشد]. خانه هایی که نام خدا در آن برده شود و صبح و شام در آن

تسبیح گویند»

فرمودند که مراد، خانه پیامبران است. ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید:

۱. ویکی، دانشنامه حوزوی، به نقل از خطیب بغدادی، «تاریخ بغدادی»، ج ۸، ص ۲۶۲.

۲. همان، به نقل از ابن عبد ربّه، «العقد الفراید»، ج ۵، ص ۳۵۷.

۳. همان، به نقل از خطیب بغدادی، «تاریخ بغدادی»، ج ۸، ص ۴۹۸.

• ای رسول خدا! آیا خانه علی و فاطمه هم جزو آن خانه‌هاست؟
پیامبر پاسخ داد: «آری؛ بلکه خانه علی علیه السلام و فاطمه از خانه انبیا هم
برتر و با فضیلت‌تر است.»^۱

در آن زمان، در خانه‌های بعضی از اصحاب به مسجد باز می‌شد.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد که همه درها را به جز در خانه علی و
فاطمه علیهما السلام را به مسجد ببندند. بعضی از اصحاب اعتراض کرده و
ناراحت شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی اعتراض آنها را دید، خطبه‌ای
ایراد فرمود و اعلام داشت:

«من طبق نظر خودم، دری را نبستم و دری را باز نکردم؛ بلکه من از
سوی خداوند دستور گرفتم.»^۲

صدور اذن گشاده بودن درب خانه امام علی علیه السلام به مسجد پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله، اعلام فضیلت ذاتی این ذوات مقدّس بود و چنانچه صحابه
این معنا را که بارها توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام شده بود، درمی‌یافتند،
در وقت گفت‌وگو از علی علیه السلام، از مجرای قیاس و سنجش مرسوم و معمول
درباره خلق روزگار و مبتلایان به امور اعتباری دنیوی، وارد نمی‌شدند
و چشم دل را در پی حقایق مستور، اما منقول از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله
درباره اهل بیت علیهم السلام می‌فرستادند.

۴. تزویج فاطمه زهرا علیها السلام

جمله مسلمانان و صحابه، از جایگاه و منزلت فاطمه زهرا علیها السلام باخبر

۱. «تفسیر در المنثور»، ج ۵، ص ۵۰.

۲. «کتاب مسند احمد»، ج ۴، ص ۳۶۹.

بودند. در منابع اهل سنت یاد شده است که پیامبر اکرم ﷺ در برابر خواستگاران فاطمه زهرا علیها السلام اعلام می‌داشتند که منتظر اذن و تقدیر خداوند کریم هستند و این امر مهم، به اذن الله اتفاق خواهد افتاد. این واقعه خود زمینه‌ساز اعلام افضلیت و اشرفیت علی علیه السلام نسبت به سایر صحابه و حجتی آشکار برای وقایع آینده بود.

● «سنن النسائی» به نقل از بریده نقل می‌کند:

ابوبکر و عمر، از فاطمه علیها السلام خواستگاری کردند؛ اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او کوچک است». سپس علی علیه السلام از او خواستگاری کرد و پیامبر خدا او را به ازدواجش درآورد.

● «الطبقات الكبرى» به نقل از علی بن احمر یشکری می‌گوید:

ابوبکر، فاطمه علیها السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد؛ اما ایشان فرمودند: «ای ابوبکر! منتظر تقدیر الهی هستم.»

ابوبکر، این را برای عمر بازگفت. پس عمر به او گفت: ای ابوبکر! تو را رد کرده است. سپس ابوبکر به عمر گفت: تو فاطمه را از پیامبر

خدا خواستگاری کن! پس خواستگاری کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او همان

پاسخ را گفتند که به ابوبکر گفته بودند: «منتظر تقدیر الهی هستم.»^۱

همچنین الطبقات الكبرى به نقل از عطا نقل می‌کند:

علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام خواستگاری کرد. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به

فاطمه علیها السلام فرمودند: «علی تو را یاد می‌کند!» فاطمه علیها السلام ساکت ماند.

پس پیامبر خدا او را به ازدواج علی درآوردند.^۲

۱. مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات، ازدواج فاطمه زهرا علیها السلام، «اندیشه قم»؛ به نقل از «الطبقات الكبرى»، ۸/۱۹؛ «انساب الاشراف»، ۲/۳۰.

۲. همان، به نقل از «الطبقات الكبرى»، ۸/۲۰؛ انساب الاشراف، ۲/۳۰.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«خداوند به من فرمان داد تا فاطمه را به ازدواج علی در آورم.»^۱

پیامبر خدا ﷺ خطاب به فاطمه علیها السلام فرمودند:

آگاه باش که برای اینکه تو را به ازدواج بهترین خاندانم در آوردم،

کوتاهی نکردم.^۲

در روایتی دیگر پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

من هم مانند شما انسان هستم. از شما زن می‌گیرم و به شما زن

می‌دهم؛ مگر فاطمه را که ازدواجش از آسمان نازل شده است.»^۳

این ازدواج آسمانی، یک سال پس از هجرت رسول خدا ﷺ به

«مدینه» اتفاق افتاد و در آن سال، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نه ساله

بود^۴ و عموم منابع شیعی بر آسمانی بودن این امر مقدس تأکید و

اعتراف دارند؛ چنان که در منابع اهل سنت ذکر شده است.

این ازدواج و نزول اذن پروردگار برای ازدواج دختر گرامی و نشان

شده پیامبر اکرم ﷺ، سند محکمی از فضیلت و موقعیت امام علی علیه السلام

نزد خداوند و پیامبر گرامی‌اش است که اگر بدان توجه نمی‌شد، امت

مسلمان در سپردن امر خلافت به ایشان، به هیچ مسیر و مرجع

دیگری بر نمی‌گشت و خود را از مسیر خواست خداوند و رسول او دور

نمی‌ساخت.

جملة کمالات ذاتی و اوصاف ثابت در خلق و خو و سیرت امام

۱. همان، به نقل از «المعجم الكبير»، ۱۰/۳۰۵، ۱۰/۱۵۶، «ذخائر العقبی»، ۷۰.

۲. همان، به نقل از «الطبقات الكبرى»، ۸/۲۴، «کنز العمال»، ۱۱/۶۰۶/۳۲۹۳۰.

۳. همان، به نقل از «الكافی»، ۱۰/۳۰۵، ۵/۱۵۶، «من لایحضره الفقیه»، ۳/۳۹۳/۴۳۸۲.

۴. «اصول کافی»، ۸/۳۴۰/۵۳۶.

علی علیه السلام، او را شایسته دریافت جمله ودایع و امانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و میراث بر ایشان قرار می داد؛ چنان که، جمله مواریث و ودایع، از جمله علم و حکمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان سپرده شد، به جز خلافت ظاهری که در مسیر دیگر قرار گرفت و باعث بروز بزرگ‌ترین انشقاق در امت اسلامی و فجایع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ابعاد جهانی شد. واقعه‌ای که تبعات آن تا به وقت ظهور کبرای امام عصر علیه السلام تداوم خواهد داشت. در ظاهر، تغییر مسیر «خلافت مسلمانان»، واقعه‌ای «سیاسی» بود؛ در صورتی که این تغییر، پیش از آنکه، آثار خود را در حوزه معاملات سیاسی و تنظیم مناسبات مدنی جامعه مسلمانان نشان دهد، باعث تغییر در مبادی و مبانی نظری و انحراف از این دو اصل مهم بود.

انشقاق در مبادی و مبانی، موجب تغییر ماهیت و دیگرگونی دریافت‌های کلی و نظری شده و الزاماً باعث تغییر و تبدیل کلیه شئون فرهنگی و تمدنی می‌شود.

برخلاف تصور ظاهرینان، جمله مناسبات و معاملات تمدنی و حوزه فرهنگی، مبتنی بر مبادی و مبانی نظری استوار می‌شوند؛ چنان که این دو اصل دیگرگون شوند، ولی تمامی صورت‌های تمدنی و ظاهر مناسبات مذهبی و حتی صورت عبادات محفوظ بمانند، رویکرد عمومی و برآیند نهایی، حرکت به سوی مقصد و مأوایی است که اساساً در تعارض جدی با مبادی و مبانی اولیه بوده و مصرح در کتاب و قول و حیانی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد.

آنچه که «دعای ندبه» متکفل آن شده، ترسیم تاریخ فرهنگ حقیقی در برابر

«تاریخ مجعول» است.

تنها راه کشف حقیقت و دسترسی به حقایق متعالی که موجب تغییر مسیر و نحوه رفتن و لاجرم دستیابی به مقصد مطلوب حقیقی می‌شود، بازنگری در تاریخ فرهنگ مسلمانان است.

تاریخ فرهنگ مسلمانان، تاریخ فرهنگ مستضعفان و طایفه صیغه الله است که از حضرت آدم، صفة الله ﷺ آغاز و در گذار از نقطه عطف‌های مختلف، به نقطه پایان، یعنی ظهور کبرای آخرین وصی رسول ختمی مرتبت ﷺ، مهدی موعود، ارواحنا له الفداء می‌رسد.

این همه در حالی است که به دلیل غفلت از تغییر مبادی و مبانی و نتایج مترتب بر آن، در گفت‌وگو از رخداد‌های صدر اسلام، همه هست خود را صرف صورت سیاسی وقایع می‌کنند. باید دریافت که دعوا و مشاجره بر سر همه اصولی است که پیامبر اکرم ﷺ بر آن تأکید داشتند و حفاظت از آن را، در قالب امانت و ودیعه، به شخص شخیصی سپردند که طی بیش از ۲۳ سال، از وقت بعثت تا رحلت، بر حجیت قول و فعل ایشان تأکید داشتند.

تغییر در مبادی و مبانی اسلام، در خود و با خود، تغییر در منابع و مراجعه به حجج غیرالهی را پوشیده داشته است؛ چنان‌که، تغییر منابع نظری، الزاماً تغییر در مبادی و مبانی را در پی دارد.

وقتی پیامبر خدا ﷺ در حدیث معروف «ثقلین»، که به عنوان پرآوازه‌ترین و مشهورترین احادیث گنجینه اسلام شناخته می‌شود، در کنار «قرآن» به اصالت ثقل دوم، یعنی عترت اشاره می‌کند و مراقبت از آن را تا به وقت قیامت، لازم می‌شناسد، در واقع، بر اصالت منبع نظر

دینی، یعنی «قرآن و عترت» تأکید دارد که مبتنی و مستند به آن، می‌توان در عرصه تاریخ سیر کرد، از مبادی و مبانی جدا نشد و به سرانجام مطلوب نیز رسید.

شیعیان این حدیث صحیح و متواتر را به عنوان یکی از دلایل امامت و وصایت بلافصل امیرالمؤمنان علیه السلام شناخته و آن را به هشتاد و دو طریق،^۱ با عبارات گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

اهل سنت نیز این حدیث را معتبر دانسته و آن را از ده‌ها طریق و از بیست و اندی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

نام صحابیان راوی، به نقل از سخاوی عبارت است از:

زید بن ارقم، ابوسعید خدری، جابر، حذیفه بن السید، خزیمه بن ثابت، سهل بن سعد، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عباس، عدی بن حاتم، علی بن ابی طالب، ابی ذر، ابی رافع، ابی هریره و ...^۲

این حدیث شریف در مقاطع، زمان‌ها و مکان‌های گوناگونی، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است. مقاطعی که این حدیث نقل شده است، عبارتند از: «غدیر خم» در راه بازگشت از «حجّة الوداع»، در «ایام حج» و «روز عرفه»، هنگام بازگشت از «طائف»، پس از فتح «مکه» و ...

در کتاب «صحیح مسلم»، از معروف‌ترین منابع دست اول اهل سنت، چنین آمده است:

۱. «دایره المعارف تشیع»، مدخل حدیث ثقلین / «اعیان الشیعه»، ج ۱، ص ۳۷۰.
۲. «مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات»، «اندیشکده قم»، سیدمحمدحسن جواهری، به نقل از: «خلاصه العقبات»، سیدعلی حسین میلانی، ج ۱، صص ۹۶ - ۹۳، «منشورات قم، الدراسات الاسلامیه».

«قَالَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى خُمًا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتَّيَّ عَلِيَهُ وَوَعِظَ وَذَكَرَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبَ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!»

پیامبر خدا ﷺ، در میان ما برخواست و خطبه خواند، در محلی که آبی بود به نام «خم» (غدیر خم) که در میان «مکه» و «مدینه» قرار داشت. پس حمد خدا را به جا آورد و بر او ثنا گفت و موعظه کرد و پند و اندرز داد؛ سپس فرمود:

أَمَّا بَعْدُ؛ ای مردم! من بشری هستم و نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید و دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما، دو چیز گرانمایه به یادگار می‌گذارم؛ نخست، کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک بجویید. پیامبر درباره قرآن تشویق و ترغیب فراوانی کرد، سپس فرمود: و اهل بیتم را، به شما توصیه می‌کنم که خدا را درباره اهل بیتم فراموش نکنید...»

پیامبر خدا ﷺ نیک می‌دانستند، چنان که منابع نظری حقیقی پابرجا بمانند، دیگر بار و دیگر بار از میان آنها، مبانی و اصول، قابل استحصال و در دسترس خواهد بود؛ اما تغییر در این منابع، لاجرم به تغییر در اصول و فروع می‌انجامد؛ چنان که از آغازین روزهای

پس از رحلت رسول خدا ﷺ، یکی از منابع مورد نظر و تأکید، از دسترس مسلمانان خارج و مراجعه به آنها، منع شد. منبع دوم، یعنی اهل بیت علیهم السلام، محکوم به خانه نشینی شد و مرجع مردم در حلّ و فصل مباحث اعتقادی، اخلاقی و بالأخره تنظیم مناسبات مدنی، منابع غیراصیل شدند. پرواضح بود که این وضع در سیر تکوینی، به اسفبارترین شرایط فرهنگی و تمدنی مسلمانان می‌انجامید؛ چنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را پیش‌بینی می‌کردند.

«منابع نظری» در حقیقت، مراجعی حاوی اصول و فروع نظری یک مکتب و مشرب دینی و فلسفی‌اند که از جغرافیای آن دریافت‌ها محافظت می‌کنند. منابع، در خود و با خود، شاخص‌ها و معیارهای مکتب و بنیان‌گذاران اولیه را دارا بوده و چون حصنی از آن محافظت می‌کنند؛ چنان که تحریف و دخل و تصرفی در این منابع صورت گیرد یا حجّیت آنها مورد تردید واقع شود، مجرای عدول از مبانی و اصول، گشوده شده و بدین سان، حجّت عمل تغییر می‌یابد.

تغییر در حجّت عمل و حجّیت منابع که از ایجاد شبهه شروع می‌شود، میدان را برای شهوت عملی و طغیان علیه همه حجّت‌ها، اصول، مبانی، و دستورالعمل‌ها را فراهم می‌آورد تا آنجا که، آن مکتب از اصالت افتاده و از مسیر خود خارج می‌شود و از آن، جز اسمی بی‌مسما باقی نمی‌ماند.

همه همت دشمنان کین‌جوی اسلام، از روزهای آغازین، مصروف ایجاد شبهه در برابر حقانیت و اصالت این دین الهی، حجّیت حجج و اسوه‌های معرفی شده و بی‌اثر ساختن اوامر و نواهی آنها شد تا در گذر

ایام، از اسلام و مسلمانی چیزی باقی نماند.

تصریح پیامبر اکرم ﷺ درباره آنکه امام علی ﷺ ما به ازای خارجی «حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ» هستند، بر همگان مکشوف می‌کند که در سیر الی الله، علی ﷺ پس از پیامبر ﷺ مصداق تام، سبیلُ الله و بابُ الله است.

شایان توجه است که این توصیفات، مجموعه‌ای از تعارف‌ها و تمجیدهای ذوقی شاعرانه نیست؛ بلکه هر یک شأنی را بیان می‌کند و وجهی از چهره حقیقی امیرمؤمنان ﷺ را به عنوان یکی از حجت‌های الهی و منبع نظری اسلامی می‌نمایاند:

«فَقَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبِيهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَالْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بِأَبِيهَا، ثُمَّ قَالَ أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ وَارِثِي، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُّكَ مِنْ دَمِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي وَ الْإِيمَانُ مُخَالِطٌ لِحْمِكَ وَ دَمِّكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ أَنْتَ غَدَاؤُ عَلِيٍّ الْحَوْضِ خَلِيفَتِي وَ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي، وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي وَ شِيعَتَكَ عَلَيَّ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ مُبِيضَةٍ وَ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ جِيرَانِي ...

«ای علی! اگر تو نبودی، مؤمنان پس از من شناخته نمی‌شدند و به راستی که پس از پیامبر ﷺ او اَمّت را از گمراهی به هدایت و از نابینایی به بصیرت رساند و اوست: حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ صِرَاطُهُ الْمُسْتَقِيمُ؛ رشته محکم الهی و راه مستقیم او ...»

«وَلَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي، وَ كَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ، وَ نُورًا مِنَ الْعَمَى، وَ حَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ، لَا

يُسَبِّقُ بِقَرَابَةِ فِي رَحِمٍ»

زیباترین توصیف از حجت خدا

پیامبر خدا ﷺ با منحصر شناختن علی علیه السلام، به عنوان حجت الهی و منبع نظر در کنار ثقل «قرآن کریم»، او را امانت‌دار شایسته علم و حکمت خود معرفی فرمودند و اعلام داشتند:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛

من شهر علمم و علی در اوست.»

که من شهر علمم و علی‌ام درست

درست این سخن قول پیغمبر است

فردوسی

«من شهر علم هستم و علی درب آن است. پس هر که می‌خواهد به

شهر علم و حکمت قدم نهد، باید از دروازه آن داخل گردد.

سپس فرمودند:

تو برادر من، وصی من و وارث من هستی، گوشت تو از گوشت من

است و ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است؛ همان‌گونه که با

گوشت و خون من آمیخته است و فردای قیامت تو، خلیفه من بر

حوض (کوثر) هستی و پس از من، تو هستی که قرض مرا می‌پردازی

و به وعده‌های من وفا می‌کنی و پیروان تو بر منبرهایی از نور با

چهره‌های سفید و نورانی در اطراف من در بهشتند و آنان همسایه

من می‌باشند.

ای علی! اگر تو نبودی، مؤمنان پس از من شناخته نمی‌شدند، و به راستی که پس از پیامبر، او اّمت را از گمراهی به هدایت و از نابینایی به بصیرت رساند و اوست رشته محکم الهی و راه مستقیم او. هیچ‌کس در خویشاوندی و نزدیکی با رسول خدا ﷺ به او نمی‌رسد و هیچ‌کس در دین بر او پیشی نگرفته است و کسی نیست که در یکی از اوصاف نیکویش با او برابری کند. زیرا او گام می‌نهاد جای پای رسول خدا که درود خدا بر او و بر اهل بیت آن دو بزرگوار باد!»

صراط مستقیم

در «دعای ندبه»، با تکیه بر خطبه و واقعه شریف «عید غدیر خم» خطاب به امام متّقیان، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمایند:

«ای علی! اگر تو نبودی، مؤمنان پس از من شناخته نمی‌شدند و به راستی که پس از پیامبر، او اّمت را از گمراهی به هدایت و از نابینایی به بصیرت رساند و اوست رشته محکم الهی و اوست راه مستقیم.»

معرفی امام علی علیه السلام، به عنوان صراط مستقیم الهی، چنان که خودشان فرمودند:

«أَنَا صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ وَ عُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا نَقِصَامُ لَهَا؛^۱

من صراط مستقیم خداوند و دستاویز محکمی هستم که به آن چنگ می‌زنند.»

به مقام «ولایت» و «قربت» ایشان در درگاه خداوندی برمی‌گردد؛ چنان که انتخاب حضرت، به عنوان وصی و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز

۱. «بحار الأنوار»، ج ۸، ص ۷۰.

معطوف به مقام ولایت ایشان است.

افضلیت، اشرفیت، اولویت و تقدّم حضرت نبی اکرم ﷺ نسبت به کلّ موجودات و از جمله همه انبیا و رسل، پیش و بیش از آنکه معطوف به مقام نبوت و رسالت حضرت باشد، معطوف به مقام «قربت» ایشان نزد پروردگار است.

ولایت، به معنی محبت، دوستی و عشق است و ولایت به معنی حکومت و سلطنت و سرپرستی. وَا، وَايْت، وَايْت، مولى و امثال اینها همه از ماده (ولى) و، ل، ی اشتقاق یافته‌اند. معنای اصلی این کلمه، همچنان که راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» گفته است:

قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است؛ به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد. یعنی آن دو چیز آن چنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آنها نباشد، در این موارد از ماده (ولى) استعمال می‌شود.

در فرهنگ فارسی معین، برای لفظ ولی معانی متعددی، از قبیل دوست، یار، صاحب، حافظ و کسی که از جانب کسی در کاری تولیت دارد و برای ولایت، معنی حکومت کردن را بیان شده است.

این قرابت و نزدیکی است که درجه ولایت را معلوم می‌سازد.

ما نسبت میان قرابت و ولایت، به معنی میزان تصرف و حق تصرف را در روابط و مناسبات جاری میان خودمان پذیرفته و آن را مراعات می‌کنیم.

می‌خواهم عرض کنم، درک این نسبت، فطری و ذاتی وجود بشر است.

آیا به رابطه و نسبت میان فرزندان یک خانه و میزان دخل و تصرف آنها در امور و دارایی خانوادگی توجه کرده‌اید؟ فرزندان خانواده را اهل خانه، محرم خانه، صاحب کلید و اذن دخل و تصرف در مایملک و دارایی خانوادگی و حتی میراث بر پدر می‌شناسند. بعد از پدر، پسر ارشد، صاحب انگشتری پدر می‌شود و ارث پدری از شیر مادر نیز برای فرزندان شیرین‌تر و پاکیزه‌تر است.

راز این همه برخورداری و محرمی و اختیار، به میزان تقرب و نزدیکی فرزندان به پدر و مادر و خانواده برمی‌گردد. حال به میزان برخورداری، محرمی و اختیار عمل عموزاده‌ها، خاله‌زاده‌ها و عمه‌زاده‌ها از همین خانه و خانواده توجه کنید، هیچ‌کدام جای فرزندان خانواده و اختیارات ایشان را نمی‌گیرند. چنانچه این نسبت به سطح همسایگی، هم‌ولایتی و هم‌میهنی تنزل بیابد، به همین نسبت هم میزان برخورداری و محرمی و اختیار عمل‌ها نسبت به آن خانواده، کم و کمتر می‌شود تا آنجا که به دشمنی و کین‌ورزی می‌انجامد.

تقرب، میزان محرمی و لاجرم میزان برخورداری و اختیار عمل را که همان ولایت است و نیز حق تصرف را معلوم می‌سازد. حال می‌پرسیم: چنانچه شخصی قصد رفتن به خانه‌ای و دیدار از خانواده‌ای را داشته باشد، امین‌ترین و صادق‌ترین شخص راهنما و بلد به سوی آن خانه و خانواده، چه کسی می‌تواند باشد؟

پدر خانواده؟ فرزند خانواده؟ همسایه؟ و ...

اولی‌ترین شخص برای هدایت و راهنمایی، لاجرم مقرب‌ترین فرد نیز می‌تواند باشد. کجا دیده‌اید که برای تشخیص میزان محرمی

فردی به خانه و خانواده‌ای، اقدام به قرعه‌کشی یا رأی‌گیری کنند؟ از این اقدام، هر فرد ساده‌لوحی می‌خندد.

حضرت نبی اکرم ﷺ در اعلام امامت و ولایت امیرمؤمنان علیه السلام به میزان تقرب ایشان اشاره کرده و فرموده‌اند:

«یا علی! تو برادر من، وصی من و وارث من هستی. گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من است. سازش و آشتی تو، سازش و آشتی من و جنگ تو، جنگ من است. ایمان در گوشت و خون تو آمیخته است؛ همان‌گونه که با گوشت و خون من آمیخته است. فردای قیامت، بر سر حوض کوثر، تو خلیفه من هستی و پس از مرگم، این تویی که قرض مرا می‌پردازی...»

به عبارت دیگر، پیامبر اکرم ﷺ به صراحت اعلام می‌دارند:

«ای علی! تو، منی و من، توام.»

این معنی را امام علی علیه السلام به خوبی می‌داند و نیازی به شنیدن و تکرارش ندارد. پیامبر اکرم ﷺ این معنا را در این عبارات چند وجهی به مسلمانان اعلام می‌کند تا شاید به مقام و جایگاه ایشان و اهل بیت علیهم السلام پی ببرند! اشاره مستقیم پیامبر اکرم ﷺ به فی القربی، اشاره به میزان قرابت و لاجرم، میزان ولایت و سرپرستی امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام، نسبت به مردم دارد. خداوند درباره صدق گفتار پیامبرش در «قرآن کریم» می‌فرماید:

«... وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛^۱

سوگند به اختر [=قرآن] چون فرود می‌آید. [که] یار شما نه گمراه

شده و نه در نادانی مانده و نه از سر هوس سخن می‌گوید؛ این سخن

به جز وحی‌ای که نازل می‌شود، نیست.»

صراط مستقیم؛ صراط انبیا و مرسلان، صراط رسول خدا ﷺ و صراط اهل بیت  است که در تقرب و ولایت، از عالی‌ترین رتبه، نسبت به جمیع مخلوقات اولین و آخرین برخوردارند. در «سوره یس»، قلب «قرآن کریم»، خطاب به رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛^۱

که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی. بر راهی راست.»

میزان قرابت حضرت رسول الله ﷺ به صفات کمالی خداوند و اسماء الهی، در سفر «معراج» تا به آنجا رسید که خداوند در «سوره نجم»، آیه نهم» فرمود:

«فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ؛

تا فاصله‌اش به قدر طول دو کمان یا نزدیکتر شد.»

قرابت، حضرت را مخاطب آیه مبارکه:

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»

و شایسته مرتبه صراط الله ساخته است.

برخی مفسران «قرآن»، آیه مبارکه «سوره نجم» را مربوط به سفر «معراج» پیامبر ﷺ می‌دانند و آن را ناظر بر قرب معنوی ایشان به خداوند؛ یعنی هنگامی که پیامبر ﷺ به معراج برده شد، فاصله او از ساحت مقدس پروردگارش، به اندازه قوسین (دو کمان) یا کمتر بوده

و حجاب از برابر دیدگانش برداشته شد. این تعبیر، کنایه از شدت قرب معنوی پیامبر اکرم ﷺ است. همین شدت قرب، پرده از ولایت و حق تصرف پیامبر اکرم ﷺ در جزء و کلّ امور عالم و خلق پروردگار برمی‌دارد.

توصیفی هم که پیامبر اکرم ﷺ از امام علی علیه السلام می‌کنند و فرمایش ایشان که فرمودند:

«یا علی! تو برادر من! وصی من و وارث من هستی. گوشت تو از

گوشت من و خون تو از خون من است و...»

پرده از قرابت و یگانگی این دو شخص عالی مقام و لاجرم ولایت و حق ولایت ایشان دربارهٔ آفریده‌های خداوند برمی‌دارد. از این روست که:

امام سجّاد علیه السلام، حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند:

«نَحْنُ ابْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛^۱

ماییم درهای خدا و ماییم صراط مستقیم.»

تنها در وقت معرفت به نورانیت محمد و آل محمد علیهم السلام و گفت‌وگو از تقدّم خلقت نوری بر خلقت مادی، مطابق نظام معرفتی دین اسلام، می‌توان به معنی سخن و مفهوم قرابت و یگانگی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پی برد و لاجرم، مقام ولایت ایشان و شایستگی‌شان برای امامت بر مسلمانان و هدایت خلق روزگار در صراط مستقیم را دریافت.

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛^۱

خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.»

صفات و کمالات اهل بیت علیهم‌السلام

پس از توصیف موقعیت و مقام امام علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام در نسبت به حضرت حق و قرب ایشان و اعلام مقام و شأن سبیل‌الهی و صراط‌اللهی آنان، دعا به رویارویی امام علی علیه‌السلام با شجره ملعونه و جنگ و مجاهده با سپاهیان ناکثین و قاسطین و مارقین می‌پردازد تا ضمن توصیف و معرفی مجاهدت‌های آن امام همام، مصادیق مخالفان و معاندان و مبغضان آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بیان کرده باشد.

این بیان مصداقی، مجال مرزبندی دقیق میان اهل ولایت، صبغة‌الله و شجره طیبه را با اهل ضلالت، لعنة‌الله و شجره ملعونه، فراهم می‌آورد. «دعای ندبه»، به اجمال، ماجرای رفته بر نشانه‌های تقوا و شاخه‌های درخت طیبه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بیان کرده و در لابه‌لای آن، شئون این نشانه‌ها و اوصیای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بیان می‌دارد:

«أَيْنَ الْخَيْرَةِ بَعْدَ الْخَيْرَةِ ...»

کجاست حسن؟ کجاست حسین؟

کجایند آنان که هر یک شایسته‌ای پس از شایسته‌ای دیگر،

راست گویی پس از راستگویی دیگر،

راهی مستقیم پس از راهی دیگر،

برگزیده‌ای پس از برگزیده‌ای دیگر،

خورشیده‌هایی تابنده،

ماه‌هایی فروزنده،

ستارگانی رخشنده،

نشانه‌هایی برای دین و پایه‌هایی برای دانش.

توصیفاتی واحد برای مصادیقی متکثر، هر یک مثال دیگری و هر یک مثالی برای دیگری تا معلوم شود که جملگی، میوه‌های یک درختند، نوری واحدند و هدایت‌گرانی که در میان شب‌های ظلمانی، مردم را به سوی مقصدی روشن و متعالی رهنمون می‌شوند.

به استناد روایات، حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام واجد حقیقتی واحدند و به تعبیر دیگر، «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»؛ همگی جلوه‌ کاملی از صفات الهی‌اند و هر کدام، بنابر شرایط تاریخی و زمانی، بروز و جلوه‌ای خاص یافته‌اند. امامان علیهم‌السلام نور واحدند و این به سبب یکسان بودن آن حضرات در صفات، افعال و گفتار است. آنچه برای نخستین فرد ایشان محقق شده، درباره‌ آخرینشان نیز می‌شود. «قرآن کریم» این حقیقت را چنین بیان کرده است:

«ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۱

و هر چند این آیه درباره‌ خاندان عمران توضیح می‌دهد؛ اما حکم

درباره امامان اهل بیت علیهم السلام نیز استمرار می‌یابد. در نتیجه، اتحاد ارتباط و صفات معنوی آن حضرات علیهم السلام محصول وجود ویژگی مشترک معنوی در میان ایشان است و آن اینکه از نور خداوند متعال می‌باشند. بنابراین در روایتی از امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

«همه ما یکی هستیم. اولین ما محمد، آخرین ما محمد، میانه ما

محمد و تمام ما محمدیم، پس ما را از هم جدا نکنید.»^۱

اشاره رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام حسین علیه السلام که فرمودند:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ؛^۲

حسین از من و من از حسینم.»

و آنچه درباره حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي؛^۳

فاطمه پاره تن و قلب من در کالبد من است. هرکس او را بیازارد، مرا

آزرده است و هرکس مرا بیازارد، خدا را آزرده است.»

اشاره به نور واحد بودن و خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام است.

آخرین پرده

پس از این توصیفات که جملگی ناظر بر جایگاه و مقام حضرات

معصومان علیهم السلام است، «دعای ندبه» متوجه آخرین پرده از حیات تاریخی

۱. «بحار الأنوار»، ج ۳۶، ص ۵؛ به نقل از سید حسین نجیب محمد، «سرّ خدا»، صص ۳۱۴ - ۳۱۵.

۲. همان، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

۳. «مأساة الزهراء»، مرتضی عاملی، سید جعفر، ج ۱، ص ۱۵۶.

بشر، آخرین فصل از زندگی پیش از وقوع قیامت کبرا و آخرین ذخیره الهی، یعنی آخرین وصی رسول ختمی مرتبت شده و به توصیف ویژگی‌های امام مهدی، ارواحنا له الفداء می‌پردازد.

در مطالعه منابع روایی، ادعیه و زیارات رسیده، به بیش از یک هزار اسم، لقب، کنیه و خطاب وصفی درباره حضرت ولی عصر علیه السلام برمی‌خوریم.

این همه، پرده از شئون مختلف و غیر قابل شمار حضرت بقیة الله الاعظم، ارواحنا لتراب مقدمه الفداء برمی‌دارد.

این عبارات، اشاراتی صریح به مقام امامت، وظیفه امام، خصال و صفات امام، نسبت امام با خالق هستی، «قرآن کریم»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومان علیهم السلام، برنامه‌های اصلاح‌گرانه امام پس از واقعه شریف ظهور، نقش امام در میانه هستی، کرامات امام و سایر شئونی که از دایره درک و دریافت ما خارج است، دارند. به عبارت دیگر، این بخش از «دعای ندبه» مجال فراخی برای معرفت یافتن درباره امام عصر علیه السلام فراهم می‌آورد؛ همان که اگر اتفاق نیفتد؛ مرگ جاهلی را برای بشر به ارمغان خواهد آورد؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن، امامان معصوم علیهم السلام فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱

هرکس که بمرد و امام زمانش را نشناسد، مرگ او مرگ در جاهلیت خواهد بود.»

این روایت را عموم علمای شیعی و اهل عامه نقل کرده‌اند.

۱. «وسائل الشیعه»، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

از آنجا که آگاهی و معرفت مسلمانان و شیعیان درباره حجت حیّ خداوند، محدود به اطلاعات ساده تاریخی و شناسنامه‌ای است، نسبت و میزان آمادگی و خدمت ایشان و رویکردشان نیز به همین میزان آگاهی و شناخت برمی‌گردد.

جماعتی از شیعیان، با رویکرد یک وجهی، امام را در خدمت حاجات خود در آورده و تنها برای رفع حوائج شخصی به آن ذوات مقدّسه مراجعه می‌کنند و متأسّفانه با این دریافت، برای خود در قبال امام علیه السلام تکلیفی و وظیفه‌ای نمی‌شناسند.

درباره معرفت امام و ضرورت اخذ معرفت درباره ایشان، باید متذکّر شد که:

۱. معرفت امام، مبین حکمت خلقت، راز آفرینش هستی و سرانجام آن است؛

۲. معرفت امام، گستره تولّی و تبری جستن را در ساحت‌های اعتقادی، اخلاقی و مناسبات مادی معلوم ساخته و مرزهای کین ورزیدن و دوستی کردن را با همه اشخاص حقیقی و حقوقی، در طول تاریخ معلوم می‌سازد؛

۳. معرفت امام همه معانی مجهول و مجعول ارائه شده درباره حیات و زندگی را مرتفع ساخته و به زندگی و بودن و زیستن در عرصه تاریخ، معنی می‌بخشد؛

۴. معرفت امام، تنها معبر دور شدن از آلودگی‌های شرک آلود و منافقانه در ساحت‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی است؛

۵. معرفت امام، امکان طی مراتب کمالی، قرب الی الله و معرفت الله را میسر می‌سازد؛
۶. معرفت امام، مجال کشف راز همه در ماندگی، انفعال و نگون‌بختی عارض شده بر حیات بشر را فراهم می‌آورد؛
۷. معرفت امام، از میزان خصومت‌ورزی دشمنان جَنّی و انسی درباره ایشان پرده برمی‌دارد؛
۸. معرفت امام، پرده از نقشه کلی الهی برداشته و مراحل و مراتب از مبدأ تا مقصد غایی را معلوم می‌سازد؛
۹. معرفت امام، آدمی را به عالی‌ترین منبع شناخت، ارکان شناخت و مراتب شناخت می‌رساند؛
۱۰. معرفت امام، مجال دستیابی و شناسایی کامل‌ترین نسخه و مصداق انسان مطلوب و کامل را فراهم می‌سازد؛
۱۱. معرفت امام، انسان مؤمن را درباره آنچه که مرضی رضای خداوند است و آنچه که نزد ایشان ناپسند و نارواست، آگاهی ژرف و حقیقی می‌بخشد؛
۱۲. معرفت امام، معرفت درباره دستاویز، واسطه و حبل مطمئنی است که به مدد آن، می‌توان به عالی‌ترین مرتبه قرب الی الله و خلاصی از دام ابلیس و جنود ابلیس رسید؛
۱۳. معرفت امام، معرفت درباره یدالله، دست قدرت خداوند در عرصه زمین و قدرتی است که جمله مصادیق کفر و شرک و نفاق را در هم خواهد کوفت؛
۱۴. معرفت امام، معرفت درباره حجت بالغه خداوند، «قرآن ناطق»،

حق مجسم و صراط اقوم بوده و مبنای همه حلال‌ها و حرام‌ها تا ابدالآباد است؛

۱۵. معرفت امام، معرفت درباره انسان و نقش آفرینی او در میانه هستی است؛

۱۶. معرفت امام، معرفت درباره چرایی بودن، نحوه بودن و سیر و سفر انسان در عرصه هستی در ساحات مختلف فرهنگی و تمدنی است؛
 ۱۷. معرفت امام، معرفت درباره مهلکه‌هایی است که آدمی را به درکات دوزخی مبتلا می‌سازد؛

۱۸. معرفت امام، معرفت درباره درجاتی است که انسان را به عالی‌ترین مرتبه نورانیت و قرب تمام و وصل تمام می‌رساند؛

۱۹. معرفت امام، راز ابتلای بشر به انواع فرق و نحل و ابتلای به فرهنگ‌ها و تمدن‌های شرک‌آلود را می‌نمایاند؛

۲۰. معرفت امام، معرفت درباره تاریخ فردا، تفکر فردا و ملک عظیم خداوندی است، که پس از ظهور به دست امام ﴿﴾ تأسیس می‌گردد؛

۲۱. و بالأخره معرفت امام، معرفت درباره شرط قبولی اعمال است. با توجه و تذکر درباره عناوین یاد شده، حقیقت ضرورت و وجوب معرفت امام زمان ﴿﴾ معلوم می‌شود.

«زیارت جامعه کبیره» و «دعای ندبه» دو اثر فاخری است که به اجمال، امکان معرفت یافتن درباره حجت حی خداوند را فراهم آورده است.

چگونه می‌توان به ژرفای این معانی و مفاهیم رسید و در عزای دوری و حرمان و خسارت‌های حاصل از غیبت حجت حی خداوند نگریست و بر سینه نزد؟

چگونه می‌توان به حقایقی این چنین دست یافت؛ اما منتظر نماند و برای زمینه‌سازی امر ظهور مجاهدت نکرد؟

پرسش‌های پی در پی و جست‌وجوی خانه به خانه «دعای ندبه» برای یافتن امام علیه السلام، پرسش از وجوه و مصادیق ظلم و ستم رفته و جاری در میان مناسبات و معاملات مردم است.

دعا از وجهی پرسش‌گرانه و منتقدانه، ندبه‌گر را متوجه و یادآور شرایطی ظالمانه که او در آن سیر می‌کند، می‌سازد؛ شرایطی که مرتفع ساختنش، مشروط و منوط به مراجعه به امام، بازگشت امام و برطرف شدن پرده‌های غیبت است.

در عصر حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عباس، ادعیه و زیارات، به زیباترین صورتی، پرده از جریانات، معاملات و مناسبات عصر برمی‌دارد و مسبب آن همه را نشانه می‌رود.

در هر عصری و میان هر نسلی، حاکمان و متولیان امور و امیرانند که به دلیل انفصال و گسست از امام مبین، دنیا و آخرت مردم را فاسد می‌کنند، بدعت‌ها را آشکار و سنن الهی را به تعطیلی می‌کشند. آنگاه که در دعا می‌پرسد:

«کجاست آنکه کج‌روی و انحراف را مرتفع می‌سازد؟!»

انگشت اتهام به سوی عامل حاضر و مؤثر در کج‌روی و انحراف دراز می‌شود. دعا، قاتل سنت‌های الهی و آیین و حیانی را نشانه می‌رود و بنیادهای شرک و نفاق را برملا می‌سازد تا مؤمنان دریابند، حیات مؤمنانه در گرو پرسش است.

غفلت از پرسش

چنان که رسم و سنت پرسش از میان مردم رخت بر نمی‌بست و در پی آن، سنت امر به معروف و نهی از منکر یله نمی‌ماند و بالأخره جهاد علیه ظلم و ظالم جای خود را به دم غنیمت دانی و بی‌خیالی نمی‌سپرد. ائمه هدایت به مسلخ کشیده نمی‌شدند، مؤمنان در خون خود دست و پا نمی‌زدند و صورت‌های فرهنگی و تمدنی کفر و شرک و نفاق، حیات فردی و اجتماعی مسلمانان را به تباهی کشیده نمی‌شد.

پرسش، ذاتی وجود انسان و وجه ممیز میان انسان و حیوان است. از این‌رو، پرسش متفکرانه، مجرای خروج از شرایط و موقعیتی است که جان آدمی را می‌فرساید و دست جنود ابلیس را در معاملات و مناسبات فردی و جمعی بر ساحت‌های مادی و معنوی گشاده می‌گرداند.

پرسش، مقدمه اقدام و پرسش متفکرانه، مجرای اقدام مصلحانه است.

همه همت «دعای ندبه»، مصروف وادار ساختن مؤمنان به تفکر درباره عالمی است که در آن سیر می‌کنند و همه آنچه که پیرامونشان را گرفته است.

از آنجا که تکلیف امام و ولی منصوب از سوی حق، رفتن به سوی مردم نیست، آنچه مردم را وامی‌دارد تا به تکلیف خود عمل کرده و به سوی امام حرکت کنند، پرسش است.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذَا تُوتِيَ وَ لَا تَأْتِي؛^۱

مثل امام، مثل کعبه است. که بر گردش می چرخند و او بر گرد چیزی نمی چرخد.»

مردم مکلف و موظفند که به سمت امام حرکت کنند و چون «کعبه»، به گردش به طواف در آیند. «کعبه» که به سوی مردم نمی آید. حقیقت کعبه، امام است.

راز طولانی شدن غیبت امام علیه السلام، فقدان اهتمام مسلمانان و مؤمنان برای حرکت و رفتن به سوی ایشان است. در کتاب «لرزان و لغزان چون ژله» فصلی را به عنوان «امیر محبوس» به تذکر درباره زیست کویری و صحرایی خشک و آلوده، یعنی حیات امروز مسلمانان، اختصاص داده‌ام که می‌توان بدان مراجعه داشت.

مثل مردم، مثل جماعتی است که در کویری لم یزرع و آلوده، گرفتار آمده و به جای تلاش برای خروج از وضعیت اضطراری، در اندیشه ماندگاری و تسهیل شرایط کویری‌اند.

زندگی در عصر غیبت حجت خداوند، زندگی مضطربانه در کویری عفن، بی آب و علف است و تکلیف مسلمانان، تلاش و مجاهدت برای خروج از اضطرار کویر و نجات از آنجاست.

در وقت غلبه حوزه فرهنگی و تمدنی ملحدانه و مشرکانه که جز حیات آلوده مادی و فرهنگی نیست، مسلمانان در «شرق اسلامی»، دست از مجاهدت برداشته و در هوای برخورداری از این حوزه عفن و برکشیده شده بر بنیادهای شرک و کفر و نفاق، با سکولاریزه کردن

۱. «بحار الأنوار»، ج ۳۶، ص ۳۵۳.

دین و اسلامیزه کردن غرب، سعی در هموار و همراه کردن شرایط موجود کرده و از حیات طیبه غفلت ورزیدند.

جماعتی هم در تلاش برای خروج از این کویر فرهنگی و تمدنی، خودسر، امام هادی و بلد امین را در محبس رها کرده و با تکیه بر مفروضات خود، دست به تلاش زده و از امام محبوس سخن به میان نیاوردند.

رهایی از کویر سوزان، در گرو درک شرایط کویری و اضطراری است که حیات فرهنگی و مادی مردم را در خود گرفته است و پس از آن و در اولین اقدام، ضرورتاً می‌بایست سر در پی امام و دعوت از امام گذارد و او را مطالبه کرد.

جست‌وجوی آگاهانه و دردمندانه، در گرو شناخت امام و معرفت درباره‌ی ایشان است. از مجرای این شناخت است که گستره و ژرفای حیات اضطراری کویری معلوم می‌شود و دریافته می‌شود که گذار از این شرایط، بی‌حضور و بی‌مدد امام و عمل آن امام معصوم و منصوب از جانب حق ممکن نیست. در این صورت، خورد و خوراک کویری، به دلیل زیست اضطراری، به قدر اکل میته خواهد بود.

شاید بتوان اعلام داشت که «دعای ندبه»، در خود و با خود، مؤمنان را متذکر موارد زیر می‌سازد:

اولاً: حیات ما، حیات در کویری آلوده به گونه‌های مختلف ظلم، کج‌روی،

بیداد، شرک و ... است؛

ثانیاً: تنهای کسی که می‌تواند این بندها و بست‌ها را از دست و پای انسان

گسسته و او را از جمله فسق و ضلالت و طغیان و نفاق و بیداد برهاند، امام

مبین و منصوب از سوی حق است؛

ثالثاً: ضرورتاً می‌بایست در جست‌وجوی امام، از خود بیرون شد، او را خواست و با معرفت یافتن درباره‌ او، به دامن ولایتش چنگ زد و از همه آنچه غیر اوست، تبری جست.

از اینجا است که می‌توان گفت: «دعای ندبه»، هجمه هوشمندان‌ای است به سوی همه سیم‌های خاردار مانع شونده برای گذار بزرگ و رستگاری بزرگ در عصر غیبت؛

اعلام نفرت هوشمندان‌ای است از همه موانع و بندهایی که مانع از شناخت امام می‌شود و بالأخره، حرکتی است متفکرانه و مجاهدانه برای دست یازیدن به امام مبین.

هریک از عبارات، ندبه‌کننده را متوجه و متذکر نقصانی بزرگ می‌سازد؛ از عیبی پرده برمی‌دارد؛ پرده‌ای از ضلالت و گمراهی را بالا می‌زند؛ انحرافی را بر ملا می‌سازد و طغیانی را افشا می‌سازد و جمله آنچه که در غفلت از امام و غیبت حجج‌الهی از سوی جنود ابلیس و طواغیت و پیروانش بر سر بشر رفته است.

در واقع، «دعای ندبه» در این بخش، لایه‌های آلوده حیات فرهنگی و تمدنی جوامع به انحراف رفته و امت از صراط مستقیم خارج شده را باز می‌نماید تا بر آگاهی مسلمانان از میزان خسارات و بزرگی عمل خصم و شجره ملعونه بیفزاید و آنان را متذکر تکلیف‌شان درباره امام سازد تا شاید با آمادگی تمام و معرفت تمام، امامشان را بخوانند.

آنکه از این همه بی‌خبر مانده است، جمله مناسبات و معاملات را سالم می‌شناسد؛ در حالی که از امام سخن می‌گوید و از حجت حضرت حق دم می‌زند، آلوده با انواع مصادیق کفر و شرک و نفاق

عصر خود است.

تردیدی نیست که کفر و شرک و نفاق، در گذر زمان و در شرایط تاریخی متفاوت، جامه‌ای متفاوت بر تن می‌کند و دیگر بار و دیگر بار به حیات شیطانی خود ادامه داده و بر مستضعفان هجوم می‌آورد. درک مفاهیم اصلی این امر است که مجال شناسایی مصادیق متفاوت را در زمان‌های متفاوت برای مسلمانان و منتظران ممکن می‌سازد. چنانچه مسلمانان متوجه: «حدود الهی»، «سنن و فرائض»، «مذهب و شریعت»، «فسق و عصیان»، «غی و شقاق»، «کذب و افتراء» شده و درباره مصادیق هریک از این انحرافات مطالعه کرده بودند، انحراف و بدعت و دوری، لایه در لایه، چنان ضخیم و پیچیده و چندوجهی نمی‌شد و بر میزان آلودگی‌های چند وجهی فرهنگی و تمدنی آنان نمی‌افزود. از همین روست که در عصر ما، مسلمانان نیز چونان اهل یهود و نصارا می‌خورند، می‌آشامند، معاشرت می‌کنند، تعلیم می‌بینند، معامله می‌کنند، شهر می‌سازند، مملکت‌داری می‌کنند و به هیچ وجه متوجه و متذکر مبادی و مبانی این همه نیستند. آنان از میزان نسبت مبانی و مبادی اعتقادی و معاملات و مناسبات مادی خود در غفلتند. آنان، موضوع امامت و ولایت را در ساده‌ترین، قشری‌ترین و ضعیف‌ترین لایه اعتقادی و البته بریده از حوزه‌های فرهنگی و تمدنی شناسایی می‌کنند.

فصل هشتم: فصل ظهور

امام و حجّت حضرت حق، برای درهم شکستن همه بدعت‌ها و احیای همه سنت‌ها از پرده غیبت پای بیرون می‌نهد. این جهاد بزرگ، در همراهی و مساعدت مردان مرد، از قبیله ایمان و رستگاری باید اتفاق بیفتد. لاجرم، مردان اهل ایمان می‌بایست از صورت‌ها و درجه‌های بدعت‌ها، دور مانده و به سنت‌های حسنه خو کرده باشند.

چه می‌توان گفت درباره شیعیانی که خود ابنیه شرک و نفاق برمی‌کشند؟ در این صورت آیا می‌توان آنان را منتظر و یاری‌دهنده حجّت حیّ خدا دانست؟ چه می‌توان گفت درباره ساکنان شیعه خانه امام زمان علیه السلام که مناسبات فردی و اجتماعی‌شان آکنده از بنیادها و مصادیق شرک و نفاق است؟؛ در حالی که امام و پیشوایشان از اولین ساعات ظهور، علیه این بنیادها و مصادیق می‌خروشند و همه را در هم می‌شکنند؛ بلکه در زمان حاضر نیز از آن همه متنفرند و از آن، روی برمی‌گردانند.

تنها با شناسایی حدود و ثغور فرامین و اوامر «کتاب الله» و «عترت

«الله» و ممارست در پرهیز از ظلم و مصادیق عمل ظالمانه است که می‌توان صف خود را از صف ظالمان جدا ساخت؛ چنان‌که از مسیر انکار و تبری جستن درباره اهل کین و الحاد و گمراهی است که می‌توان در مسیر عدالت‌ورزی گام نهاد و خود را منتظر مصلح کل شناخت و ندبه‌کنان اعلام داشت:

«أَيْنَ حَاصِدُ فُرُوعِ الْغَيِّ وَالشُّقَاقِ

أَيْنَ طَامِسُ آثَارِ الزَّيْغِ وَالْأَهْوَاءِ

أَيْنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الْكِذْبِ وَالْأَفْتِرَاءِ

کجاست، آنکه شوکت ستمکاران را در هم می‌شکند؟

کجاست آنکه بنیادهای شرک و نفاق را ویران می‌سازد؟

کجاست آنکه فاسقان و دروغ‌زنان و طغیانگران را به هلاکت می‌رساند؟

کجاست آنکه شاخه‌های گمراهی و بدبختی را درو می‌کند؟

کجاست آنکه آثار انحراف و هواپرستی را محو می‌سازد و رشته‌های دروغ و افتراء را قطع می‌کند؟

هر پرسش، ضربتی است در دیواره‌های غفلت و سستی ما؟ تذکاری است تا دانسته شود که بی‌امام زیست می‌کنیم. شاید از خود بپرسیم: آیا بی‌آمادگی و شناخت، ندبه خواندن، مصداق کامل «نفرین به خود» نیست! کدامین انسان عاقلی می‌تواند با این عبارات خود را نفرین کند؟

این فرازها، وجه سلبی حرکت و انقلاب بزرگ حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام را برملا می‌سازد تا ندبه‌گران، تکلیف خود را در این میدان

بشناسند و برای زدودن لایه به لایه حیات فرهنگی و تمدنی خود، در برابر آنچه که نمی‌باید، قیام کنند و پیرامون خود را از منکرات پیراسته گردانند.

فرازهای بعدی، مبین وجه ایجابی حرکت مصلح کل، امام صالحان، مهدی موعود ﷺ است.

این فصل، چون معلمی حکیم و عالم، متعلم را درباره نحوه اندیشیدن و عمل کردن در پهنه هستی رهنمون می‌شود.

أَيْنَ مَعْرِزِ الْأَوْلِيَاءِ وَمَذِلُّ الْأَعْدَاءِ
أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَيَّ التَّقْوَى ...

کجاست آنکه دوستان را عزیز می‌نماید و دشمنان را خوار می‌سازد؟
کجاست او که اتحاد کلمه بر اساس تقوا و پرهیزگاری فراهم می‌آورد؟
کجاست درب ورودی به درگاه الهی، که از آن وارد می‌شوند؟
کجاست آن چهره و آئینه تمام نمای خداوند، که دوستان به او توجه می‌کنند؟

کجاست آن پیوند دهنده زمین و آسمان؟

کجاست صاحب روز ظفر و برافرازنده پرچم هدایت؟

امام علی ﷺ در فرازی از سخن بلند خود در «نهج البلاغه»، درباره یکی از وظایف و اقدامات امام مهدی ﷺ می‌فرمایند:

«(چون حضرت مهدی ﷺ ظهور کند)، يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ ...»

هواپرستی را به خداپرستی بازگرداند، پس از آنکه خداپرستی

را به هواپرستی بازگردانده باشند، افکار و نظریات را طبق قرآن بازگرداند، پس از آنکه قرآن را طبق افکار و نظریات بازگردانده باشند»^۱

این سخن بلند، ناظر انحراف از منبع نظری حضرت حق و حجت بالغه ایشان و جایگزین ساختن هوا و هواجس نفس انسانی به جای آنان است.

تاریخ بشر، تاریخ کناره‌گیری از حجت ثابت حضرت حق، «قرآن و عترت» و رویکرد به حجج غیرالهی است. از این‌رو، تاریخ بشر، تاریخ تلون و تغییر و ابتلای ابنای آدمی به مجموعه حوادث و هواجس است؛ گویی، در اثر اعتزال از منشأ الهی و حجت آسمانی، بشر و جمله مناسبات فردی و جمع‌اش، چونان کاهی بر امواج متلاطم دریای هواجس و حوادث افتاد تا در فراز و فرودهای نابهنگامش، جمله مرارت‌ها، سختی‌ها و کدورت‌ها بر جسم و جان بشر آوار شود.

هرچه از تاریخ دوری و غیبت گذشت، بر لایه‌های سیاه و ضمخت دوری افزوده شد تا آنجا که دیگر از حقیقت دین‌داری و از خورشید حقیقت که در پس پرده‌های غفلت و غیبت از دیده‌ها پنهان شد، اثری نماند. و در این میان، انتظاری دردناک که تنها خداوند متعال از وسعت و ژرفای آن آگاه است ماند و بس.

حجت الهی، فرزندان آدمی را حول قطب ثابت کلمه تقوا گرد می‌آورد و حجج غیرالهی، فرزندان نگون‌بخت را حول پراکندگی، شقاق و نگون‌بختی.

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۱، ص ۱۳۰؛ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۳۸.

آن روز که امام، در پس پرده غیبت معتکف شدند، باب الله بر بشر بسته شد؛ در حالی که باب‌های مذلت و ضلالت، بشر را به درکات فلاکت رهنمون شدند. نفس لثیم و لعین سیری ناپذیر اربابان دنیا و ائمه کفر، تسمه بر گرده بشر کشیدند، تا توجه همه تعلق روزگار و جامعه مستضعفان، معطوف هوا و هواجس شود و از تجربه نوارنیت ائمه دین محروم بمانند.

«أَيْنَ ابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفِيِّ»

اگرچه نگارنده، خود و میزان توان و معرفت خود را برای کشف و درک ساحات هیچیک از فرازهای این دعای شریف، منقول از سوی امام معصوم علیه السلام کافی نمی‌شناسد و از این‌رو، خود را به کرانه‌ها و حتی حواشی تفسیر آنها نیز نمی‌کشد، تنها با ارائه برداشت کلی خود از این دعا و بیان آنچه که در حوزه فرهنگی و تمدنی می‌گذرد و از منظر این حوزه می‌توان به آن نگریست، متذکر نکاتی می‌شود.

«دعا»، در بخشی دیگر، ندبه‌گرا را متوجه و متذکر پیوستگی و بستگی تام اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله به مثابه نوری واحد شده و با گشایش پنجره‌هایی بر مقامات معنوی و نوری این خاندان و با مخاطب قرار دادن حضرت ولی عصر علیه السلام، ایشان را در زمره ایشان، میراث‌دار ایشان و صاحب و واجد تمامی مقامات نوری و صفات متعالی الهی معرفی می‌کند. گویی، با این توصیفات دقیق و مرزبندی لطیف، تمامی مدعیان را از ساحت این خاندان مکرم دور ساخته و آنان را مطابق و متناسب با آنچه خدای رحمان خواسته، در زمره اولیای الهی در شأن «ولایت‌نامه» و واجد همه صفات متعالی به نحو اتم معرفی می‌کند.

چنان که رسول اکرم ﷺ فرمود: «أول ما خلق الله نوری»^۱ و با این بیان، حقیقت محمدی و نور احمدی را به عنوان اولین مخلوق، اشرف خلائق و اولی نسبت به جمله آفریده‌ها معرفی کرده و صاحب این مقام را هم به عنوان نور و صراط مستقیم به سوی نور، معرفی می‌کند.

در «دعای نور» از قول پیامبر اکرم ﷺ آمده است:
 «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ؛
 به نام خدایی که نور را از نور آفرید و سپاس و ستایش او را که نور
 را از نور آفرید.»

خداوند متعال، قبل از خلقت سایر موجودات، موجودی را آفرید که از هر نظر، بعد از ذات ایشان، واجد چنان ظرفیتی باشد که تمام قدرت الهی در او به کار برده شود؛ یعنی آن مخلوق، یدالله، قدرت‌الله، عین‌الله و قوه‌الله ... باشد و ظرفیت تمام علوم و معرفت و شناخت هستی را داشته باشد تا بتواند به عنوان صراط مستقیم، بزرگ‌ترین آیت خداوندی و نشان‌دهنده عظمت حضرت پروردگار متعال باشد.
 این ظرفیت بزرگ است که ایشان را واجد عالی‌ترین درجه از معرفت‌الله ساخته و عالی‌ترین مرتبه از صفات کمالی را در آنها ایجاد کرده است.

این درجه از قرابت و قربت به خداوند یکتا و این مرتبه از صفات کمالی است که اهل بیت نبی اکرم ﷺ را به عنوان انسان کامل معرفی

۱. «بحار الأنوار»، محمدباقر مجلسی، ج ۱۵، ص ۲۴.

می‌کند.

در پرتو آن نور اعظم، این ذوات مقدّس، متّصف به اوصاف الهی و متخلّق به اخلاق نیکوی خداوندی‌اند. در حقیقت، اینان مخلوق و بنده کامل خداوندند که به واسطه قرابت به حضرت حق، درباره سایر مخلوقات، به عنوان واسطه میان خالق و مخلوق عمل می‌کنند.

جابر بن عبدالله انصاری در واپسین روزهای عمر پیامبر اکرم ﷺ به خدمت ایشان رسید و درباره آیه ذیل از او سؤال نمود.

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۱

و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو [از انواع عبادات و خیرات]، به خصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند.»

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«ای جابر! منظور از این آیه، اوصیای پس از من می‌باشند. روزی می‌رسد که تو، فرزندم، محمّدباقر را زیارت و زمانش را درک خواهی کرد. سلام من را به او برسان! او کسی است که نامش هم نام من، علمش علم من، حکمتش مانند حکمت من و شبیه‌ترین مردم زمان به من است و هفت فرزندش از بهترین افراد و از ائمه معصومان می‌باشند و هفتیمن فرزند ایشان، مهدی هدایت‌کننده امت من است. او کسی است که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، چنان‌که پر از ظلم و جور شده باشد.»

۱. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۷۳.

جابر می گوید:

چند سال از این ماجرا گذشت تا اینکه روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و این فرمایش رسول خدا را خدمت آن حضرت عرض نمودم و ایشان همه را تصدیق فرمود.^۱

خداوند متعال، به دلیل این شرف ذاتی، اهل بیت علیهم السلام را به عنوان حاملان و وارثان کتاب خود و از زمره برگزیدگان، از میان بندگان معرفی کرده است:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^۲

سپس (از آن پیامبران سلف) ما آنان را که از بندگان خود برگزیدیم (محمد و آل او) وارث علم قرآن گردانیدیم باز هم بعضی از آنها (فرزندان یا امت او) به خود ظلم کردند و بعضی راه عدل پیمودند و برخی به هر عمل خیر، به دستور حق سبقت گیرند، این رتبه در حقیقت، همان فضل بزرگ است.»

در این آیه، به ذکر صفات حاملان و وارثان «قرآن» پرداخته؛ همان کسانی که پس از نزول قرآن بر قلب نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله این مشعل فروزان را در زمانها و قرون دیگر، حفظ و پاسداری نمودند.

امام رضا علیه السلام درباره آیه فوق و وارثان قرآن می فرمایند:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا قَالَ وَلَدِ فَاطِمَةَ وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ الْإِمَامُ وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِالْإِمَامِ وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا

۱. «تفسیر البرهان»، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲. سوره فاطر (۳۵)، آیه ۳۲.

يَعْرِفُ الْإِمَامَ؛^۱

وارثان این کتاب که خداوند از میان بندگانیش انتخاب نموده، اولاد فاطمه علیها السلام هستند و «سابق بالخیرات»، امام است و مقتصد کسی است که حق امام را بشناسد و ظالم کسی است که امام را نشناسد.» همچنین امام باقر علیه السلام درباره همین مطلب فرمودند:

«بعضی به خود ستم کردند، بعضی معتدلند و بعضی به اذن خدا، به سوی نیکی‌ها شتابانند که شتابنده به سوی نیکی‌ها، امام است و معتدل امام‌شناس است و ستمگر به خویش کسی است که امام را نمی‌شناسد.»^۲

با این مقدمه، به فرازهایی از «دعای ندبه» مراجعه می‌کنیم:

«أَيْنَ ابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفِيِّ!»

کجاست آن فرزند پیامبر مصطفی و فرزند علی مرتضی و فرزند خدیجه کبری!

پدر و مادرم فدایت باد! و جانم بلاگردانت!

ای فرزند سروران مقرب!

ای فرزند انسان‌های اصیل و نجیب و بزرگوار!

ای فرزند هدایتگران هدایت شده!

ای فرزند سروران شرافتمند!

این فرزند نیکوترین پاکان.

ای فرزند آقایان بخشنده، همانند دریا‌های پر جود و سخا!

۱. «اصول کافی»، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲. «اصول کافی»، ج ۱، ص ۳۱۱.

ای فرزند مهتران سخاوتمند و گرامی!

ای فرزند ماه‌های تابان و چراغ‌های رخشنده!

...

ای فرزند نشانه‌های برجای مانده و معجزات بی‌پایان!

ای فرزند دلیل‌های روشن و صراط مستقیم!

ای فرزند آنکه در شب معراج نزدیک شد و در آویخت ابه مقام قرب

الهی [به اندازه فاصله دو کمان یا نزدیک‌تر، نزدیک به علی اعلیٰ.

آنکه «دعای ندبه» قرائت می‌کند، در حقیقت و به مدد این

دعا، به ژرف‌ترین لایه‌های معرفت درباره پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت

طاهرینش دسترسی پیدا می‌کند. از اینجا درمی‌یابد چه کسانی

را از دست داده و چه کسی در پس پرده غیبت منتظر نشسته است!

هماره عملکرد ما درباره حضرت ولی عصر ﷺ، به رویکرد ما درباره

ایشان و معرفت ما بازگشت می‌کند. سر غفلت، ترک ادب، خودبنیادی

و عدم مراجعه ما به ایشان و تکیه کردن ما به مردانی ضعیف و ذلیل،

چونان خودمان و برگزیدن آنها به عدم معرفت ما درباره برگزیدگان

خداوند، از میان خاندان پیامبر خدا ﷺ برمی‌گردد.

وقتی در این فراز «دعای ندبه»، پرده از لایه‌های زیرین کنار زده

می‌شود، ندبه‌گر درمی‌یابد فاصله او و ایشان از کجا تا به کجاست.

در می‌یابد که از چه گوهر گرانبهایی محروم مانده است و بالأخره

درمی‌یابد چه کسی را باید جست‌وجو کند. اینجاست که بر سر زنان

بر راه می‌افتد و ندبه‌کنان نشیبه برمی‌کشد که:

ای کاش می‌دانستم در کجا اقامت گزیده‌ای و در کدامین سرزمین مقیم

گشته‌ای؟!

لَيْتَ شِعْرِي، أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى ...

در کوه رضوی هستی یا در غیر آن؟

بر من سخت می‌آید که همه را ببینم و تو را نبینم و از تو هیچ صدایی

و رازی نشنوم. بر من سخت می‌آید که تو در بلا گرفتار آمده باشی و

از من، هیچ ناله و شکایتی به تو نرسد!

جانم فدایت باد!

تو حقیقت پنهانی هستی که از میان ما بیرون نیستی!

جانم فدایت باد!

اگر چه از نظرم دوری، ولی از ما جدا نیستی!

جانم فدایت باد!

تو آرمان و آرزوی هر مرد و زن مشتاق و مؤمن هستی! که آرزویت

کنند و به یادت ناله سر دهند!

جانم فدایت باد!

تو آن سر رشته عزتی هستی که هم طرازی برایت نتوان جست!

جانم فدایت باد!

تو ارکان مجد و شرف و بزرگواری هستی که همگن و هم‌قطاری

ندارد!

جانم فدایت باد!

تو از نعمت‌های دیرین خدایی هستی که مانند نخواهد داشت!

جانم فدایت باد!

تو از خاندان شرافتی هستی که کسی با تو برابری ندارد!

إلی متی احارُ فیک یا مولای!

تاکی سرگردان تو باشم ای مولای من؟ و تاکی و با چه گفتاری به ستایش تو پردازم و چگونه راز دل گویم؟!
بر من بسی گران است که غیر تو پاسخم دهد و سخنان فریبنده و خوش آیند برایم بگوید...

دعا، مفهوم اضطرار و بلافاصله بیرون شدن از خود و بریدن از اغیار را بر جان ندبه گر القا می کند. پس باید گفت که «دعای ندبه»، لطیف ترین مجرای تجربه قربت و نزدیکی به حضرت مولانا صاحب الزمان علیه السلام را متذکر ندبه گر می شود.

درک اضطرار، بیرون شدن از خود و بالأخره بریدن از اغیار

از اینجاست که همه حجاب‌دها دیده می شود و موانع برطرف می گردد.

هیچ به دعاها و حاجات بر زمین مانده، نگریسته‌اید؟

وقتی دست‌های مضطرّ، با ترک ماسوی الله و بریدن نحو تام و اتم از غیر، چونان غریق مبتلا در گرداب و طوفان، به آسمان بلند می شود، دست یاریگر اجابت کننده می رسد و غریق را از آن همه بلا و ابتلا می رهاند.

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ؛^۱

کیست آن اجابت کننده که مضطرّ را هنگامی که دست به دعا برمی دارد، دریابد و بدی را از او دور سازد؟»

اضطرار، حالتی درونی است، در زمانی که انسان، هیچ وسیله و پناهگاهی برای رهایی خود و حل مشکلاتش نمی‌شناسد و دستانش از همه راه‌های خلاصی کوتاه است. تنها در این حالت است که از ژرفای جان، متذکر منجی و ناجی حقیقی، یعنی خدای رحمان و رحیم شده و در اتصال تمام، از او رهایی خود را طلب می‌کند.

در روایتی آمده است که مردی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت:

یا بن رسول الله! خداوند را به همان گونه‌ای که هست، به من معرفی کن!

حضرت فرمود: «آیا تا به حال سوار کشتی شده‌ای؟»

جواب داد: بله!

«آیا کشتی تو شکسته است؛ به گونه‌ای که نه کشتی دیگری باشد و

نه شناگری که تو را نجات دهد؟»

جواب داد: بله.

«آیا در آن حال، قلبت به چیزی مرتبط نشده است که قدرت داشته

باشد تو را از این مهلکه نجات دهد؟»

جواب داد: بله.

حضرت فرمود: «این همان خدایی است که بر نجات و فریادرسی

قدرت دارد، در جایی که هیچ نجات‌دهنده و فریادرسی نیست.»

در وقت تجربه تمام عیار اضطرار و بریدن رشته امید از تمامی

اسباب، مضطر دست به دعا برداشته و با ارتباط قوی و محکم، نجات

خویش را می‌طلبد و البته در این وقت، نجات و دستگیر می‌رسد.

در وقت تجربه تمام عیار اضطرار و بریدن رشته امید از تمامی

اسباب، مضطر دست به دعا برداشته و با ارتباطی قوی و محکم، نجات

خویش را می طلبد و البته، در این وقت، نجات و دستگیری می رسد.
حضرت مهدی علیه السلام، در نامه‌ای به محمد بن عثمان، مردم را به دعا برای
تعمیل در فرج ترغیب کرده و فرمودند:

«برای تعجیل در فرج زیاد دعا کنید؛ زیرا همین دعا، موجب فرج
شماست.»

«آیا کسی هست که مرا کمک کند تا همراه با او، ناله و شیون طولانی
سر دهم؟»

آیا کسی هست که بسیار جزع و زاری کند و من هم در تنهایی با او
زاری و گریه یاری اش کنم؟

آیا چشمی خار و خاشاک رفته است تا چشم من در اشک ریختن
با او همدم شود؟

«يَا بَنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتَلْقِي ...»

ای زاده احمد، آیا به سوی تو راهی است که بتوان تو را ملاقات کرد؟
آیا روز جدایی ما به فردایی می رسد که روز وصال و بهره‌مندی از
جمال مقدّست باشد؟!

کی می شود که بر چشمه‌های سیراب‌کننده‌ات در آییم و سیراب
گردیم؟!

کی می شود که از آب زلال و گوارایت بنوشیم که به راستی تشنگی
طولانی شده است؟!

کی می شود که با تو صبح و شام کنیم و چشمان ما روشن شود؟!
کی می شود که تو ما را ببینی و ما تو را در حالی که پرچم نصر و
ظفرت را گسترده باشی؟!

آیا خواهی دید ما را که برگرد تو حلقه زده‌ایم و تو بر مردم امامت کنی؛ در حالی که زمین را پراز عدل و داد کرده و به دشمنانت خواری و عقوبت را چشانده باشی و سرکشان و منکران حق را هلاک کرده باشی و ریشه متکبران را قطع نموده و اساس ستمکاران را از بیخ و بن برکنده باشی و آن موقع می‌گوییم:

«وَأَنْتَ رَبُّ الْأُخْرَةِ وَالْدُنْيَا، فَأَغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ...»

پس از آن، ندبه‌گر برای امام خود و برای خود، دعا می‌کند و پیروزی امام مبین را از خداوند می‌طلبد.